

«بحث و استدلال رؤیت ارواح»



ترجمه:

نوشته:

این کتاب ترجمه‌ای است از:

You - Forever
T. Lobsang Rampa
Corgi Books
London 1975

بنام خدا

مقدمه این کتاب بسیار جالب را با نام خداوند عالم هستی آغاز می‌نمایم.

کتاب حاضر، کتابی است در مورد دنیای ماوراءالطبیعه، در مورد علوم متافیزیک تسهیل شده و همین‌طور هم قدرت‌های موجود در هر انسان زمینی. کتابی است برای روشن کردن يك سری مسائل مبهم و شگفت‌انگیزی که هیچ‌گونه توضیح منطقی ندارند، و ممکن است شما خواننده عزیز تا بحال بارها و بارها در مورد آنها از خود یا دیگران سؤالانی کرده باشید.

با مطالعه نوشته‌های لوبسانگ رامپا، انسان‌گویی نسبی از سمت دریا در اطراف خود حس می‌کند و ناگهان دچار شور و شعفی وجدآميز می‌گردد. یا تفکر و اندیشه در مورد گفته‌های این تبتی که هر بار می‌گوید و اعلام می‌کند که گفته‌هایش تماماً واقعی و راست هستند، به انسان حالتی دست می‌دهد که انگار توانایی بسیاری از کارها را بدست آورده است، و قادر گشته به راحتی احساس قدرت‌مندی را در وجود خود حس کند. درست

با شما لا ابدیت
نوشته: لوبسانگ رامپا
ترجمه: فریده مهدوی دامغانی
ناشر: مترجم
چاپ اول: ۱۳۷۷
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
حروفچینی: شاهین
فیلم و رینگت: فیلم گرانیک
چاپخانه: موفن

هرگز پنهانی: پنهانی گویان ۹۴۶۴۵۷۷

مثل این که سالویری بهما لوزانی شده تا به پرواز دیگران دریابیم. کسی که بافتوری و باایمان باشد، بدون تردید از سخنان این لامای تینی دچار شگفتی و تعجب نخواهد شد زیرا در گوشه‌ای از ذهن یا ضمیر ناخودآگاه خود درمی‌یابد که روزی، روزگاری شاید پرستی قادر به انجام نیلی از کارها بوده یا خواهد بود...

رامپا را می‌توان به عنوان یکی از نخستین نویسندگان مطالب ماورای طبیعی در قرن حاضر نام برد. بعدها، اشخاصی همچون کاستاندا و دون‌خوآن، و شامان‌های کاستادا، لیندا گودمن، سیدنی عمر، و بسیاری از راهب‌های چینی و مراث‌های هندی و روانشناسان آمریکایی و غیره از راه می‌رسند. البته در قرون گذشته، بارها زحافه تابان و سیروسفرهایی که انسان در طول خواب انجام می‌دهد، و قدرت تله پاتی و هیپنوتیزم و قوه روشن بینی و سرنوشت و جبر و اختیار، سخن به میان آمده است، اما این مطالب یا به صورت اسراری قاش نشدنی بودند، و یا به صورت تعلیمی بسیار سخت و دشوار که پویندگان مشتاق، اغلب در نیمه‌های راه، خسته و ناتوان و گاهی بدون درک حقیقت از ادامه مسیر بازمانده‌اند.

لوسانگ رامپا، تمام این علوم متافزیک را به گونه‌ای ساده، روشن، و واضح با زمینه علمی نسبتاً ملز آلود، و همچون پدر بزرگی که می‌خواهد وقایع زندگی را برای نسل کوچک و دلنشین تعریف نماید، بازگویی کند.

به جرات می‌توان گفت هیچکس نیست که از لحن این نویسنده دوست داشتی که با دیده‌ای پراغاض به اشتباهات و کسبدهای ما می‌نگرد، خوشش نیاید و به نوشته‌های او جلب نشود. تعلیمات «رامپا»

بی هیچ خودخواهی و احساس برتری از جانب او، در قلب خواننده می‌نشیند و با تشویقات قراوانی که به کرات در کتاب می‌کند، جوینده و هم‌چون دانش‌آموزی خجالتی و کم‌رو، امید و اطمینان می‌بخشد.

اینک ده سال است که من با کارهای این نویسنده آشنایی کامل دارم، اما هرگز فرصتی پیش نمی‌آمد که ترجمه‌ای از یکی از کتابهای او عرضه نمایم، اما خوشبختانه امروز من نیز به سهم خود یکی از آثار او را که تنها کتاب آموزشی و تعلیماتی او در زمینه سیروسفرساوی، تقویت قوه روشن بینی برای مشاهده هاله تابان، و تقویت قوه‌های نهفته دیگر موجود در هر انسان، می‌باشد، به ترجمه فارسی در آورده‌ام.

کتابهای زیادی در این زمینه اخیراً به چاپ رسیده است، خواننده‌ای که به این گونه مسائل، علاقه وافر داشته باشد، به سهولت می‌تواند پی‌برد که کتابهای به اصطلاح «آموزشی» دیگر که بیش از نود درصد آنها از نویسندگان خارجی خصوصاً شرقی می‌باشند، تنها تقلید ناامیدانه برای خلق کردن آثاری به مانند «رامپا» می‌باشد و بس. لازم تکرار است که «رامپا» راحتاً باستی به عنوان ابداع کننده مکتب ماورا طبیعی دانست، و او را همچون «واج - جی ولز» یا «هاکسلی» و یا «اورل» خلاق ادبیات متافزیک محسوب کرد، زیرا نخستین کتابش «چشم سوم» در سال ۱۹۵۶ میلادی به چاپ رسیده است یعنی در سال ۱۳۳۵ شمسی! در طی سالیان بعد (حدوداً تا سال ۱۹۷۷) نوزده کتاب برشته تحریر در آورده است که کتاب «پا شاتا ابدیت» را می‌توان به عنوان «گل مرصع» کتابهایش و به عنوان نقطه اوج نویسنده‌گی «رامپا» دانست از زمان «رامپا» به بعد بود که مردم در کشورهای غربی از حوزه‌های «چشم سوم» هاله

تابان (یا Aura)، کالبد سماوی، کارما و غیره استفاده نمودند. این رامبا بود که بانو شتهای خود، نویسندگان دیگر را به نوشتن و تفسیر و توحیدات مفصل تری، راغب و تشویق نمود.

داستان جالب زندگی «رامبا» را در کتابهای بهسازی ترجمه شده‌اش بدون شک مطالعه خواهید کرد؛ بنابراین توضیحاتی در این باب نخواهم داد. البته لازم به ذکر است که هیچکس دقیقاً نمی‌داند هنگامی که «رامبا» کالبد شخصی به نام «سیریل ماسکین» را در سال ۱۹۴۹ تسخیر نمود چند سال سن داشت، و بطور بعد از سال ۱۹۷۷ دیگر هیچ کتابی ننوشت. در پشت جلد کتابهایش همیشه قید می‌شود که «رامبا» به «بعد دیگری» پیوسته است که به گونه‌ای واضح تر خبر از مرگ اومی دهد، اما سال مرگش هنوز بر کسی مشخص نیست، و ناشران خارجی وی نیز هیچ میل ورغبتی ندارند در مورد او اطلاعاتی ارائه بدهند. آنها تا اواخر دهه ۷۰ میلادی آدرس «رامبا» را در کتابهایش چاپ می‌کردند تا علاقه‌مندان او مستقیماً به خود وی نامه بنویسند. اما مدتی است که این آدرس را نیز نمی‌نویسند. بطوری که خود من، شخصاً نامه‌ای نوشتم و از انتشارات گورگی (Corgi) در انگلستان، در مورد این نویسنده، سؤالانی نمودم پاسخ دقیق و واضحی ارائه ندادند و اظهار داشتند: «که ما در نظر گرفتن سن او، کمی عجیب به نظر می‌رسد اگر او را هنوز زنده تصور نمایم...»

در کتابهای ترجمه شده این نویسنده به زبان فرانسه (چاپ ۱۹۹۱) نیز توضیح کوتاهی آمده است که امروزه «رامبا» در خلوت و خفا، به انتشار و گسترش آثارش می‌پردازد، و با جمله‌ای دو پهلو، دقیقاً اعلام نمی‌کنند که آیا هنوز زنده است یا خیر؟ بهرحال اگر بر طبق شرح وقایع زندگی

او به محاسبه بپردازیم، او حدوداً بین سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ میلادی چشم به جهان گشوده است، و امروزه می‌بایست بیش از نود سال عمر داشته باشد (حال آنکه از دهه ۶۰ به بعد، او بنا به قول خودش پیرمردی طبل و وفلوج و مبتلا به ناراحتی قلب است که تا به حال دوبار دچار سکته شده است) بنابراین منطق حکم می‌کند او را به عنوان فردی که از دنیای زمینی به دنیای باقی پیوسته است در نظر بگیریم...

در این کتاب خواننده به راحتی می‌تواند بر طبق دستورات «رامبا» و بنا به تکرار تأکید آمیزش: «با تمرین زیاد، و داشتن یک زندگی سالم جسمانی و روحی، و بدون دنبال کردن هیچک از راههای سخت و دشوار» ارایه شده در کتب دیگر، قوه‌های مافوق روحی خود را تقویت نموده و به انجام بسیاری از کارها موفق بشود. در این کتاب نه خبری از انجام ورزش‌های عجیب و غریب است، نه خبری از ذکر اوردن سخت و دشوار (از لحاظ تلفظ و غیره)، و نه خبری از دنبال کردن یک رژیم غذایی سخت و یا حتی پرستش و کرنش در مقابل خدایانی همچون «ویشن» و «کریشان» می‌باشد.

در طی سالیان طولانی دهه ۷۰ (میلادی) روزنامه نگاران آلمانی انگلیسی و آمریکایی، آزار و اذیت بسیاری باین نویسنده روا داشتند و باعث شدند تا «رامبا»، بارها و بارها در بدو آواره شهرها و ممالک مختلف سر اسر دنیا بشود. «رامبا» برای خلاصی از دست روزنامه نگاران و فرار از دست افرادی شرور که دست از آزار او بر نمی‌داشتند از انگلستان گرفته تا اسپرند و آمریکا، به هم مسورت. او سرانجام به شهری به نام «کلانگاری» واقع در ایالت آلبیونا در کانادا کوچ می‌کند، و در آنجا یک

چند از بهترین آثار خود را بهرشته تحریر درمی آورد. بنابه انتظارات خود او، این نویسنده همانطور که از دوران کودکی، بسرایش پیش بینی و پیش گوئی کرده بودند، زندگی مشقت آمیز و ناراحت کننده ای را دنبال کرد و مدام در فقر و بیماری بسر می برد، و از سوی روزنامه نگاران و مردم کنجکاو، مورد انتقاد و ناسزا و تحقیر قراومی گرفت و متهم به دروغ گوئی می شد. تنها با کمک تنی چند از دوستان نزدیک بود که موفق می شد امرار معاش کند و هرگز از بیخت و اقبال خوب و روشنی برخوردار نگشت...

یکی از مسائلی که برای دنیای غرب، به خصوص مطبوعات خارجی امری عجیب و غیر منطقی تلقی می شد این بود که اگر او راستی يك لامای بتی است پس چرا خطوط چهاره اش حکایت از يك فرد از کشورهای غربی و اروپایی می کند، و بطور این شخص که ادعا می کند از پدر و مادری بتی زاده شده است و بزرگشده آنجا است، سراز کشورهای انگلستان درمی آورد؟ و اساساً چرا چندین نام و اسم مختلف بر خود دارد؟ پاسخ او بنا به مقدمه کتاب چشم سوم او در انتشارات بالانتین (Ballantine) چنین است:

«... از آنجایی که روزنامه نگاران انگلیسی و آلمانی بر علیه من يك مبارزه مطبوعاتی شروع نمودند و هیچیک از گفتارم را باور نمی کنند و بدتر از آن اجازه نمی دهند مقاله ای برای اثبات گفته هایم به عنوان دفاعیه در روزنامه های شان چاپ کنم، اعلام می دارم که من يك لاما و يك یزشك و طیب بتی هستم که در کشور چین به دانشگاه رفتم و بعد، از آنجایی که کالبد قلی ام کاملاً فرسوده شده بود، (آنهم به خاطر شکنجه هایی که در طول جنگ به وسیله ژاپنی ها و روس ها تحمل نمودم) تساجار گشتم بر کالبد

شخصی که راغب به مرگت بود، و قبلاً استادانم در بت، به وسیله نیروهای ماورای طبیعی، او را در کشورهای انگلستان یافته بودند قدم نهادم و کالبد این فرد را اشغال و تسخیر نمودم. همانطور که همه می دانند، این امر در خاور دور، يك عمل شناخته شده ورسوم است، یعنی ذهن قوی قادر است بر ذهن و کالبد شخصی دیگر غالب شود، و آن کالبد را تحت کنترل خود دریاورد...»

مساجراهای رامیاء و فرسوده دیگر سوه و آتش درون و نیز شکنجه انگیز تر و خواندنی تر است، و دنبال کردن از تعالیش، به مراتب راحت تر و بهتر است.

این نویسنده که بسیار معتقد و با ایمان است، مدام در کتابهایش اعلام می کند: دروغ نگوئید، غیبت نکنید، به دیگران خوبی و احسان کنید، از خوردن و نوشیدن هر چیز حرام پرهیز نمایید تا بتوانید فردی سالم و مفید برای جامعه باشید، و قادر به تقویت و شکوفای روح و یا کالبد سماوی و کالبد جسمانی خود باشید.

... و مگر این هدف غائی هر يك از ما نیست که بتوانیم نه تنها در عالم بعد از مرگ، بلکه در همین دنیای حاکمی خودمان از زندگی بهره ور، و خوب و رضایت بخشی برخوردار باشیم؟

مگر این آرزوی پنهانی و باطنی هر يك از ما نیست که در کلاس درس زندگی، نمره ای عالی و شایسته بگیریم و به عنوان فردی بی آزار، شریف، و محبوب دیگران قرار بگیریم؟ امیدوارم آن دسته از کسانی که به مطالب این کتاب اعتقاد دارند، از تعلیمات و رمایاء در نهایت بهره ببرند. ... و آن دسته از کسانی هم که بی هیچ اعتقادی نوشته های این

کتاب حاضر را می خوانند، از مطالب موجود در آن و بهر حال ولذت ببرند و مترجم را به خاطر اشتباهاتی که ممکن است در ترجمه کرده باشد، ببخشند، لحن و استیل نویسنده را، با دیگران فرق دارد، با طبع من نیز موافقتاً به لحن گفتار خود نویسنده، متن را ترجمه نمودم. امیدوارم در کتابهای بعدی که از این نویسنده به پاساری خداوند ترجمه خواهیم کرده، شما را بیشتر با عقاید او آشنا سازم.

فریده مهدوی دامغانی

مقدمه نویسنده

نام من سمشیه لوبسانگک رامیا است. این تنها نام من، و تنها اسم قانونی من است. من هیچ نام دیگری را به عنوان نام خود نمی شناسم. نامه های فراوانی بدستم می رسند که در آنها، مجموعه های عجیبی از یک سری نام های مختلف دیده می شود. آن نامه ها، بدون استثناء بدون زباله دان ریخته می شوند، زیرا همانطور که قبلاً گفتم، تنها نام من سمشیه لوبسانگک رامیا است.

تمام کتابهای من درست و حقیقی، و عاری از دروغ هستند. تمام ادعاهایم واقعی و بجا هستند. سالها قبل، جراید و مطبوعات انگلستان و آلمان، یک سری مبارزات سختی بر علیه من آغاز نمودند، آنهم در یک مقطعی از زمان که من ابداً قادر به دفاع از خود نبودم؛ زیرا من در آن موقع از بیماری انهداد شریان قلب، روبه مرگ بودم. من را بی هیچ رحم و شفقتی و در کمال بی انصافی مورد آزار و شکنجه و تحت تعقیب قانونی قرار دادند.

درواقع، تعداد معدودی از این افراد، نسبت به من احساس حسادت

درد و ناراحتی و خصوصت رو برو گردند و با يك همچون نفرت و تحقیر شدیدی مواجه شوند.

عده زیادی از مردم، اوراق و مدارك كاملاً اصلی مرا از نزدیک مشاهده نموده‌اند. این اوراق ثابت می‌کنند كه من يك لامای و الامرتبه در پرتالاه، و در پابخت ثبت یعنی در «لهاسا» بوده‌ام.

این مدارك گواهی می‌دهند كه من يك پزشك واقعی هستم كه در كشور چین آموزش دیده‌ام، با وجود آنكه همین اشخاص، اوراق مرا دیده‌اند، با دخالت‌های بیجای مطبوعات و جراید، گاهی «از خاطر می‌برند» كه من کیستم...

بنابر این خواهش می‌کنم با خواندن کتابهای من، به خاطر داشته باشید كه تمام مطالب ذكر شده، حقیقت دارند و اطمینان كامل داشته باشید. من همانی هستم كه ادعا می‌كنم. می‌پرسید کیستم! كتابهایم را بخوانید، برنده آنوقت خواهید فهمید!

ت. توبسلك - رامبا

می‌کردند، بنابر این يك سری مدارك دال بر مجرم بودن من جمع آوری نمودند. اما نکته مهم در اینجاست كه این «جمع آوری» كنندگان مدارك، در هیچ موقعی، سعی در ملاقات یا من نكردند! این عجیب و غیر معمول است كه به شخص «متهم» و مجرم، امكانی برای دفاع از خود ندادند، تا آن شخص بنوا قادی به بازگو نمودن داستان واقعی اش گردد. تا هنگامی كه ثابت نگردد شخصی مجرم می‌باشد، بیگناه تلقی می‌شود. اما از سوی دیگر، هر كس ثابت نهد من فردی مجرم و گناهكار می‌باشم، ضمناً هرگز به من اجازه ندادند تا واقعی بودن ادعاهایم را به اثبات برسانم.

مطبوعات و جراید انگلیسی و آلمانی، هرگز قبول نكردند، من درست‌نهای روزنامه‌هایشان، مطلبی بنویسم و چاپ كنم، بنابر این در يك قعبت ناراحت كننده و دفاعی قرار گرفتم: خود بخوبی آگاه بودم كه بیگناه و راستگو هستم، اما قادر به ابراز و بازگو نمودن این مطلب نبودم. يكي از شبکه‌های مهم تلویزیونی، یعنی پیشنهاد مصاحبه‌ای داد، تا آنها اصرار می‌ورزیدند كه من بایستی آن مطالبی را ابراز و بیان كنم كه آنها عقیده داشتند بایستی از همان نخست می‌گفتم: بگونه‌ای ساده‌تر؛ يك مشت دروغ و چرنديات... من خواستار بازگو كردن حقایق بودم، بنابر این اجازه ندادند در پشت صفحه‌های تلویزیون ظاهر گردم.

اجازه بدهید باز هم اعلام كنم كه تمام گفته‌ها و نوشته‌های من واقعی و درست هستند. تمام ادعاهایی كه کرده‌ام حقیقی هستند. علت بخصوصی كه مرا وادار به این افشاری می‌سازد، به این خاطر است كه در آینده‌ای نزدیک، افراد و اشخاص دیگری كه به من شباهت خواهند داشت، ظاهر خواهند شد، و من بهیچوجه سایل نیستم آنها نیز، همچون من، با اینهمه

راهنمایی‌ها و تعلیماتی برای پویندگان

ما، یعنی من و شما، قرار است با یکدیگر شروع بکار کنیم بطوریکه
 رشد و پرورش روحی و مافوق روحی شما، باز هم پیشرفت بیشتری داشته
 باشد. بعضی از دروس این کتاب، از دیگر دروس سخت‌تر و پیچیده‌تر
 خواهند بود و مدت بیشتری را باید صرف آنها بکنید. اما این دروس
 ابتدا در نگارش، سخت و دشوار نیستند و به اصطلاح بدون آب و تاب
 نوشته شده‌اند. تا آنجایی که امکان داشت، کوشیده‌ام یک سری مطالب
 «درست و حسابی» برایتان نوشته، و از هر نوع بحث‌های عجیب و غریب
 و یا غیرممکن اجتناب نموده و زیاد در حاشیه صحبت ننمایم.

برای مطالعه و انجام این دروس، سعی کنید یک شب بخصوصی
 را در هفته برای خود انتخاب کنید. بکوشید این عادت را پیدا کنید که
 این دروس را در ساعات بخصوصی، در محل بخصوصی و در روز
 بخصوصی انجام دهید. تنها خواندن و مطالعه دروس کافی نیست، لازم
 است که شما افکار و مطالب ذکر شده‌ام را به درستی در ذهن و مغز خود
 جا داده و آنها را بخوبی درک کنید. بسیاری از مطالب می‌توانند برایتان

خیلی عجیب باشند، ولی نظم و انضباط ذهنی که از یک سری عادات منظم پدید می آید، کمک بیشتری به شما خواهد کرد.

محل مخصوصی برای خود در نظر بگیرید: مثل انانی که از دیگر قسمت های منزل جدا باشد و می توانید در آنجا از آرامش و راحتی کاملی برخوردار باشید. زیرا اگر حالتی راحت و آسوده داشته باشید، خیلی سریع تر می توانید مطالب را بیاموزید. اگر ترجیح می دهید بر روی زمین یا تختی دراز بکشید. اما بهر حال سعی کنید در حالتی قرار بگیرید که کوچکترین فشار و انقباضی به عضلات و ماهیچه های بدن وارد نماند. طوری راحت و آسوده باشید و طوری انبساط خیال پیدا کنید که بتوانید تمام فکر و ذهن و توجهتان را به دستورات داده شده متمرکز و معطوف سازید و از آتدیشه ای که در پس این کلمات است، بخوبی آگاهی پیدا کنید. اگر حالتی گرفته و مقبض داشته باشید، بیشتر فکر و آگاهی و احساسات شما، صرف لمس کردن همین احساس فشار و انقباض خواهد شد! بایستی دقت کنید و مطمئن بشوید که به مدت یک ساعت، یاد و ساعت یا هر مدت زمانی که خواندن دروس برایتان وقت می برد، از آرامش و تنهایی کاملی برخوردار خواهید بود و هیچکس مزاحمتان نخواهد شد و رشته اندیشه ها و افکار تان را از ذهن باز نخواهد کرد.

در اتاقی که حضور دارید (یعنی همان اتاق مخصوص کارتان) در محکم بنشینید. حتی ترجیحاً آنرا قفل کنید، بعد هم پرده ها را طوری بکشید که روشنائی و نور خارج از اتاق موجب حواس پرتی شما نگردد. تنها یک چراغ در این اتاق روشن کنید، آنهم یک لامپ مطالعه ضعیف که بایستی تا حدودی در پشت سر شما قرار بگیرد. این موجب خواهد شد تا

روشنائی کافی و تا حد لزوم شما فراهم گردد، بطوریکه بقیه اتاق در یک حالت سایه روشن مناسب و مطبوع قرار بگیرد.

دراز بکشید، یا به هر وضعی و روشی که برایتان به معنی استراحت و انبساط عضلات است در بایید. برای دقایقی اعصاب تان را آرام کنید و چندین مرتبه نفس عمیق بکشید: (سه نفس عمیق پشت سر هم)، سپس نفس تان را برای سه یا چهار ثانیه نگه دارید، بعد مجدداً آنرا از ریه خارج کنید و این کار را به مدت سه یا چهار ثانیه طول بدهید. برای چند ثانیه آرام و قرار بگیرید و تازه در آنوقت کتاب حاضر را در دست بگیرید و شروع به مطالعه آن بکنید. نخست مطالب ذکر شده را با حالتی بی دغدغه و خاطر آسوده بخوانید. فقط کافی است آنرا همچون مطالب درج شده در یک روزنامه یا مجله بخوانید.

هنگامی که این کار را انجام دادید، برای دقایقی مکث کنید تا اجازه دهید مطالبی را که بصورت تقریباً سطحی مطالعه کرده اید، در ذهن ناخود آگاه شما جای بگیرند. سپس این کار را از اول آغاز کنید. یا دقت و موبه و به نکات و دستورات دروس کتاب توجه نمایید: سطر به سطر و لغت به لغت. چنانچه مطلبی موجب پیش آمدن سؤالاتی در ذهنتان شد، بلافاصله آنرا در کاغذی و یا در دفترچه ای که به همین مناسبت تهیه کرده اید، یادداشت کنید. سعی نکنید چیزی را بخاطر بسپارید و آنرا حفظ کنید. هیچ لزومی ندارد که خردتان را اسیر و برده جملات چاپ شده بروی کاغذ کنید. هدف اصلی این دروس، این است که مطالب را در ضمیر ناخود آگاهتان وارد نمایید. یک کوشش آگاهانه برای از بر کردن مطالب، اغلب جوینده را نسبت به معنای واقعی و کامل کلمات و جملات

کوروناینا می‌سازد. قرار نیست داخل یک جلسه اشخاص بشوید و همچون یک طوطی بعضی ازجملات را تکرار کنید. وظیفه شما کسب دانش و یکسری اطلاعات و معلوماتی است که بتوانند شما را از محدودیت‌های جسمانی و فیزیکی‌تان رها سازند و شما را قادر سازند بخوبی بفهمید بدن و کالبد انسانی دقیقاً چیست و از چه تشکیل شده است. و نهایتاً هدف زندگی در روی این کرهٔ زمینی را برای شما مشخص نماید.

هنگامی که دوباره به سراغ دروس قبلاً مطالعه شده برمی‌گردید، به یادداشت‌هایتان نگاهی بیندازید و در مورد نکاتی که شما را به پرسیدن سؤالانی از خود واداشته‌اند، به تفکر و اندیشه پردازید. نکاتی که برایتان گنگ و مبهم است، با فکر و تعمق، روشن و واضح گردانید. این خیلی راحت و ساده است که برای من یادداشتی بنویسید و پاسخ سؤال‌اتان را دریافت دارید. اما این کار باعث نخواهد شد مطالب، کاملاً به‌ضمیر ناخودآگاهتان داخل شده و در آنجا نفوذ یابند. خیلی بهتر و لطیف‌تر است که شما خودتان، به‌سؤال‌اتان پاسخ دهید.

بهر حال شما نیز بایستی به‌سهم خود کاری را انجام دهید. هر چیزی که ارزش داشتن داشته باشد، ارزش زحمت کشیدن را نیز دارد. چیزهایی که بطور رایگان داده می‌شوند، معمولاً به‌این جهت داده شده‌اند که هیچگونه ارزشی برای آن شخص نداشته است و حتی از نقطه نظر مادی نیز فاقد اهمیت بوده است! شما بایستی درجهٔ ذهنتان را باز کنید. شما بایستی خواستار و راغب فراگیری و پذیرش دانشی جدید و نوین باشید. شما بایستی و مجسم سازید که این دانش دارد بصورت جریانی، در شما جاری می‌گردد. این را به‌خاطر بسپارید: «انسان هر طور که بیندیشد، همانگونه نیز هست.»

«هو»

درس اول

mandegar.tarikhema.org

پیش از آنکه بگوئیم ماهیت و باطن رفع^۱ را دریابیم، و آن با علوم «غیبی» و مربوط به اسرارالطبیعه مورد بررسی قرار دهیم، بایست مطمئن شویم که نخست ماهیت و طبیعت بشر را درک می‌کنیم. درایست دروس، من ازواژهٔ بشر یا «انسان»^۲ برای نشان دادن مرد و زن استفاده نخواهم کرد. بگذارید برای اولین و آخرین بار، بطور مشخص و واضح اعلام کنم که زن‌ها یا مرد‌ها، در هر سآله‌ای که در ارتباط با دانش متافیزیک و درک این مطالب، و توفهٔ ادراک مافوق حسی باشد، هیچ فرقی و تفاوتی ندارند، و کاملاً به‌آنها برابر و یکسان می‌باشند. در واقع اگر بخواهیم روبراست و صادقانه صحبت کنیم، باید بگوئیم که زن‌ها به‌مراتب دارای هالهٔ تابان روشن‌تر و درخشان‌تری هستند، و قابلیت بیشتری برای درک و

tarikhema.ir

کاربرد از جنبه‌های مختلف و متنوع متافیزیک را دارا می‌باشند.

زندگی و حیات چیست؟

راستش را بخواهید، هر چیزی که «باشد» وجود خارجی داشته باشد، به مفهوم حیات هستی است. حتی موجودی که ما معمولاً نسبت «مُرده» را به او می‌دهیم، زنده است. ممکن است شکل و قیافه طبیعی حیاتی‌اش متوقف شده باشد (ذیرا به این ترتیب است که می‌توانیم واژه «مُرده» را رویش بگذاریم) اما با توقف و خامه یافتن این «حیات» بخصوص، یک شکل حیاتی تازه‌ای بدنبال آن جایگزین گشته است. بنابر این مراحل انهدام، خود خالق نوعی زندگی و حیات مخصوص به خود است!

هر چیزی که وجود داشته باشد، دارای ارتعاشات مخصوصی است. همه چیز از مولکول‌هایی که در یک حالت حرکت مداوم و دائمی هستند، تشکیل شده‌اند.

ترجیح می‌دهم بجای «اتم» از «مولکول» استفاده کنم؛ زیرا این دروس، تعلیماتی در زمینه متافیزیک است، نه تعلیماتی در زمینه فیزیک یا شیمی.

من بجای بحث و توضیح در مورد یک سری جزئیات میکروسکوپی که در این مبحث بی‌جا تلقی می‌شوند، سعی دارم یک «تصویر کلی» را ترسیم نمایم.

شاید بهتر باشد چند جمله‌ای در مورد مولکول‌ها و اتم‌ها توضیح بدهم تا بعضی از خوانندگان مشکل‌پسند را که ممکن است برایم نامه

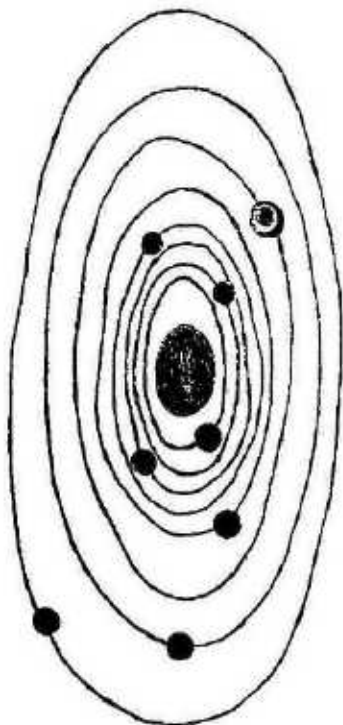
بفرستند، و مقداری اطلاعات به من ارائه دهند آرام نمایم. اطلاعاتی که بنده نیاز آنها به خوبی آگاه و باخبر می‌باشم!

مولکول‌ها خیلی خیلی کوچک هستند، اما می‌توان آنها را به وسیله میکروسکوپ‌های الکترونی مشاهده کرد. ضمن آن دست‌افرازی هم که در هنرهای متافیزیکی تمرین دیده‌اند، بدون میکروسکوپ قادر به مشاهده آنها می‌باشند.

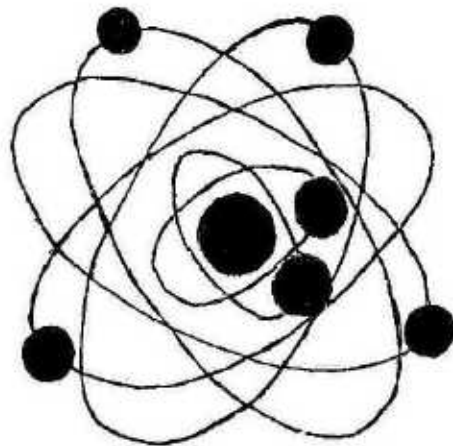
بنا به توضیحات دائرةالمعارف: «یک مولکول، کوچکترین قسمت از یک ماده‌ای است که قادر به داشتن حیات و هستی مستقل و مجزا می‌باشد، و در عین حال از تمامی خواص این ماده برخوردار است و آنرا در خود دارد. با وجود آنکه مولکول‌ها کوچک هستند، مابعد الذرات و قسمت‌های باز هم کوچکتری تشکیل شده‌اند که به آنها «اتم» می‌گویند.»

«اتم» عین یک منظومه شمسی مینیاتوریزه شده می‌باشد. هر مرکز «اتم» نشانگر خورشید منظومه شمسی ما است، در اطراف این به اصطلاح «خورشید»، الکترون‌هایی می‌چرخند که شباهت زیادی به سیارات متفاوت و مختلف منظومه شمسی ما دارند. درست به مانند منظومه شمسی، واحد «اتم»، اکثراً یک فضای خالی می‌باشد!

در صفحه مقابل، در تصویر شماره ۱، اتم «کربن» را می‌توانید مشاهده کنید، البته چنانچه آنرا چندین هزار مرتبه بزرگتر از اندازه معمولش کرده باشند. تصویر شماره ۲ هم منظومه شمسی ما را به شما نشان می‌دهد، هر ماده‌ای، دارای میزان و تعداد متفاوتی از این «الکترون‌ها» می‌باشد، که در اطراف هسته مرکزی یا «خورشید» شان، به گردش و چرخش می‌پردازند.



نمودار شماره (۲) منظومه شمسی



نمودار شماره (۱) آلفا گرین

برای مثال «اوتوم» دارای نود و دو الکترون است؛ حال آنکه «کری» دارای تنها شش الکترون است؛ یعنی دو الکترون به هسته مرکزی نزدیک می‌باشند و چهار الکترون دیگر، در فاصله بیشتری از آن به چرخش مشغولند. اینک بیایید و هر مطلبی را جمع به «اتم‌ها» را فراموش کنیم و به مولکول‌ها بپردازیم...

انسان، از توده‌ای از مولکول‌هایی که با سرعتی شدید بدور خود می‌چرخند، تشکیل شده است. به نظر می‌رسد که انسان، جامد و قابل لمس است. فشار دادن انگشتی به پوست و رساندن آن انگشت به استخوان‌ها، کار سهل و ساده‌ای نیست. با این وجود، این حالت جمود و استحکام، تنها خیال‌پردازی واهی است که به انسان‌ها تلقین شده است.

موجودی بی‌نهایت کوچک را در نظر مجسم سازی ده که می‌تواند در فاصله‌ای نسبتاً دور از کالبد و بدن جسمانی انسان قرار بگیرد و به آن نگاه کنید. آن موجود بدون در دید یک سری خوردشده‌های در حال چرخش، یک توده ابرمانند مارپیچی و یک سری جریانات و نوارهایی شبیه به «راه‌شیری» مشاهده خواهد کرد.

در قسمت‌های نرم بدن: گوشت و پوست، مولکول‌ها بحد شدیدی پخش و پراکنده می‌باشند. در قسمت‌های سخت و سخت بدن: مثل استخوان‌بندی و اسکلت تنی، مولکول‌ها از یک حالت تراکم و فشار بیشتری برخوردارند و انگار به یکدیگر چسبیده و شکل یک انبوه زیادی از ستارگان را که در کنار هم قرار گرفته‌اند، در نظر مجسم می‌سازند.

سعی کنید خود را در تونل یک کوه، در یک شب شفاف و بی‌ابر مجسم نمایید. شما تنها هستید و از هر نور و چراغ شهری و ماشینی دور

هستید (زیرا چراغ و روشنایی شهرها باعث می‌شوند به آسمان شبانه منعکس گردند و موجب پدید آمدن یک نوع انعکاس نور از قطرات آویزان شده رطوبت، می‌شوند و کاری می‌کنند تا آسمان حالتی کدر و تاریک پیدا نماید. به همین خاطر است که رصد خانه‌ها را معمولاً در نقاطی دور افتاده و دور از شهرها می‌سازند.)

فرض کنید، زوی تونل کوه مخصوص خودتان ایستاده‌اید؛ در بالای سرتان، ستارگان با وضوح تمام می‌درخشند و برق می‌زنند. شما به آنها خیره می‌شوید، در حالی که در مقابل چشمان شگفت زده‌تان، در رشته‌ای منظم و پابسان‌ناپذیر، مشغول به چرخش و گردش می‌باشند. کهکشان‌هایی عظیم و لایتنه‌ای در مقابل دیدگان‌تان گسترده شده‌اند. انبوهی از ستارگان، تاریکی و ظلمت آسمان شبانه‌تان را مزین نموده‌اند، در آسمانی بی‌پایان، نواری بنام «راه شیری»، همچون مسیری وسیع و دودی و غبار آلود، در مقابل‌تان ظاهر می‌گردد: ستاره‌ها، جهان‌ها، سیارات، مولکول‌ها... به این ترتیب، آن موجود میکروسکوپی که چند لحظه پیش در موردش حرف می‌زدیم، شما را هم به این گونه مشاهده می‌کند!

ستاره‌های آسمان که همچون نقطه‌هایی از نور و روشنایی در برابر‌تان ظاهر می‌گردند. دارای فضاهایی بی‌نهایت پر فاصله از یکدیگر می‌باشند. در بالای سرتان، میلیاردها و میلیاردها ستاره هست، با این وجود، در هنگام مقایسه با فضای خالی و عظیمی که میان‌شان هست، به نظر کوچک و زیر و ناچیز می‌آیند.

با داشتن سبینه‌ای در اختیار خود، انسان می‌تواند بدون آنکه حتی با یکی از آنها برخورد و تماس یابد، از میان‌شان عبور کند. حال فرض

نموده و پریکدیگر تأثیر می گذارند، حتی با تشعشعاتی که از مولکولها و دنیاهای دیگر اطراف تابیده شده باشد.

بنابراین ضرب المثل: «هیچ انسانی، جهانی واحد در درون و وجود خود دارا نمی باشد» بخوبی صدق می کند! هیچ جهان، یا مولکولی نمی تواند بدون دیگر مولکولها یا جهانهای دیگر وجود داشته باشد. هر موجودی، جهانی و یا مولکولی، بستگی به وجود هستی دیگر مخلوقات، دنیاهای مولکولها دارد و به آنها وابسته می باشد. فقط به این ترتیب است که می تواند به حیات شخصی خود ادامه دهد.

این را نیز باید در نظر گرفت که گروههای مولکولی از تراکم و خلقت متفاوتی برخوردارند. آنها در واقع حین همان گروهها و تجمعات ستارگانی می مانند که در آسمان نظاره گر آنها می باشیم. در بعضی از قسمت های عالم هستی، تقاطعی یافت می شود که به وسیله ستارگان یا سیارات با دنیاهای محدود و کمی، بر شده اند؛ مثل نمونه بارز: راه شیری بهمان ترتیب، سنگه با صخره های ساده نیز می تواند نشانگر یک کهکشان و یا مجمع الکو کب بسیار تراکم و شلوغی باشد. برعکس آن، هوا، از مولکولهای کمتری برخوردار است. در واقع، هوا از میان بدن ما می گذرد و علناً از میان رگه و ریشه های ریه هایمان عبور می کند و داخل جریان خونی ما می شود. در مافوق هوا، فضا وجود دارد؛ محلی که توده ای از مولکولهای هیدروژن، به گونه ای وسیع و شدید، پخش و پراکنده اند. فضا، پناه به تصورات اکثر مردم، خالی نیست، بلکه مجموعه ای است از مولکولهای بی نهایت «جنبنده» و «متحرک» هیدروژن و طبعاً ستارگان و سیارات و دنیاهایی که از همین مولکولهای هیدروژن هم

بگیرید که شما قادرید فضاهای خالی موجود میان ستارگان را بر نموده و از بین ببرید، (یعنی همان مولکولها را) آنوقت چینی بیند! آیا آن موجود میکروسکوپی هم که دارد شمارا از نقطه ای دور دست تماشا می کند: به این مطلب می اندیشد؟...

ما می دانیم که تمام آن مولکولهایی که آن موجود کوچک و میکروسکوپی می دید، همانا خود ما بودیم. پس بنابراین، شکل و طرح نهایی تشکیلات ستارگان آسمانها چگونه و به چه ترتیب است؟ هر انسانی خود بمنزله یک کهکشان است. کهکشانی که در آن سیارات (یا مولکولها) به دور یک هسته مرکزی (یا خورشیدی) می چرخند. هر نکته سنگی، هر تراکمی، هر قطره آبی، از مولکولهایی تشکیل شده اند که در یک حرکت دائمی و پابان ناپذیری قرار دارند.

انسان هم از مولکولهایی که در حرکتی مداوم هستند، پدید آمده است. این حرکت باعث تولید یک نوع الکتریسته می گردد، که به پایوستن و یکی شدن با الکتریسته ای که به وسیله باطن رفیع تولید می گردد، موجب پدید آمدن «حیات و هستی با قوه ادراک» می شود.

در اطراف قطبهای کسره زمین، طوفانهای مغناطیسی باعث شعله ور شدن و بروز یکدوشایی خیره کننده می گردند، بطوریکه باعث پدید آمدن «فجرفشق شمالی» می گردند، آنهم با پیدایش تمامی نورهای رنگارنگش...

در اطراف تمام سیارات (و مولکولها) تابش و تشعشعات مغناطیسی با دیگر پرتوها و تشعشعات، مخلوط شده و فعل و انفعالهای داخلی ایجاد

تشکیل شده‌اند.

بسیار واضح است که چنانچه شخصی دارای مجموعه عظیمی از گروه‌های مولکولی باشد، بنابراین مشکل به‌راستی بزرگی برای هر موجود دیگر محسوب می‌شود که از میان این انجمات و گروه‌ها بگذرد و عبور کند. اما موجودی که بنام «روح» یا «شیخ» مشهور شده است، و دارای مولکول‌هایی بی‌اندازه مجزا و دور افتاده و پراکنده از یکدیگر است، به سهولت می‌تواند از یک دیوار آجری نیز بگذرد.

درس دوم

سعی کنید به آن دیوار آجری نیز، به عنوان چیزی که به‌راستی هست، ببینید؛ یعنی مجموعه‌ای از یک سری مولکول، چیزی شبیه به توده یا ابری از خاک که در هوا، معلق مانده است. با وجود آنکه نامحتمل به نظر می‌رسد، در آن دیوار آجری نیز فضایی میان هر یک از مولکول‌ها وجود دارد. درست عین فضایی که میان ستارگان هست... و چنانچه موجوداتی آنقدر ریز پیدا می‌شدند و یا مولکول‌هایشان آنقدر از هم فاصله داشت، بدون شک می‌توانستند از میان مولکول‌های همان دیوار آجری، بدون لمس هیچ‌یک از مولکول‌ها، بگذرند و رد شوند! این به‌علاوه اجازه می‌دهد که بفهمیم چگونه یک «شیخ» قادر است در یک اتاق در بسته بر ما ظاهر شود و چگونه قادر است بی‌هیچ زحمتی از میان دیواری سفت و محکم عبور نماید. همیشه همه چیز تبیی است. دیواری که ممکن است برای شما جامد و سفت باشد، ممکن است برای یک «شیخ» یا موجودی از دنیای «سمای» جامد نباشد. اما به این مطالب بعداً رسیدگی خواهیم کرد.

۱- Astral: منظور بدن سمای ما است که در هنگام خواب، تألیف جسمانی

را ترک می‌کند. م

کالبد انسان، طبعا، از مجموعه‌ای از مولکول‌ها تشکیل شده است؛ همانطور که در درس پیشین مشاهده کردیم. برای موجود بسیار ریز و کوچکی همچون یک «ویروس»، ما عین مجموعه‌ای از مولکول‌ها هستیم، با این وجود، ما خود ناچاریم موجود بشری را همچون مجموعه‌ای از مواد شیمیایی نیز در نظر بگیریم.

یک انسان از بسیاری از مواد شیمیایی تشکیل می‌شود. بدن آدمی ضمناً از آب نیز تشکیل گشته است. اگر تصور می‌کنید این سؤال، به‌شکلی که ممکن است، با درس قبلی مغایرت دارد، این را در خاطر بسیارید که حتی آب، نیز از مولکول تشکیل شده است. چنانچه قادر می‌شدید به یک «ویروس» حرف زدن بیاورید!، بدون شک به‌شما می‌گفت که شاهد مولکول‌های آبی بوده است که عین قله‌های سنگ در کنار ساحل دریایی، در اطراف یکدیگر برخورد می‌کرده‌اند!

حتی موجودی کوچکتر از «ویروس» ممکن بود به‌شما بگوید که

موئکول‌های هوا، اورا پیداشن‌های کنار ساحل دریا می‌اندازند. اما فعلاً، بیشتر به خواص شیمیایی بدن می‌پردازیم.

اگر به يك مفاز، بروید و برای تجسراغ قوه‌تان يك باطری بخرید، يك لوله‌ای از جنس «روی» پشما می‌دهند که دمر کزان يك الکترود کربن قرار یافته (که شاید به ضخامت و گلفتی يك مداد باشد) بهمه‌آ‌آن، يك سری مواد شیمیایی باشد تمام، میان قسمت بیرونی آن لوله‌روی، و کربن مرکزی سری باطری فشرده شده است. داخل این لوله کاملاً خیس و مرطوب است و طبعاً بیرون آن خشک می‌باشد.

شما این باطری را در جسراغ قوه‌تان می‌گذارید و هنگامی که کلیدی را فشار بدهید، چراغ روشن می‌گردد. آیا می‌دانید چرا؟ تحت بعضی از شرایط، فلزات و کربن و مواد شیمیایی دیگر، با همدیگر و بطور شیمیایی، واکنش نشان می‌دهند تا چیزی را پدید بیاورند که ما نام آنرا «الکتریسته» گذاشته‌ایم. این لوله با مواد شیمیایی درونش و با سر کربنی‌اش، باعث تولید شدن «الکتریسته» می‌گردد، اما در باطری آن چراغ قوه هیچ نوع الکتریسته‌ای وجود ندارد، بلکه برعکس فقط يك مجموعه‌ای از مواد شیمیایی می‌باشد که تحت يك سری شرایط آماده‌اند تا کار خود را انجام دهند.

اکثر مردم شنیده‌اند که قایق‌ها و کشتی‌های مختلفی باعث تولید الکتریسته می‌باشند. آنها اینکار را از طریق قط «حضور داشتن» در آب شور، به انجام می‌رسانند! برای مثال، تحت يك سری شرایط، قایق یا يك کشتی که در دریا حرکتی نمی‌کند و در گوشه‌ای شناور است، قادر است يك جریان الکتریکی میان دوسوین فلزی متفاوت از هم که در کنار

یکدیگر قرار گرفته باشند، تولید نماید.

متأسفانه چنانچه يك کشتی برای مثال دارای کفی از جنس مس باشد که به قسمت‌های آهنی بالایی کشتی وابسته و مرتبط باشد، و چنانچه يك سری پیشگیری‌های ویژه برایش در نظر گرفته نشود، عملی به نام «الکترولایز» پدید می‌آید (یعنی تولید جریان الکتریکی)، و باعث خواهد شد تا نقطه اتصال میان آن دو فلز متفاوت ازین برده شود؛ یعنی همان قسمت آهنی یا آن قسمت مس.

البته این اتفاق هرگز رخ نمی‌دهد، زیرا امروزه این کار را با استفاده از چیزی که به آن «آند» قربانی شده می‌گویند، پیشگیری نمود، يك قطعه فلز مثل روی یا آلومینیوم و یا حتی متیزیم، در مقایسه با دیگر فلزات مرسوم مثل مس یا برنز، مثبت محسوب می‌شوند. و همانطور که می‌دانید، برنز اغلب برای ساختن پروانه کشتی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. حال، چنانچه این «آند قربانی شده» را به يك کشتی بتدین (دروزی خط آب و در نقطه‌ای نامعلوم) و آنرا سپس به قسمت‌های فلزی دیگر که در زیر آب هستند، متصل نماییم، این فلز «قربانی شده» است که ازین خواهد رفت، و مانع این خواهد شد که بدنه کشتی، و یا پروانه کشتی خراب و ویران شود. هنگامی که این قطعه فلزی ازین برود، قطعه تازه دیگری می‌تواند جایگزین آن شود. این تنها يك کار ساده و معمول در حفظ و نگهداری هر کشتی محسوب می‌شود، من تمام این مطالب را به این دلیل توضیح دادم تا به شما بفهمانم الکتریسته چگونه می‌تواند پدید بیاید، و چگونه می‌تواند به گونه‌های مختلف و بسیار عجیبی تولید شود.

یا همان قطب مثبت الکتریسته. ۲. Anode 3-

مغز هم قادر است «الکترومیت» مخصوص خود را تولید نماید! بدن انسان، علائمی از حضور بعضی از فلزات مثل روی و غیره وجود دارد، و طبیعتاً باید این را در خاطر نگه داریم که بدن انسان به عنوان اساسی و پایه موجودیتش، دارای مولکول «کربن» می باشد. در بدن انسان آب زیادی وجود دارد، و علائمی از مواد شیمیایی همچون منیزیم، پتاسیم، و غیره نیز هست. این مواد با درهم آمیخته شدن در یک پیگمی توانند باعث تولید یک جریان الکتریکی (هرچند کوچک) بشوند. اما جریانی که می توان ردیابی نمود، اندازه گیری و مقیاس نمود، و بالاخره مورد نقشه برداری قرار داد.

شخصی که از نقطه نظر روانی بیمار باشد، می تواند با استفاده از یک وسیله مخصوص، امواج مغزی اش را مورد نقشه برداری بدهد، بدین ترتیب که یک تعداد الکترودهای مختلفی در بالای سر بیمار گذاشته می شود و یک سری سوزن های کوچکی شروع به ترسیم این امواج بروی کاغذ می کنند. هنگامی که بیمار به یک سری مطالب شروع به اندیشه می کند، این سوزن ها با مدارها، بلافاصله چهار خط مارپیچی و موج دار ترسیم می کنند که می توان با مطالعه آن خطوط، نوع بیماری آن شخص را تعیین نمود. بدیهی است که وسایل و تجهیزات برای همچون وسیله بالا، مدتها است که در مراکز درمانی و بیمارستان ها، خصوصاً در آسایشگاه های روانی مورد استفاده قرار می گیرند.

بدیهی است که مغز یک نوع ایستگاه گیرنده برای دریافت پیغام هایی که می توانند از سوی دهنان رقیع ارسال بشوند می باشد. مغز انسان پتوبه خویش قادر است پیغام هایی را همچون دروس آموخته شده،

تجربیات آندوخته شده و غیره، به دهنان رقیع ارسال کند. این پیغام ها به وسیله یک «بند سیمین» ارسال می شوند؛ یعنی یک تسوده زیادی از مولکول هایی با سرتهی بی نهایت بالا که می چرخند و مرتش می شوند و دارای یک سلسله و رشته بی نهایت مختلف و متفاوتی از فرکانس های متنوع می باشند و باعث می شود تا بدن انسان با دهنان رقیع انسان ارتباط برقرار نماید.

بدن انسان، در کره زمین، چیزی شبیه به یک وسیله نقلیه ای است که با کمک یک کنترل از راه دور هدایت می شود. راننده این وسیله، همان دهنان رقیع است.

بطور حتم اسباب بازی هایی همچون یک ماشین بچگانه که به وسیله یک کابل بلند و انعطاف پذیر به یک دستگاه کنترل از راه دور مرتبط می باشد دیده اید. این دستگاه در دست کودک قرار می گیرد و با فشردن دکمه ای می تواند باعث بحرکت در آوردن ماشین به سمت جلو گردد یا آنرا متوقف سازد و یا حتی به سمت عقب و یا راست و یا چپ ببرد. این کار از طریق فرمان کوچکی که روی دستگاه کنترل کودک قرار دارد، صورت می پذیرد. بدن انسان را هم می توان، تا حدودی به این اسباب بازی و کودک تشبیه نمود؛ زیرا دهنان رقیع که خود قادر نیست به کره زمین بیاورد تا تجربیاتی آندوخته نماید، بدنش را به زمین می فرستد و همین بدن ما اسبابها می باشیم.

هر چیزی که تجربه می کنیم، هر کاری که می کنیم و بهر اندیشه ای که فرو می رویم و یا بهر چیزی که گوش می دهیم و یا می شنویم به سمت

بالا صعود می کند تا در حفاظت این باطن رفیع ذخیره و انبار گردد.

مردان بسیار هوشمند و باهوشی که دچار «الهاماتی» می گردند، اغلب پیامی را به طور مستقیم و همین طور هم آگاهانه و به وسیله این بندسیمین دریافت نموده اند. برای مثال «لئوناردو داوینچی» یکی از این مردان مورد نظر ما محسوب می شد و اکثر اوقات در رابطه ای مستقیم با باطن رفیعش بسر می برد. بنابراین در تقریباً هر کاری که انجام می داد، به عنوان یک «تابقه» در نظر گرفته می شد. هنرمندان و موسیقیدانان بسیار مشهور جهان، همان اشخاصی هستند که با باطن رفیعشان در ارتباط مداوم و مستقیم هستند و معمولاً در یک یا دو زمینه مخصوص با آن در رابطه قرار دارند. بنابراین آنها به این جهان می آیند و شاهکارهایی خلق می کنند که به وسیله «الهام» پدید آمده است؛ مثل موسیقی یا نقاشی های مشهور. این شاهکارها کم و بیش، به وسیله قدرت های و انرژی که بر ما کنترل دارند، به آنها دیکته می شود.

این «بندسیمین» ما را به باطن رفیعمان وابسته و مرتبط می سازد؛ درست به همان شکلی که بند ناف نوزاد را به مادرش وابسته می کند.

بندناف یک وسیله بسیار پیچیده ای است، تکرار می کنم، به راستی یک وسیله بسیار منبسط و پیچیده ای است... با این وجود، در مقایسه با پیچیدگی بندسیمین، یک طناب ساده و معمولی بیشتر نیست... این بند، توده ای از مولکول های بیشمار است که در یک رشته و سلسله بسیار عریض و وسیعی از فرکانس های مختلف می چرخد، اما تا آنجایی که به بدن یک انسان زمینی بستگی داشته باشد، این بند متأسفانه غیر قابل لمس است. مولکول های این بند، بیش از حد لزوم بخش و گسترده

می باشند تا قوه بصری انسان قادر به دیدن آن گردد. خیلی از حیوانات قادر به دیدن آن هستند، زیرا حیوانات کلاً در یک رشته متفاوتی از فرکانس قادر به دیدن و در یک رشته متفاوتی از فرکانس، قادر به شنیدن اصوات می باشند، همانطور که می دانید، سگها می توان با صوتی «بی صدا» صدا زد: «بی صدا» زیرا یک انسان قادر به شنیدن آن نمی گردد، اما خود سگ به راحتی آن صوت را دریافت می کند. بهمان نسبت، حیوانات قادر به دیدن بندسیمین و حالت تابان می باشند، زیرا هر دوی اینها در فرکانسی مرتعش می گردند که درست در محدوده گیرندگی قوه بصری حیوان قرار دارند. با تمرین، برای یک انسان هم امکان پذیر است که باند و رشته گیرندگی خود را افزایش و بسط داده و قوه بصری خود را قوی تر سازد. این کار درست شبیه این می ماند که مردی ضعیف بنه و نحیف، با تمرین و ورزش بسیار موفق می شود وزنه ای را از زمین بردارد که در شرایط طبیعی، برایش بی نهایت سنگین تر از قابلیت های فیزیکی و جسمانی اش بوده است.

بندسیمین یک توده مولکول است، یک توده ارتعاشات بیشمار است.

می توان آنرا به شعاع صفت و تنگ امواج رادیویی که دانشمندان به سمت کره ماه ارسال می دارند، تشبیه نمود. دانشمندی که سعی در اندازه گیری فاصله ماه دارند، موجی را در یک شعاع بسیار تنگ و فشرده ای بر روی سطح کره ماه ارسال می دارند. این درست شبیه کاری است که بندسیمین میان بدن انسان و باطن رفیع انسان انجام می دهد. این روش و اسلوبی است که با کمک آن، باطن رفیع می تواند قادر به -

برقراری ارتباط با «بدنش»، در روی کره زمین گردد.

هرکاری که ما انجام می‌دهیم، باطن رفیع از آن اطلاع دارد. مردم کوشش می‌کنند با قرار گرفتن در مسیر صحیح و با به‌اصطلاح صراط - مستقیم، حالتی عرفانی و یا روحانی پیدا کنند. در واقع، در کوشش برای دسترسی به یک حالت روحانیت، آنها برای افزایش دادن به‌درجه و سرعت ارتعاشات در روی زمین، کوشش و زحمت می‌کنند. آنها به‌وسیلهٔ بندسیمین خود سعی می‌کنند درجه و سرعت ارتعاشات باطن رفیع را افزایش بدهند. باطن رفیع، قسمتی از وجود خود را بصورت یک انسان بر زمین می‌فرستد تا دروس و تجربیات و آگاهی‌هایی، به‌سمت آمده و اندوخته شود. هرکار و عمل خوبی که ما انجام می‌دهیم، درجه و سرعت و میزان ارتعاشات زمینی و سماوی ما را افزایش می‌دهد. اما چنانچه دست به یک عمل ناپسند بزنیم و یا رفتاری بی‌شخصی داشته باشیم، اینکار موجب کاهش و تنزل میزان ارتعاشات روحانی ما می‌گردد. به این ترتیب، هنگامی که کار ناپسندی نسبت به یک انسان انجام می‌دهیم، ما خود را در تودبان تکامل و پیشرفت حداقل یک پله پایین‌تر قرار می‌دهیم. و طبعاً با هر کار خیر و پسندیده‌ای، باعث افزایش و بالا بردن ارتعاشات شخصی خود، طبق وضعیت معکوس ذکر شده در بالا، می‌شویم، یعنی یک پله بالا می‌رویم. به این ترتیب، بسیار اساسی است که انسان بر طبق فرمول و ضرب‌المثل قدیمی و کهنسال مذهب بودیسم مراجعت نماید که می‌گوید: «هر شر را با پاسخ خیر بده، از هیچ انسانی نترس و از اعمال هیچ انسانی وحشت به دل نگیر، زیرا با پاسخ خوبی به‌بدی و یا اعمال خیر کردن در هر وقت و هر لحظه، انسان به سمت بالا صعود می‌کند، و

هرگز به طرف پایین سقوط نمی‌کند».

همه، از اشخاصی که در «طبقهٔ پایینی از انسانیت» قرار دارند، اطلاع دارند. خیلی جالب است که بعضی از دانش‌مناویزیکی‌ما، طوری است که به زبان روزمره ما نیز رخنه نموده و مورد استفاده و کاربرد روزانه قرار می‌گیرد. در زبان انگلیسی ما هنگامی که بخواهیم از مصیبت و بدخلتی و گرفتگی شخصی صحبت کنیم، می‌گوییم در یک «حالت سیاه» فرو رفته و هنگامی که بخواهیم از حالت الفردگی و دلنگی شخصی حرف بزنیم می‌گوییم فلانی در یک «حالت و روحیهٔ آبی» است. تمام این چیزها، فقط بستگی به ارتعاشات دارد؛ بستگی به چیزی دارد که بدن، از طریق «بندسیمین» خود، به باطن رفیعش ارسال می‌دارد و اینکه این باطن رفیع (مجدداً با کمک بندسیمین) چه چیزی به بدن انسان ارسال می‌دارد.

بسیاری از مردم قادر نیستند از توانایی خود برای برقراری ارتباط با «آگاهانه» با «باطن رفیع» خود، چیزی درک نمایند. اینکار بدون تمرینات و آموزش‌های طولانی، کار بسیار سختی است. فرض بگیریم شما در آمریکای جنوبی حضور دارید و مبل دارید با شخصی که در روسیه مثلاً در سبیری حضور دارد، تماس بگیرید.

قبل از هر چیز، شما باید مطمئن بشوید اصلاً خط آزادی در دسترس دارید یا خیر. سپس باید تفاوت تغییر ساعات را که میان این دو قاره وجود دارد، پیدا کنید. بعد از این کارها، با یستی مطمئن بشوید شخصی که مایلید با او تماس پیدا نمایید، در خانه حضور دارد یا خیر، و کلاً آیا قادر

به تکلم و صحبت به زبان شما می باشد یا خیر. تازه بعد از اینکه کار شما بایستی برسد و از مقامات اجازه بگیرد، تا يك همچون پیغام تلفنی میسر گردد! در این مقطع از تکامل، بهتر است زیاد خود را در مورد سعی در برقراری ارتباط با باطن رفیعان آزار ندهید (البته از لحاظ «آگاهانه») زیرا هیچ درس و هیچ اطلاعاتی که در چند صفحه نوشته شده، این کار را برای شما میسر نخواهد ساخت؛ زیرا این کار ممکن است به دو سال کار و کوشش و تمرین فراوان نیاز داشته باشد تا شما موفق به برقراری آگاهانه‌ای از ارتباط با باطن رفیعان گردید. اکثر مردم توقعات زیادی دارند. آنها توقع دارند که با خواندن و دنبال کردن يك کلاس خصوصی در این زمینه، بلافاصله قادر به انجام دادن تمام کارهایی شوند که «استادان» این کار توان انجام آنها را دارند. آنها این مطلب را در نظر نمی گیرند که همین «استادان» ممکن است يك عمر، و یا حتی چندین عمر و زندگی خود را صرف مطالعه و تمرین در این زمینه سپری نموده باشند! این درس را بخوانید، آثار مورد مطالعه و بررسی قرار دهید، در موردش به تفکر و تعمق بپردازید، و چنانچه ذهنتان را باز کنید، ممکن است مورد اطف و مرحمت پروردگار قرار بگیرید و آگاهی و نور درک و فهم اوضاع را دریافت نمایید. من از موارد بسیار زیادی آگاهی دارم که يك سری اشخاص (که اکثر آن بوده اند) يك سری اطلاعاتی را دریافت نموده و علناً قادر به مشاهده «انتریک» یا «هاله تابان» یا حتی «پندسمین» شده اند. من تجربیات زیادی در این زمینه داشتم و این موجب می شود که در تصدیق و تأیید گفتارم با فشاری نموده و اعلام کنم که: شما نیز قادر به انجام این کارها هستید؛ البته چنانچه اجازه باور و ایمان را به خودتان بدهید!

درس سوم

ما قبلاً هم دیدیم و آموختیم که چگونه مغز يك انسان قادر به تولید الکتریسیته، از طریق فعل و انفعالات يك سری خواص شیمیایی، آب سنگهای فلزی می باشد. درست بهمان گونه که مغز آدمی، الکتریسیته تولید می کند، بدن انسان هم قادر به اینکاری باشد، زیرا خون در رگهای بدن جاری است، و این خون دقیقاً حامل همین مواد شیمیایی و آب درات و فلزی می باشد. همانطور که می دانید، خون، در اصل از آب تشکیل شده است. سراسر بدن از الکتریسیته فرا گرفته شده است. البته این الکتریسیته از نوع الکتریسیته‌ای که باعث روشن کردن چراغ‌های خانه، و بخاری و فریو یخچال که مورد استفاده و زرمه قرار می دهد، نمی باشد. به این الکتریسیته طوری بنگرید که انگار اصل و ریشه آن مغناطیسی باشد. چنانچه شخصی يك آهن ردا را روی میزی به حالت خوابیده قرار داده و رویش يك ورق کاغذ بگذارد، و بعد هم مقادیر زیادی خرده آهن روی آن کاغذ بپاشد، متوجه می شود که این براده‌های آهن به اشکال و

جریان که نام آنرا «التریک»^۱ می‌نامیم، با چنان سرعتی به اوسان و ارتعاش می‌پردازد که مشاهده حرکت آن بسیار صورت می‌گیرد. درست به همان شکل، انسان می‌تواند دارای بکلامپ و چراغ الکتریکی روشنی در خانه باشد؛ هر چند جریان آن برق در هر ثانیه پنجاه تا شصت مرتبه می‌جنب و می‌چرخد و حالتی موج‌دار دارد، با این وصف کسی قادر به دیدن این نوسانات نیست. با این حال در بعضی از ایالات، ویا شاید در روی عرشه یک کشتی، این نوسانات چنان آهسته صورت گیرند که حتی چشم آدمی نیز قادر به دیدن حرکات لرزان و مرتعش آن بشود.

اگر شخصی، به فرد دیگری بسیار نزدیک شود، اغلب یک احساس لرزش و دراست شدن مو بر اندام و صورت می‌گیرد. بیشتر مردم، (که اکثریت را تشکیل می‌دهند) بخوبی از حضور نزدیک شخص دیگری مطلع می‌شوند. سعی کنید این آزمایش را روی دوستی انجام بدهید: در پشت سر او بایستید، و یک انگشت خود را در پایین گردن او نگه دارید، سپس او را بگونه‌ای نامحسوس لمس کنید. این دوست شما اغلب قادر به تمایز میان یک نزدیکی و یک تماس فیزیکی نخواهند بود این به آن خاطر است که «تریک» انسان‌ها، نسبت به تماس فیزیکی حساس است. این «التریک» میدان مغناطیسی است که دور بدن انسان را احاطه کرده است (به تصویر شماره ۳ بنگرید). این «التریک» پیش در آمد «هاله نایان»^۲ و به اصطلاح «هسته مرکزی»^۳ نایان محسوب می‌شود. در بعضی از اشخاص، «التریک» که اطراف بدنشان را احاطه نموده است، تقریباً در حدود پنجاهم اینج

زمینه‌های مخصوص درمی‌آیند. شما نیز می‌توانید این آزمایش را انجام دهید، و خرج زیادی برایتان نخواهد داشت. براده‌های آهن را همچون نلک که بر روی کاغذ می‌پاشید، روی کاغذ مورد نظر تان پاشید؛ متوجه خواهید شد که این براده‌ها در طرح و اشکال بخصوصی قرار می‌گیرند؛ که دقیقاً با خطوط مغناطیسی نیرویی که از خود آهن ربا ساطع می‌شوند، مطابقت دارند. شما متوجه خواهید شد که قسمت مرکزی آهن ربا را بصورت طرحی در روی کاغذ نمایان کرده‌اید، و سپس خطوط منحنی و کج و معوجی خواهید دید که از هر یک از قطب‌های آهن ربا به آن سمت ششافتاده‌اند. بهترین روش، و سودمندترین کار در این است که خودتان، این آزمایش را انجام بدهید، زیرا بعداً در تحقیقات و مطالعات شما کمکی ارزنده خواهد کرد. این نیروی مغناطیسی درست شبیه به «التریک» بدن آدمی است، درست شبیه به «هاله نایان» بدن آدمی است...

احتمالاً خواننده گان این کتاب می‌دانند که سیمی که حاوی جریان برق و الکتریسیته باشد، دارای یک میدان مغناطیسی در اطرافش هست اگر این جریان تغییر یابد، یعنی اگر بنا به اصطلاح، «متغیر» باشد «مستقیم»، آن وقت آن میدان مغناطیسی، بنا بر تغییراتی که در حالت دو قطبی وجود دارد، مرتعش می‌گردد و به جریان می‌افتد. یعنی در واقع، به نظرمی رسد که با جریان متغیر به ارتعاش و حرکت درمی‌آید.

بدن انسان هم که یک مثاله الکتریسیته است، دارای یک میدان مغناطیسی در خارج از قسمت فیزیکی خود می‌باشد، و یک میدان بی‌نهایت متغیر دارد که دستخوش جنبش‌ها و حرکات موجی متناوب می‌گردد. این

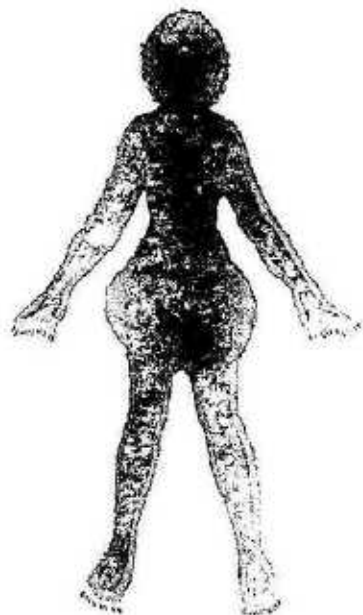
۱- Etheric 2- Aura

۳- حدوداً هر اینچ برابر است با ۲/۵ سانتی متر.

از دور قسمت‌های مختلف بدن را پوشانده است (یعنی، طوری است که حتی در اطراف هر تار موی روی سرتیغ حضور دارد!)

در اشخاص دیگر، ممکن است تا چند اینچ نیز گسترش یابد، اما اکثراً تا بیشتر از شش اینچ (۱۵ سانتی‌متر) تجاوز نمی‌کند. «اتریک» را می‌توان برای مقیاس و اندازه‌گیری بنه و نیروی حیاتی یک فرد، مورد استفاده قرار داد. «اتریک»، به‌طور قابل ملاحظه‌ای در ارتباط با سلامتی و صحت بدن، تغییر شکل می‌گیرد (از لحاظ شدت). اگر شخصی یک کار سخت روزانه انجام دهد، «اتریک» او به‌یوست بدنش بسیار نزدیک می‌می‌گردد، اما بعد از خواب و استراحتی خوب و کفای، همین «اتریک» تا حتی چند اینچ گسترش می‌یابد. «اتریک» دقیقاً دور قوس و انحناهای بدن قرار دارد و حتی از شکل یک خال گوشتی و یا یک چاه زخم‌دان نیز مطابقت و پیروی می‌کند. در ارتباط با «اتریک»، جالب است گفته شود که چنانچه شخصی تحت جریان نیروی برق فشار قوی، با شدتی بسیار بسیار بالا، اما بر حسب میزان آمپر، در شدتی پایین قرار بگیرد، آنوقت می‌توان «اتریک» را به راحتی مشاهده کرد که گاهی به رنگ صورتی و گاهی از اوقات هم به رنگ آبی، درخشان و براق نمایان می‌گردد. ضمناً یک وضعیت هواشناسی نیز وجود دارد که باعث افزایش قدرت رویت «اتریک» می‌گردد. این وضعیت در وسط دریا امکان پذیر و قابل تشخیص می‌شود و به آن نام: «دنت الموز فایر»^۱ می‌گویند. این حالت به این قرار است که: تحت یک سری شرایط هوا، هریک از قسمت‌های دکل‌های کشتی و ملاب‌های مربوط به آنها، به وسیله نوری همچون شعله آتشی احاطه و روشن می‌گردند و شبیه

1. Saint-Elmo's Fire



(تصویر شماره ۳) میدان مغناطیسی بدن انسان

بارقه الکتریکی است. این وضعیت کاملاً بی خطر است، اما برای اشخاصی که این وضعیت را برای نخستین مرتبه می بینند، حائلی بسیار مخوف و ترسناک دارد. ما می توانیم این حالت را تا حدودی، به عنوان «اتریک» آن کشتی تشبیه نمایم.

اشخاصی که در یک شب مه آلود یا تاریک به صحرا رفته، و به سیم های برق فشار قوی که در بالای سرشان امتداد دارد نگریسته اند، در یک سری شرایط مناسب، بطور حتم یک درخشندگی و برق مه آلود و سفید مایل به آبی رنگی مشاهده نموده اند. این حالت، ظاهری معمولاً وهم آور دارد، و باعث گشته است که تا بحال بسیاری از روستا نشینان دچار ترس و وحشتی عظیم بشوند!

مهندسین برق به این مطلب بخوبی واقفند، و آنرا به عنوان «هاله» سیم های برق فشار قوی می شناسند. این یکی از مشکلاتی محسوب می شود که این مهندسین همیشه به آن رو بر هستند، زیرا یک همچو هاله ای قادر است به سمت مقرها رفته و هوا را به یون به تبدیل نماید، به طوری که سبب پدید آمدن خاموشی برق بشود. این کاری نتواند موجب شود رله های نیروگاه های برق را از کار بیندازد.

البته، امروزه، مهندسین احتیاط های لازم و بسیار گرانبهائی انجام می دهند تا این هاله را از بین برده و یا حداقل از شدت آن بکاهند. لازم به گفتن نیست که هاله بدن انسان، طبعاً همان «اتریک» است و تقریباً به همان بار الکتریکی و تخلیه آن از سیم های فشار قوی شباهت دارد.

اکثر مردم، با کمی تمرین قادر خواهند شد اتریک خود را ببینند.

البته باید اوصیر و حوصله فراوانی نیز برخوردار باشند. متأسفانه مردم تصور می کنند راه کوتاه و آسان و ساده ای وجود دارد که می توان از طریق آن به دسترسی دانش و غنوت هایی که سالها طول کشیده است استادان بزرگ به آن برسند، دست یابند. هیچ کاری بدون تمرین و تکرار میسر نیست؛ مثلاً نوازندگان بزرگ جهان، برای ارائه آثار برتر، هر روز باید ساعتها تمرین کنند. آنها هرگز دست از کار و کوشش تمرینات مداوم خود بر نمی دارند. بنابراین چنانچه شما هم مایلید «اتریک» و «هاله» تابان را ببینید، بایستی حتماً تمرین کنید. یکی از راه های موفقیت در این است که یک شخص داوطلبی را برای ابتکار برگزیند و از او بخواهد که با زوای سر نه اش و ابراهر شما قرار دهد. با او بگوید انگشت های دستش را از یکدیگر جدا نگهدارد.

طوری اوضاع را ترتیب بدید که انگشتان دست و بازوی این شخص تا چند سانتی متر از یک زمینه بی رنگت یا سیاه فاصله داشته باشد. سعی کنید از گوشه چشم، (دقت کنید، نه مستقیماً) به آن انگشتان و بازو نگاه کنید. تکرار می کنم از گوشه چشم.

یک نوع ظرافت و مهارت خاصی لازم است تا نگاهتان را در نقطه مناسب، و در زمان مناسب متمرکز سازید.

در حین نگاه کردن، شما متوجه چیزی خواهید شد که به شدت به پوست بدن آن شخص نزدیک گشته و چیزی شبیه به یک دود خاکستری متعادل به آبی می باشد. همانطور که قبلاً هم گفتیم، در حدود یک هشتم اینچ بسط و گسترش دارد، گاهی اوقات هم تابش اینچ عرض و پهنا دارد در اکثر مواقع، شخصی که مشغول انجام این آزمایش است، حتی با وجود

آنکه از خوشه چشم می نگرد باز هم چیزی مشاهده نخواهد کرد؛ دلیل آن فشار زیادی است که شخص بر خود وارد کرده، بنا بر این هیچ چیز مگر همان بازو را نمی بیند، گاهی از اوقات هم دلیل عدم توانایی آن است که: «آنها نمی توانند جنگل را ببینند، زیرا آنها بر اثر درختان آبیوه است...» سعی کنید این اساط خاطر پیدا کنید، سعی کنید بر خود فشار و زحمت زیادی وارد نیاورید. کم کم با کمی تمرین متوجه خواهید شد که در کنار بازو انگشتان آن فرد، پیرامنی چیزی وجود دارد...

یکی دیگر از راههای تمرین این است که آزمایشات را روی خودتان انجام دهید:

در روی زمین یا تخت یا صندلی بنشینید و سعی کنید خوشتر روی خود را باز یافته و با راحتی تمام مستقر شوید، خود را طوری قرار دهید که حداقل شش فوت از هر نوع وسیله و چیزی دیگر فاصله داشته باشید (حال می خواهید یک صندلی باشد، میز باشد یا حتی دیوار باشد) با نظم و ترتیب تمام، شروع به تنفس کنید؛ نفس هایی صبیق و آهسته. سپس بازوهایتان را تا حد امکان بکشید و باز کنید. نوک انگشتان را با هم بچسبانید، بطوری که حتی انگشتان شست شما نیز متصل به هم دیگر شده و فقط نوک آنها با یکدیگر قابل تماس باشند. سپس، چنانچه انگشتان را از یکدیگر فاصله دهید و باز کنید (به اندازه یک چهارم اینچ) «چیزی» مشاهده خواهید کرد. ممکن است شباهتی به ماه خاستری رنگ داشته باشد، ممکن است طوری به نظر تان بیاید که انگار درخشان است، اما هنگامی که آنرا دیدید، خیلی خیلی آهسته، باز هم انگشتان را بازتر نمایید؛ هر بار به مقدار یک چهارم اینچ، و در آن هنگام متوجه خواهید شد

که پیرامنی «چیزی» در آن نقطه وجود دارد. این «چیز»، همان اثر یک است. چنانچه ناگهان رابطه آن قطع شد، منظورم این است که اگر همان «چیز» به رحمت قابل رؤیت ناگهان محو شد، دوباره انگشتان را با هم وصل نمایید و تمام این کارها را از نو شروع کنید. این عمل تنها نیاز به کمی تمرین دارد. مجدداً تکرار می کنم: حتی نوازندگان و موسیقین - های مشهور جهان نیز در حال تمرین و تمرین هستند آنها بعد از تمرین های زیاد است که موسیقی و آهنگ دلنشین و دلپذیر ارائه می دهند. شما نیز می توانید در اثر تمرین، نتایج ارزنده و مثبتی در زمینه علوم منافذ یک ارائه نمایید!

دوباره به انگشتان خبره شوید. بسادگی هر چه تا مری به آن مه کم رنگی که از میان انگشتان در حال حرکت و جریان است، خبره شوید و آنرا تماشا کنید، با کمی تمرین می خواهید برد که این جریان یا از سمت دست چپ به دست راست جاری می شود، و یا برعکس از سمت دست راست شما به دست چپ جاری می گردد. این مطلب تنها به جنسیت شما بستگی ندارد، بلکه در عین حال به وضعیت بهداشت و سلامتی شما نیز مربوط می باشد، خصوصاً اینکه در آن لحظه بخصوصی به چه مطلبی می اندیشید. باید.

اگر موفق شدید شخص راغب و علاقمندی را برای کمک به شما پیدا کنید آن وقت می توانید با کف دستتان نیز آزمایشاتی را انجام دهید در صورت امکان، این شخص را در نقطه ای در مقابل رویتان روی صندلی بنشانید (بهر است از جنس مخالف شما باشد)، حتی اگر دو نفر دستها و بازوهایتان را تا حد امکان باز کنید و از بدن تان دور نمایید. سپس بطور

آهسته کف دستتان را به سمت کف دست شخصی که هنوز با کف دستانی به بالا گرفته نشسته است، نزدیک سازید. در هنگامی که نزدیک به دو اینچ از یکدیگر فاصله دارید قاعدتاً نسیمی گرم و یا برعکس نسیمی خنک احساس خواهید کرد که از یک دست به سمت دیگر در جریان است. این حالت چابجایی هوا، از وسط کف دستتان آغاز می شود. این بستگی به این دارد که کدام دست است، و اینکه چه جنسیتی دارید. چنانچه یک نسیم گرم حس کنید، دستتان را اندکی حرکت دهید، به طوری که دستتان در یک خط مستقیم انگشت به انگشت نباشد، بلکه در یک زاویه باشد. آنوقت می توانید مشاهده کنید که احساس گرما و حرارت افزایش می یابد. هر قدر بیشتر تمرین کنید، این حالت حرارت بیشتر افزایش پیدا می کند. هنگامی که به این مرحله رسیدید، چنانچه با دقت تمام به میان کف دست خودتان و کف دست شخص مخالف نگاه کنید، با وضوح کامل انرژی مورد نظران را مشاهده خواهید کرد. درست شبیه دود سیگاری که هنوز شخص در خود فرو نداوه است. یعنی بجای آنکه دارای رنگ طوسی تیره و خفای باشد، دارای رنگ آبی تمیزی خواهد بود.

باز هم تکرار می کنیم که انرژی تنها ظاهرات بیرونی نیروهای مغناطیسی بدن می باشد و پس، ما نام آنرا اشبع می گذاریم، زیرا هنگامی که شخصی از دنیا می رود (حال آنکه دوسالمتی خوبی بر می برده است) این پارتو پکی، برای مدت زمانی باقی می ماند. در حین حال ممکن است از کالبد فیزیکی جدا گردد و همین شبیه بی هدف و آواره، برای مدتی سرگردان بماند، اما بهر حال این وضعیت کاملاً و اساساً با چیزی که نام آنرا 'دوجوهر ساموی' گذاشته ایم، فرق و تفاوت دارد.

(دات جوهر آسانی) که آسانی دارا می باشد. 1- Astral Entity

ما با این مغلوب نیز برخورد خواهیم کرد، اما نه حالا. احتمالاً افسانه ها و داستان هایی از گورستان های قدیمی شنیده اید که دارای هیچگونه نور و چراغ و لامپ برقی نیستند. اشخاص زیادی بافت شده اند و گفته اند که در بعضی از شب های تاریک و بی ماه، از درون قبرهایی که تازه همان روز زمینشان کنده و دوبار پر شده است، یک نوع نور و نور ضعیف متماثل به آبی رنگی دیده اند که بیرون آمده است. این نور آبی رنگ، در واقع همان باور تاریکی است که از اشخاص نازموت شده بیرون آمده و در هوا پخش و نابود می شود. انسان می تواند آنرا به حرارت و بخاری تشبیه نماید که از درون یک کتری آب، به هنگام جوشیدن بیرون می آید. هنگامی که شعله زیر کتری را خاموش می کنیم، و آب کتری خنک تر می گردد، احساس گرما و حرارت از قسمت بیرون کتری طبعاً کمتر می گردد. بهمان نسبت هم هنگامی که کالبد انسانی از دنیا می رود و می میرد (البته به خاطر داشته باشید که مراحل نسبی در مرگ وجود دارد) نیروی انرژی باین نور ضعیف تر و کمتر می شود. مواقعی هم هست که انرژی یک انسان، کماکان در اطراف بدن، و بعد از گذشت و سپری شدن چندین روز از مرگ کالبدی آن، هنوز هم باقی می ماند. اما این خود بحث دیگری است که در بحث های آینده درباره آن به بحث خواهیم پرداخت.

تمرین کنید! تمرین کنید! تمرین کنید! به یوسهائیان نگاه کنید، به بدنتان نگاه کنید، و این آزمایشات را با دوست یا به اتفاق یکی از افراد خانواده تان تمرین نمایید، زیرا تنها باترین است که می توانید انرژی خود را ببینید و نا هنگامی که انرژی را مشاهده نموده باشید، قادر به رؤیت و دیدن هاله آبی یا نارنجی خواهید دید. هاله ای که با هم از انرژی ظرفیت تر است...

درس چهارم

همانگونه که در بخش و درس گذشته مشاهده کردیم، کالبد انسان به وسیله چیزی بنام «اتریک» محاصره می شود. چیزی که تمام قسمت های بدن را در بر می گیرد. اما در بیرون از شعاع اتریک، چیزی وجود ندارد بنام «هاله تابان». این ناحیه و دی، به اتریک شباهت دارد؛ یعنی به این صورت که از یک منشاء الکتریکی و مغناطیسی می باشد، اما این شباهت در همین جا خاتمه می یابد.

ما می توانیم اعلام کنیم که «هاله تابان» نشان دهنده رنگ های باطنی رفیع است. این به ما نشان می دهد که آیا شخص، یک فرد روحانی است یا یک فرد زمینی و معمولی. «هاله تابان» در همین حال قادر است به ما نشان دهد آیا شخص در یک وضعیت سلامتی خوب است یا برعکس ضعیف و ناتوان و یا آنکه اصلاً زنده است یا مرده. همه چیز در «هاله تابان» شخص منعکس می گردد؛ این «هاله» نشانگر باطن رفیع و یا اگر ترجیح می دهید نشانگر «روح» شما است. طبیعتاً باید درک کرده باشید که باطن رفیع و

روح، هر دو يك چیز هستند.

در يك هماغه تابان، ما می توانیم بسیاری یا برعکس سلامتی، سرخوردگی و یا برعکس موقعیت، عشق و یا نفرت را مشاهده نماییم. شاید خیلی باعث تحسین و صدمه است که در حال حاضر افراد بسیاری یافت نمی شوند که قادر به دیدن هاله های تابان مردم و اطرافیان خود باشند! در این دوره و زمانه انگار يك وضعیت عادی شده که هر شخصی بخواند دیگری را قریب دهد و سعی در گمراه کردن دیگری داشته باشد، حال آنکه هاله تابان شما قادر است هر فکر و اندیشه و تصمیمی را بر ملا سازد، و بر روی رنگها و ارتعاشات باطن رنجه شما منعکس شده و تاثیر بگذارد. این يك واقعیت است که وقتی شخصی به شدت بیمار و مریض احوال می گردد، هاله تابان کم کم شروع به محو شدن می نماید و حتی در بعضی از مواقع، پیش آمده است که هاله تابان شخصی، پیش از آنکه آن فرد از دنیا رفته باشد، محو و ناپدید گشته است و تنها اثر يك ابرجا نهاده... از سوی دیگر، شخصی که بطور ناگهانی و غیر منتظره کشته شود، حال آنکه در هنگام قید حیات از سلامتی خوب و عالی برخوردار بوده، تا مدتی پس از مرگ (یعنی تا زمانی بعد از مرگ کلینیکی) هنوز هم از هاله تابان خود برخوردار می باشد.

شاید در اینجا لازم باشد توضیحات مختصری در مورد مرگ ارائه دهیم: زیرا مرگ شباهتی به خاموش کردن دگمه يك جریان و یا خالی کردن يك سطل ندارد. مرگ، برعکس يك کار نسبتاً طولانی و پر کوششی است. مهم نیست شخص چگونه می رود و از دنیا می رود، (حتی اگر شخص گردنش قطع شود، باز هم مهم نیست) مرگ تا لحظاتی بعد

به وقوع می پیوندد. مغز انسان همانطور که قبلاً مشاهده نمودیم، ابزاری برای ساول هائی است که جریان الکتریکی تولید می کنند. خون بدن هم مواد شیمیایی لازم برای این کار را فراهم می آورد و طوبیت و قزات لازم و غیره در يك جا جمع آوری می نمایند و طوری می گردد که این مواد، بطوری اجتناب ناپذیر، در لایه های مغز، انباشته و ذخیره می گردند. به این ترتیب، مغز قادر است بعد از مرگ کلینیکی، هنوز هم بین سه تا پنج دقیقه عمل کند! بعضی ها ادعا می کنند که فلان نوع مرگ و یا فلان نوع اعدام مجازات، آبی و بلافاصله است. اما لازم به گفتن نیست که این ادعا کاملاً مسخره و احمقانه است. همانطور که قبلاً هم اعلام کردم، حتی اگر سری را کاملاً از بدنی جدا نمایند، مغز هنوز هم قادر به عمل و کار به مدت سه تا پنج دقیقه می باشد، واقعه ای دوتاریخ هست که در دوران انقلاب کبیر فرانسه رخ داد و به وسیله هزاران نفر دیده و گزارش شد و بعداً هم با دقت در تاریخ، به روشنگارش درآمد:

«شخصی به اصطلاح «خائن»، مورد مجازات قرار می گیرد و در برابر ملت سر، از بدتش جدا می گردد. جسد بر زمین خم می شود، سر بریده شده را از روی زمین برمی دارد و آنرا از قسمت موها نگه می دارد و می گوید: «این سر يك خائن است!» تماشاچیان این مراسم گویین شدیداً به وحشت افتادند هنگامی که دهان کله بریده به حرکت درآمد و جمله «این يك دروغ است» به صدا بر روی لبان مرد مبتل رسیده یان شد! شما می توانید این مطلب را در گزارشات تاریخی دولت فرانسه مشاهده کنید. هر پزشک و یا جراح می تواند به شما بگوید که چنانچه خون، مغز نرسد و بگونه ای قطع گردد، مغز بعد از سه دقیقه از بین می رود

ومی میرد. بهمین خاطر است که به هنگام مکته قلبی و یا توقف ناگهانی قلب، آنهمه کوشش های شدید و سریع از جانب گروه پزشکی صورت می گیرد تا جریان خون را دوباره بکار بندازند. من اینهمه توضیح ارائه دادم و از موضوع «برت» شدم تا به شما ثابت کنم مرگ امری آبی و سریع نیست.

بهمان ترتیب محو شدن و نابود شدن گشتن هاله تابان نیز عملی سریع و پرشتاب نیست. در ضمن این يك واقعت پزشکی است که تمام جراحان و پزشکان و طبیبان با تئولوژیست از آن بخوبی اطلاع دارند و آن این است که بدن آدمی در مراحل و نوبت های مختلف می میرد: نخست مغز می میرد و بعد اعضای دیگر بدن يك به يك از بین می روند. آخرین اعضای باقی مانده موها و ناخن های شخص است.

حال، از آنجایی که بدن انسان بلافاصله نمی میرد، علانی الزامه تابان باقی و پایدار می ماند. به همین دلیل است که شخصی «روشن بین» قادر است از طریق هاله تابان شخص متوفی دریابد به چه علت شخص از دنیا رفته است. «اتریك» دارای طبیعت و ماعت متفاوتی است و از هاله تابان فرق دارد. به این ترتیب «اتریك» يك شخص می تواند كمالات بعد از مرگ كابد، باز هم برای مدتی باقی بماند و بصورت يك «صبح جدا شده» در هوا بماند، خصوصاً اگر آن شخص بخصوص بطور ناگهانی و یا خشنوت آمیزی مرده باشد. شخصی که در حین سلامتی جسمانی یا مریگی ناگهانی و غیرمنتظره دوبرو شود، هنوز «باطوری هایش كاملاً پر» است، بنابراین اتریك آن شخص نیز در اوج قدرت و نیرو است. با مرگ كابد

1- Clairvoyant

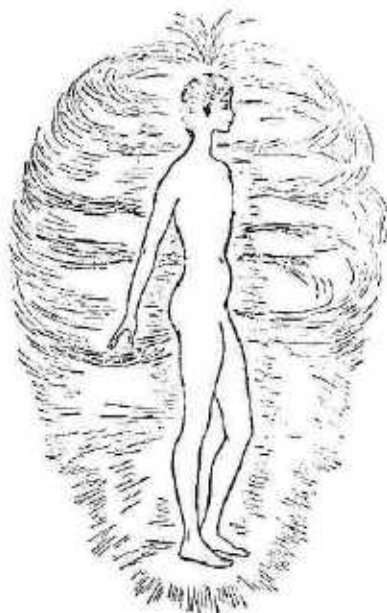
فیزیکی، اتریك از آن جدا می گردد و دور می شود. به دلیل جذابیت مغناطیسی، این اتریك بدون هیچ تردید، به دیدن خانه و محل سکونت قلبی خود بازمی گردد و چنانچه شخصی دارای قوه ادراك پیشرفته باشد، با كلاً شخصی بسیار حساس و «بگیرنده» باشد (به این معنا که ارتعاشاتش افزایش یافته شده باشند) آنوقت این شخص قادر به دیدن اتریك شخص متوفی می گردد و فریاد خواهد زد: «آه! روح (یا شیخ) فلانی! هاله تابان از يك ماده بسیار و به مراتب ظریفتری تشکیل شده است و اتریك انسان، در مقایسه با هاله تابان، حالتی زمخت و تقریباً بی کیفیت كمت مرغوبی برخوردار است. در واقع هاله تابان همان نسبت ظریفتر از اتریك است که، اتریك، بنوبه خویش از بدن جسمانی انسان ظریفتر و بهتر است. اتریك در اطراف بدن انسان، عین پوششی كامل «در جریان» است و بدقت خطوط موجود در بدن و پوسته بیرونی آن را دنبال و مطابق آن می باشد. اما هاله تابان يك انسان، بطوری بسط و گسترش می یابد که يك پوسته و صدف تخم مرغی شكلی را در اطراف بدن پدید می آورد. (به تصویر شماره ۳ نگاه کنید).

برای مثال، می تواند دارای هفت فوت ارتفاع، و حدوداً چهار فوت پهنا، در عرض ترین قسمت های خود باشد. این پوسته كم كم به سمت پایین باریك و تیزی می شود و حالتی مخروطی شكل می گیرد، بطوریکه قسمت باریك و تیز تخم مرغی اش، درست پایین قرار می گیرد. یعنی درست در محلی که پاهای انسان هستند.

هاله تابان از نشتمشات و پرتوافشانی هایی از رنگه هایی درخشان تشکیل شده است که از مراکز مختلف بدن به مراکز دیگر بدن در حرکت

و نوسان و جریان هستند، چینی های دوران باستان عادت داشتند بگویند: و تنها يك تصوير، جای هزاران لغت را می گیرد. بنابراین من نیز برای ذخیره کردن هزاران لغت، در این درس بخصوص، تصویری از بسک انسان که بصورت ایستاده، فرار گرفته و از نیرخ می تواند او را مشاهده نمایید، قرار داده ام. در این تصویر شما می توانید خطوط مختلف نیرو را در هاله تابان مشاهده نمایید که از مراکز مختلف به سمت مراکز دیگری در جریان هستند، ضمناً از شکل تخم مرغی شکل آن نیز مستحضر می گردید، بایستی این موضوع را بر اینان روشن سازم که هاله تابان به راستی وجود دارد، حتی اگر خود شما نیز قادر به دیدن آن نیستید (البته فعلاً در حال حاضر قادر به دیدن نیستید) شما به آن نسبت هم قادر به مشاهده هوایی که تنفس می کنید، نیستید و من شك دارم يك ماهی که دو آب شنای کند، قادر به دیدن آب اطرافش باشد!

بنابر این، هاله تابان، حقیقتاً يك نیروی حیاتی واقعی است. این نیرو وجود دارد، حتی اگر اکثر مردم نمیرین ندیده قادر به مشاهده آن نیستند، با استفاده از يك سری وسایل و تجهیزات، امکان دارد که بشود هاله تابان را دید. برای مثال يك سری عینک های مخصوص وجود دارد که بایستی در مقابل دیدگان خود گذاشت و با آن هاله را دید، اما تمام اطلاعاتی که من قادر به جمع آوری در مورد این عینک های مخصوص شده ام، نشان می دهند که آنها بی نهایت برای چشم و قوه بصری انسان خطرناک است. این عینک ها، چشم را تحت فشار قرار می دهند و آنها را وادار می کنند به يك روش غیرطبیعی عمل کنند. بنابر این شخصاً به هیچ وجه حاضر نیستم حتی برای يك لحظه هم که شده، استفاده از این عینک ها را



(تصویر شماره ۴) هاله تابان یا شیخ انسان

بهشما پیشنهاد و سفارش نمایم. ضمناً از صفحه‌ها و پرده‌های مختلفی که از دو قطعه شیشه تشکیل شده و دارای فضای در وسط خود می‌باشند که به وسیله آب پر شده است و در آن يك نوع رنگ مخصوص و معمولاً بسیار گرانبهایی ریخته شده است نیز، نمی‌توانم به شما پیشنهاد نمایم. من تنها می‌توانم پیشنهاد کنم شما تمرین کنید و با هم تجربین کنید سپس با کمی ایمان و اعتقاد و با کمی لطف و عنایت پروردگار، شما جلوه حتم قادر به دیدن هاله تابان خواهید شد. بزرگترین مشکل در دیدن هاله تابان در این است که اکثر مردم، اغلب باور ندارند که می‌توانند آنرا ببینند!

همانطور که اعلام کردم: هاله تابان دارای چندین رنگ متنوع و مختلف است، اما لازم است تأکید شود، چیزی که من، به آن نام رنگ داده‌ام، تنها يك قسمت ویژه و مخصوص از طیف رنگها است. بگونه‌ای ساده‌تر: با وجود آنکه من از واژه رنگ استفاده می‌کنم، پس همانا بهتر که فرکانس آن موجی را برپایان باز گو نمایم که به آن نام سرخ، و «آبی» و یا رنگ‌های دیگر می‌گویم راستی، رنگ سرخ یکی از راحت‌ترین رنگهای قابل مشاهده در هاله تابان محسوب می‌شود.

دیدن رنگ آبی زیاد سهل و آسان نیست. بعضی افراد هستند که قادر به دیدن رنگ «آبی» نیستند، دوست بهمان شکل که بعضی از اشخاص توانایی دیدن رنگ «سرخ» يك هاله تابان را ندارند، چنانچه شما در حضور شخصی قرار دارید که می‌تواند هاله تابان مردم را ببیند، سعی کنید احتیاط کرده و مطلبی که صحت و واقعیت نداشته باشد، بازگو نکنید زیرا چنانچه يك حرف نادرست بگویید، شخص «هاله‌بین» شما را «دلو» خواهد داد! در شرایط طبیعی، یک شخص دارای «هاله‌ای» است

که یا متمایل به آبی است، یا متمایل به يك رنگ زرد است. اگر دروغی بیان شود، بلافاصله يك رنگ سبز مایل به زردی که می‌توان آنرا تا حدودی به يك سبز کله‌مری شبیه نمود، داخل این هاله می‌گردد. توصیف این رنگ بسیار دشوار است، اما کافی است که بگوییم آنرا ببینید تا دیگر رنگ آنرا فراموش نکنید. بنابراین: گفتن دروغ باعث می‌شود شما بلافاصله خود را با این رنگ زرد مایل به سبز لوداده و در بر گرفته شوید. این رنگ از طریق پرتویی که در بالای هاله تابان فرار داده داخل می‌شود، می‌توان گفت که هاله تابان در پایه و اساس تا سرحد چشمان گسترش و بسط پیدا می‌کند، و بعد از آن يك لایه درخشانی از رنگ زرد یا آبی وجود دارد که هاله آن حلقه نورانی بالای سر محسوب می‌شود. در اوج این نولتز، يك حالت فواره مانند وجود دارد که از نور است و در مشرق زمین به عنوان «نیلوفر شکوفا» مشهور می‌باشد، زیرا شباهت زیادی به این نیلوفر دارد. در آن قسمت تبادل و معاوضه‌ای از رنگها است، و برای اشخاصی که دارای قوه تخیل و تجسم زیاد هستند، می‌تواند نمودار و تجلی از باز شدن هفت گلبرگ این نیلوفر باشد.

هر قدر روحانیت شخصی والا تر باشد، این حلقه نورانی رنگ زردتر و زعفرانی‌تری می‌گیرد. اگر شخصی دارای افکاری مشکوک باشد، آنوقت این قسمت از هاله تابان به يك رنگ قهوه‌ای نامطبوع درمی‌آید و حاشیه آن به رنگ سبز متمایل به زرد چسکی تغییر پیدا می‌کند که نشانه‌ای از نازدستی و تقلب و دروغ‌گویی می‌باشد.

ما به این اعتقادیم که مردم زیادی قادر به دیدن هاله تابان می‌باشند (بیش از آنچه که ظاهراً بنظر می‌رسد). و تصور می‌کنیم که این مردم با

این حالت تابان را می بیند و با آنرا حس می کند، بدون آنکه دقیقاً بداند شاهد رؤیت چه چیزی هستند. این يك مسأله عادی و روزمره است که شخصی اظهار نماید باید این با آن رنگها انتخاب نماید و اینکه خانمی نمی تواند فلان رنگه را بپوشد، زیرا این شخص با این خاتم، بطور غریزی و ناخود آگاه احساس می کند که ممکن است فلان رنگه، با رنگه حالت تابانشان در تضاد باشد، و به اصطلاح به رنگ صورتشان «نخورده». ممکن است شخصی را دیده باشید که لباسهایی می پوشد که کاملاً با نحوه رنگ آمیزی لباسهایی که خودش بر تن می کند، مغایرت داشته و در تضاد باشد و یا طوری لباس پوشیده است که با عقیده و مورد این شخص و فکری که از این شخص در نظر دارید، شدیداً «کلا» مغایرت دارد. درست است که شما قادر به دیدن حالت تابان این شخص نمی باشید، اما از آنجایی که ممکن است شما بیشتر از دوستان و با این شخصی که می نگرید، دارای قوه ادراک و گیرندگی باشید، ناخود آگاه و می دانید که این رنگهای مورد نظرا، ابتدا با حالت تابانش هماهنگی و تطابق ندارد.

بنابراین، بسیاری از مردم، حالت تابان انسان ها را یا حس می کنند، یا تجربه می کنند و یا بخوبی از آن آگاه می باشند. اما از آنجایی که از دوران طفولیت به آنها آموخته و تلقین شده است که دیدن این چیز و یا مشاهده آن چیز دیگر، غیر ممکن و یا بی معنی است، آنها خود، خویش را هیئتوتیزم نموده تا باور کنند نمی توانند و امکان ندارد بچوانند يك همچو چیزهایی را مشاهده نمایند.

این يك واقعیت است که شخصی، می تواند بر سلامتی خود تأثیر

مستقیم داشته باشد و این کار را از طریق پوشیدن يك سری رنگه های مخصوص، به انجام برساند. چنانچه شما رنگی پوشید که با حالت تابانان وضیعت است، پس بدون هیچ تردید در آن لباس با آن رنگه بخصوص احساس ناراحتی و یا احساس خجالت و معذب بودن خواهید کرد. حتی ممکن است ناخوش شوید و تا زمانی که آن لباس با آن رنگه بخصوص را از تن در بیاورید، کماکان حالتی بیمارگونه داشته باشید. ممکن است از سویی دیگر کشف کنید که يك رنگه بخصوصی در اتاق باعث حساسیت و یا برعکس آرامش خاطر شما می شود. بنابراین رویهمرفته رنگه ها، تنها نامهایی دیگر، برای ارتعاشات مختلف و متعدد موجود در جهان هستند. رنگ سرخ نشانه يك ارتعاش است و رنگ سبز هم نشانه ارتعاشی دیگر و رنگ سیاه هم يك ارتعاش دیگر، الی آخر...

دوست، بفرمان نسبت که ارتعاشی که ما نام آنرا صوت گذاشته ایم می تواند با صوتی دیگر برخورد نموده و صوتی ناهنجار پدید بیاورد، بهمان نسبت نیز ارتعاشات «بیهودی» که ما نام آنها را رنگه گذاشته ایم می تواند با یکدیگر برخوردی متضاد داشته و باعث پیدایش نوعی ناهماهنگی روحانی و معنوی بشوند.

درس پنجم:

رنگ‌های هاله تابان

هر نت موسیقی، ترکیبی از ارتعاشات هماهنگی است که در کنار همسایگان و دیگر نت‌های موجود قرار می‌گیرد، و سعی می‌کند با آنها هماهنگ و در تفاهم باشد. هر نوع فقدان هماهنگی و سازش باعث پدید آمدن يك نت ناهنجار می‌گردد، نتی که هیچ زیبایی ندارد و شنیدن آن مطلقاً دلپذیر نیست.

پس همانطور که هماهنگی در موسیقی وجود دارد، در رنگ‌ها نیز این امر صدق می‌کند. زیرا رنگ‌ها نیز یکسری ارتعاشات، (هر چند اندکی متفاوت، و در قسمت دیگری از قوه ادراک مستقیم بشری در مورد طیف رنگ‌ها)، می‌باشند.

«نسان می‌تواند دارای رنگ‌هایی ناب و اصیل باشد؛ یعنی رنگ‌هایی که باعث لذت و بالا بردن روحیه در انسان می‌گردند. و یا آن‌که دارای رنگ‌هایی باشد که باعث بهم ریخته شدن اعصاب و خفقان و

تاراحتی می‌گردند.

درهاله تابان انسان، رنگهای بسیار بسیار زیادی وجود دارد و سایه‌روشن‌های فراوانی چشم می‌خورد. بعضی از این رنگها، ماورای درجه و اندازه و میزان دیده، در یک شخص قمرین دیده می‌باشد، بنابراین، برای این دسته از رنگها ما هیچ نوع اسم و نامی که در جهان شناخته شده باشد، در اختیار نداریم.

همانطور که قبلاً هم ذکر شد، سونی «یصدا» برای سنگها وجود دارد؛ به این صورت که بر روی نواری از ارتعاشاتی که گوش و قوه شنوایی انسان قادر به دریافت کردن آن نیست، طنین می‌اندازد. با این وجود یک سنگ بخوبی می‌تواند همان صدا را بشنود و به آن واکنش نشان دهد. از سوی دیگر، قوه شنوایی انسان قادر به شنیدن اصوات و صداهایی عمیق‌تر از قابلیت سنگ برای شنیدن آنها می‌باشد. صداهای آهسته و پائین از قوه شنوایی سنگها خارج است و آنها نمی‌توانند این گونه اصوات را بشنوند. حال فرض بگیریم که ما درجه و میزان شنوایی انسان را بالاتر ببریم؛ در آن صورت قادر خواهیم شد همین یک سنگ بشنود و به این ترتیب توانایی شنیدن آن سوت «یصدا» مخصوص سنگها را پیدا می‌کنیم. بنابراین چنانچه قادر بشویم درجه و برد و میزان قوه بصری مان را بالاتر برده و یا تغییر شکل بدهیم، قادر به دیدن هاله تابان انسانها خواهیم شد. البته چنانچه این کار را با دقت و آهستگی لازم انجام ندهیم، قابلیت دیدن رنگ سیاه یا ازغوانی تیره را از دست خواهیم داد...

نام بردن و شمارش رنگهایی بسیار در این قسمت از کتاب،

امری غیر منطقی است، بیایید تنها با مهمترین رنگها، یعنی با قوی ترین و عامیانه ترین رنگها برخورد نمایم و توضیحاتی در مورد آنها بدهیم. رنگهای اساسی و پایه، بنا به پیشرفت های هر شخص تغییر می‌کنند. این تغییرات به سبب تفاوت در هاله تابان منعکس می‌گردند. هر قدر شخصی از نقطه نظر روحانی و معنوی، بهتر و بالاتر شود، رنگهای هاله تابانش نیز بهبود یافته و خوش رنگ تر می‌گردند. چنانچه انسانی آفتاب را بداند و به بخت باشد که از تردبان پیشرفت معنوی به پایین بلغزد، در آن صورت رنگهای پایه اصلی او نیز ممکن است کاملاً تغییر رنگ نموده و یا آنکه به صورت تیره تر یا کم رنگ تر در بیایند. رنگهای اصلی (که مادر صفحات بعد در مورد آنها صحبت خواهیم کرد) نشان دهنده یک شخص (اولیه و خالص) است. رنگهای بیشتر کم رنگ نشان دهنده انکار و تصحیسات و اهداف آن شخص و همینطور هم نشانگر درجه پیشرفت او از نظر معنوی می‌باشد. هاله تابان، همچون رنگین کمانی با رنگهایی بی نهایت پیچیده و وابسته به یکدیگر، دائماً دو حال چرخش و نوسان و جنبش و جریان است. این رنگها در اطراف بدن انسان بصورت حرکاتی مارپیچی که مدام رویه افزایش و گسترش هستند، می‌چرخند و از قسمت بالای سر به سمت پایین، همچون آبشاری، سرازیر می‌شوند. اما تکراری کنیم، تعداد رنگهای موجود در هاله تابان بی نهایت بیشتر از رنگهای ثابت و مشخص رنگین کمان می‌باشد؛ رنگین کمان تنها پدیده ای است که از کریستال های آب ناشی شده است؛ یعنی چیزی ساده و عاری از پیچیدگی، حال آنکه هاله تابان خود به معنای حیات و هستی است.

در پایین توضیحات بسیار بسیار مختصری در مورد تعداد معدودی

رنگ اترائه می‌دهم: تکرار می‌کنم تعداد معنوی رنگ: زیرا توضیح دادن رنگهای دیگر هیچ فائده‌ای فعلاً برای شما ندارند و لازم است که شما نخست این رنگهای اصلی را مشاهده نمایید تا بعداً به توضیح آن رنگهای توصیف‌ناپذیر و غیر قابل وصف بپردازیم!

رنگ سرخ:

این رنگ در وضعیت مثبت، نشانگر نیروی زیاد روحی می‌باشد. ژنرال‌ها و رهبران محبوب دنیا دارای رنگ سرخ روشنی در هاله‌های تابانشان می‌باشد که اغلب بر دیگر رنگهای درون هاله، فائق است. یکی از اشعاب‌های رنگ سرخ روشن با لبه‌های زرد روشن در حادیه، نمایانگر شخصی است که مدام در صدد کمک و یاری به دیگران است و بغول مثل معروف يك (سرباز صلیبی) فداکاره است. سعی کنید این رنگ سرخ روشن را با رنگ موجود در هاله تابان اشخاصی که مدام در حال جنگ و ستیز هستند، مشاهده کنید. رنگ این دسته از افراد بجای سرخ، «قهوه‌ای» رنگ است! يك سری نوارهای سرخ رنگ روشن و واضح و پرتوهای نورانی سرخ رنگی که از محل یکی از اعضای داخلی بدن، ناپیده می‌شوند، به این قرار است که آن عضو مزبور در سلامتی کاملی بسر می‌برد. بعضی از رهبران جهان، دارای رنگ سرخ روشن زیادی در هاله تابان خود هستند. متأسفانه در اکثر اوقات، این رنگ سرخ، به وسیله سایه‌روشن‌های نامناسبی که از يك سری رنگهای تابان و منفی تشکیل شده‌اند، مبتلا و آلوده می‌باشند.

رنگ سرخ در وضعیت منفی و بد، حالتی کدر و یابی نهایت تیره

پیدا می‌کند و نشانگر خلق و خوی تند و غبوسی است. این شخص، فردی غیر قابل اطمینان، عصبانی و ستیزه‌جو، با تمایلاتی به سمت خیانتکاری و بالاخره فردی است که از طریق دیگران، خود را از فردان اجتماعی بالا می‌کشد و تا حدودی همچون يك انگل اجتماعی می‌باشد. رنگ سرخ مات، معمولاً نشانگر حالت هیجانی عصبی است. شخصی که دارای رنگ سرخی بد و منفی باشد، می‌تواند بر عکس از نقطه نظر جسمانی، فردی بسیار سالم باشد و از قدرت بدنی زیادی برخوردار باشد. بدیخانه این شخص از لحاظ بدنی کردن و تولید شریزی می‌تواند بسیار قدرتمند و توانا باشد... قاتلین و آدمکشان معمولاً رنگ سرخ بد رنگی در هاله تابان خود دارند. هر قدر رنگ سرخ هاله تابان، روشن تر باشد (روشن تر نه واضح تر!) شخص نیز حالت عصبی تر و بی‌ثبات‌تری پیدا می‌کند. يك همچو انسانی معمولاً بسیار فعال است (حتی در بعضی مواقع در يك جا پند نمی‌شود) و بیش از لحاظاتی نمی‌تواند در يك محل باقی بماند و مدام در حال تحرک است. طبعاً لازم به ذکر نیست که يك همچو فردی، بسیار از خود دراضی و متکبر می‌شود. حضور رنگ سرخ، در اطراف اعضای داخلی بدن، نشانگر وضعیت سلامتی آنها است. رنگ سرخی کدو و مات که بیشتر به يك قرمز متضاد به قهوه‌ای بخورد، در حالی که به آهستگی در روی محل آن عضو، به جنبش و نوسان می‌پردازد، نمایانگر بیماری سرطان است. شخص متأسفانه می‌تواند با دقت اعلام نماید که آیا به راستی سرطانی وجود دارد، و یا این بیماری در مراحل اولیه خود بسر می‌برد! هاله تابان نشان می‌دهد چه بیماری‌ها و امراض قرار است بعداً، کالبد جسمانی شخص را مبتلا به خود نمایند، مگر آنکه از پیش يك سری

جلوگیری‌های لازم صورت بگیرند، بهین خاطر «اوره تراپی» یا «علم درمان و مصالحه از طریق تماشای حالت تابان» در سالهای آینده، به کمک اشخاص زیادی خواهد آمد و یکی از نکات مثبت این حالت تابان در همین موضوع می‌باشد.

یک پرتوی سرخ و کوچک از کنار آرواره‌ها نشان دهند، دندان درد است، یک رنگ قهوه‌ای کدر که از حلقه نورانی بالای سر، به نوسان و جنبش در بیاید نشانگر ترس و وحشتی است که شخص از فکر رفتن به نزد دندانپزشک در وجود خود احساس می‌کند.

معمولاً اشخاصی که خیلی بخود اطمینان دارند رنگ سرخ تند بر تن می‌کنند. این رنگ در حالت تابان نشان‌دهنده شخصی‌ای است که از خود بسیار راضی است و خود را بی‌نیازیت دوست دارد. این رنگ مظهر غروری دروغین است؛ یعنی غروری بدون هیچ پایه و اساسی حقیقی... اما... این رنگ سرخ تند «ضمنه» در اوقاتیکه در اطراف کمر و باسن‌های خائنی نمودار شود، به معنای این است که این بانوی شریف به خاطر پول خود فروشی می‌کند! همین خاطر است که ما در زبان روزمره انگلیسی نیز به آنها نام «بانوان سرخ‌تند» را می‌دهیم! یک همجو زانی معمولاً هیچ علاقه‌ای به مسائل جنسی ندارد و تنها به عنوان یک روشی برای امرار معاش و در آوردن پول از این کار استفاده می‌کنند. بنابراین

1- Aura Therapy

۲- *Scarlet Women* ضمناً نام یک کتاب مشهور انگلیسی است که در آن، زن بدکاره‌ای را با یک لباسی که لکه‌ای سرخ شده بر روی روسته شده بود، از دهکده بیرون انداختند تا بی‌آبروی و قهرم او اینکارش را بر همه نمایان سازند. م

در ارتباط با حالت تابان: یک زن روسپی و یک شخص متکبر و مغرور و خودپسند، یک رنگ را با هم شریک هستند!

بد نیست کمی به اصطلاحات زبان انگلیسی بپردازیم: «زن سرخ»، داشتن حالت و روحیه‌ای «آبی»، «دستخوش خشم و عصبانیتی قرمز شدن»، «از فرط عصبانیت و بدخلقی سیاه شدن»، «از شدت حسادت و حسرت مبدل شدن به سبز... این جملات برآستی، و بساقت بسیار نشانگر رنگهای حالت تابان اشخاصی است که دچار یک همچون حالات روحی شده‌اند! اشخاصی که یک همچون اصطلاحاتی را در ایام بسیار دور گذشته متداول نمودند، گویا یا آگاهانه یا ناخود آگاهانه قادر به دیدن و حس کردن حالت تابان بوده‌اند.

هنوز هم در ارتباط با رنگ سرخ می‌پردازیم به رنگ سرخ کم. رنگ (گل‌بهی و یا مرجانی قرمز) این رنگ نشانگر کم‌تجربگی است (این رنگ تا حدودی به صورتی شبیه است اصلاً کاملاً هم صورتی یا سرخابی نیست). در دختران جوان بجای رنگ سرخ، رنگ صورتی و قرمز کم‌رنگ مشاهده می‌شود. در ارتباط با یک فرد بالغ، وجود رنگ صورتی نشانگر حالتی به گانه ونداشتن اعتماد بنفس می‌باشد.

حضور یک رنگ چگری (قرمز سایل به قهوه‌ای) نشانگر شخصی برآستی بی‌نیازیت شرور و بدجنسی است: شخصی که بایستی جداً از او اجتناب نمایید، زیرا این شخص بلااستثنا در دمر آفرین و موجب پیدایش انواع و اقسام ناراحتی‌ها و مشکلات است. اگر این رنگ را روی یکی از اعضای داخلی بدن شخصی مشاهده کردید به این معنا است که آن عضو برآستی بسیار بیمار است، و شخص دارنده آن رنگ بر روی یک عضو

اساسی و حیاتی، بزودی از دنیا خواهد رفت.

اشخاصی که رنگ سرخ بروی استخوان سینه‌شان دارند مبتلا به ناراحتی عصبی هستند. آنها باید مراقب کارها و فعالیت خود باشند و از زندگی آرامتری برخوردار گردند تا بتوانند عمر بیشتر و بهتری پیدا کنند.

رنگ نارنجی

رنگ نارنجی، در واقع اشعایی از رنگ سرخ است و سعی می‌کیم آنرا نیز در طبقه‌بندی رنگ‌ها، جای بدهیم، زیرا در بعضی از ادیان خاور دور، نارنجی به عنوان رنگ خورشید محسوب می‌شد، و به آن احترام و ارادت خاصی ابراز می‌داشتند.

لژیوی دیگر، برای نشان دادن آنسوی سکه؛ بعضی دیگر از ادیان هستند که عقیده داشتند آبی رنگ خورشید بوده است... این مهم نیست که شما از کدام یک از این عقاید پیروی می‌کنید، اما بهر حال باید گفت نارنجی، اساساً یک رنگ خوب و مثبت محسوب می‌شود، و مردمی که دارای رنگ مناسبی از نارنجی در هاله تابان خود می‌باشند، از آن دسته افرادی هستند که احترام و توجه زیادی برای دیگران قائل می‌باشند: آنها افرادی انسان‌دوست هستند اشخاصی که تا حد امکان سعی دارند به دیگران، خصوصاً افراد محروم و فقیر و بی‌بخت اجتماع، کمک و یاری بدهند. یک رنگ زرد متمایل به نارنجی رنگ بسیار دل‌پسرو و خوشایستی محسوب می‌شود زیرا به معنای خوشی و داشتن تسلط به نفس است و نشان می‌دهد شخص دارنده این رنگ دارای صفات خوب زیاد و بی‌شماری است.

نارنجی متماثل به قهوه‌ای نشانگر یک شخص بسیار قنبل و کاملی است که تحت فشار قرار گرفته و مطلقاً هیچ اهمیتی به هیچ چیز نمی‌دهد این رنگ ضمنتاً نشانگر اختلالات کلیوی می‌باشد. اگر این پرتو در وی کلیه‌ها قرار داشته و یک رنگ طوسی نیز به آن اضافه شده باشد، «حای سنگ کلیه» می‌باشد.

رنگ نارنجی که با رنگ سبز حاشیه داشته باشد، نمایانگر شخصی است که فقط به خاطر لذت و هیجان خود، عاشق جرو بحث و ستیزه‌جویی و دعوا می‌باشد. هنگامی که آنقدر پیشرفت کردید که قادر گشتید مایه‌هایی را در درون سایه‌ای در این رنگ‌ها مشاهده کنید، بایستی آنقدر عاقل باشید تا از بروز هر گونه جرو بحث با این گونه افراد اجتناب نمایید، زیرا اشخاصی که در رنگ نارنجی خود، دارای سایه‌های سبز باشند فقط قادرند وسفید و سیاه را ببینند و بس. آنها فاقد هر گونه قوه تخیلات می‌باشند. آنها از داشتن قوه ادراک و تمایز لازم برای دریافت آنکه سطوح مختلفی از دانش و آگاهی وجود دارد، همین‌طور هم سطوح مختلفی از عقاید و نقطه‌نظرات شخصی و بالاخره درجات متنوع و متفاوتی از رنگ‌ها وجود دارد، عاجز می‌باشند. شخصی که مبتلا به رنگ نارنجی با حاشیه‌ای سبز می‌باشد، حاضر است ساعتها، فقط به خاطر لذت بحث، با شما جرو بحث نماید، بدون در نظر گرفتن این مسأله که آیا گفته‌هایش درست هستند یا خیر. برای این افراد، خود بحث است که اهمیت دارد.

رنگ زرد

رنگ زرد ملایی و پررنگ نشانگر این است که صاحب آن فردی

است؛ فردی که بهر آسانی از هر چیز واهمه و هراس دارد، یک رنگ زرد متمایل به سرخ، هیچ رنگی جالب توجهی محبوب نمی شود، زیرا نمایانگر خجالت ذهنی، اخلاقی و فیزیکی است. به همراه این حالت خجالت، یک ضعف کامل از نقطه نظر روحانی و معنوی در عقاید و اعتقادات و دیدن این شخص وجود دارد. اشخاصی که این نوع زرد متمایل به سرخ را در هاله تابان خود داشته باشند، از این دین به دینی دیگر می پسندند و هیچ نوع ثبات و استواری ندارند. آنها همیشه به جستجوی چیزی و بسا فکری هستند که در عرض پنج دقیقه بدست نمی آید. آنها از داشتن هر نوع قدرت بایدار و محکم، محروم می باشند، و بیش از چند لحظه قادر به علاقه شدن به یک چیز نمی باشند. اشخاصی که دارای رنگ زرد متمایل به سرخ و یا سرخ جگری در هاله خود هستند، همیشه به شکار و تعقیب جنس مخالف خود مشغول می باشند، و جالب اینجا است که به هیچ پیروزی و موفقیتی هم نائل نمی شوند! جالب و قابل ذکر است که شخصی که دارای گیسوان سرخ (یا حنائی) باشد، در هاله تابان خود، رنگ زرد متمایل به سرخ را دارند. این شخص خیلی متیزه و گرو جگجو و خیلی خشن و تندخو می باشد این افراد قادرند که چکترین اظهار عقیده از جانب شخصی را به یک اهانت شخصی بزرگی تبدیل نمایند. این مطلب مخصوص افرادی است که دارای موی سرخ یا پوستی سرخ و سفید و شاید هم کلک و مکهایی در صورت می باشند.

بعضی دیگر از انواع زردهای متمایل به قرمز، نشانگر این است که شخص دارنده آن، احساس حقارت می کند، و هر قدر رنگ سرخ این مخلوط زرد متمایل به سرخ بیشتر باشد، شدت و درجه احساس حقارت

است بسیار روحانی و از معنویت و الاهی برخوردار می باشد. تمام روحانیون و قدیسمین بزرگه تاریخ بشریت دارای حلقه های نورانی زرد پررنگ و طلایی و رنگی بوده اند که در اطراف سرشان قرار داشت. هر اندازه که حالت روحانیت و معنویت شخص بالاتر باشد، شدت درخشش آن رنگ زرد نیز بیشتر می گردد، حالتی تند و شاد و روشن بخود می گیرد. (اندکی از موضوع اصلی مان دور می شوم تا اعلام کنم، اشخاصی که دارای حالت عرفانی و روحانیت بی نهایت بالایی هستند، و در نوک پلکان معنویت حضور دارند، دارای رنگه آبی نیلی خوش رنگی نیز می باشند. اما بعد! در این مورد به بحث و گفتگویی بپردازیم.) فعلاً به رنگ زرد می پردازیم! اشخاصی که در هاله تابان خود دارای رنگ زرد می باشند همیشه و بلا استثناء از روحیه مذهبی و روحانی و اخلاقی بسیار خوب و سالمی برخوردار هستند. آنها در وساطت مستقیم حضور دارند، و بنا به رنگ و به خصوص زردی که دارا می باشند؛ کتابد از چیزی در این دنیا واهمه داشته باشند. شخصی که رنگ زرد روشن و شادی در هاله خود دارا باشد، شخصی است بسیار قابل اطمینان و اعتماد. فردی که رنگ زرد نامطلوبی در خود داشته باشد (رنگی مثل نخود) دارای روحیه ای ترسو است. به همین دلیل است که مردم برای اظهار نمودن ترس و وحشت شخصی معمولاً می گویند: «آه از شدت ترس زرد شده!» در دورانهای بسیار دور گذشته، دیدن و مشاهده هاله تابان آری بسیار عسادی و دوزمره بوده است. به همین خاطر است که این ضرب المثل ها و بسا این جملات مخصوص، در زبان محاوره روزانه مردم نفوذ یافت و در آنها ادغام گشت اما حضور یک رنگ زرد نامناسب و بد، نشانگر آدمی به همان نسبت بد

نیز افزایش می‌یابد. یک زرد متمایل به قهوه‌ای به معنای افکار و اندیشه‌های نابالغ، و داشتن یک رشد و پرورش معنوی بسیار اندکی است. احتمالاً خوانندگان این کتاب، مطالبی در مورد مظهرهای یست و مخصوص مشروب فروشی‌ها چیزهایی خوانده‌اند؛ نقطه‌ای که تمام دائم‌الخمرها، تمام انگل‌های اجتماع و تمام بلا باخنگان و طردشدگان از اجتماع نهایتاً به سمت آن جذب می‌شوند؛ بسیاری از اشخاصی که در این طبقه از اجتماع حضور دارند، و یا در این وضعیت بسر می‌برند، این رنگ «زرد-چگرمی» را در خود دارا می‌باشند، و چنانچه افرادی شرور و نادرست هم باشند، یک تنوع لیبویی متمایل به سبز کاهویی چرمی به‌عنوان آنها اضافه می‌شود. این اشخاص به‌ندرت می‌توانند از دیدی‌انگی‌ها و جنون‌های حماقت انگیز خود، سالم بیرون بیایند و نجات پیدا کنند...

یک قهوه‌ای متمایل به زرد، به معنای افکاری نابالغ است. این شخصی بندرت در راهی مستقیم و قانونی و بار یک پا کنی، باقی می‌ماند. در زمینه سلامتی، یک رنگ زرد متمایل به سبز نشانگر اختلالات کبدی است. هنگامی که این زرد متمایل به سبز، تبدیل به یک رنگ زرد چگرمی می‌گردد، نشانگر این است که این نواحی‌ها بیشتر مایع اجتماعی و شخصیتی دارند تا جسمانی شخصی که دارای یک بیماری و اختلال اجتماعی و شخصیتی باشد. بلااستثناء دارای نواری برنگ قهوه‌ای تیره و یا زرد تیره چرمی بدور کمر و ران‌ها می‌باشد و اغلب با ذراتی که همچون گردوخاکی برنگ سرخ است همراه می‌باشد. هر قدر رنگ قهوه‌ای بیشتر و بیشتر شدت بگیرد و در آن رنگ زرد تأثیر بگذارد، و در بعضی مواقع نوارهای پاره پاره‌ای را به نمایش بگذارد، خبر از نواحی‌های

شدید و اختلالات روانی می‌دهد. شخصی که دارای پیدای مشخصی در «مخانه» از نقطه نظر روانشناسی می‌باشد، اغلب دارای هاله‌ای است که نیمی از آن برنگ زرد متمایل به آبی است و نیم دیگرش دارای رنگی قهوه یا سبز متمایل به زرد می‌باشد. این رنگها، ترکیباتی کاملاً نامطلوب و نامساعد و قانع‌بخش می‌باشند.

رنگ زرد تپ و خوشرنگ و روشنی که به‌ملاهی می‌زند و من در اول بخش توضیحاتی در مورد رنگ «زرد» از آن حرف زدم، رنگی محسوب می‌شود که هر انسانی باید آنرا در خود پرورش بدهد. ابتکار از طریق کردار و افکاری یک‌حفظ این افکار و اندیشه‌ها و کردار، درحالتی ناب و پاک ممکن می‌گردد. هر یک از ما، ناجار است آفت‌د کوشش نماید تا از همین رنگ زرد روشن و سبب عبور نماید تا بتواند نهایتاً از مسیر تکامل و پیشرفت معنوی بگذرد، پس هر قدر زودتر به این رنگ دست پیدا نمایید، زودتر به رشد معنوی مورد نیازتان می‌رسید.

رنگ سبز:

سبز، رنگ شفا، رنگ آموزش و تعلیم و بالاخره نشانگر رشد جسمانی است. اطباء و جراحان مشهور و بشردوست جهان دارای رنگ سبز زیادی در هاله‌های تابان خود می‌باشند. آنها ضمناً مقادیر زیادی رنگ سرخ در خود دارند و بایستی در برابر تعجب و شگفتی خوانندگان اعلام کرده‌ام این دو رنگ، به‌طرز بسیار هماهنگ و جالبی با یکدیگر مخلوط و ادغام می‌شوند و مطلقاً هیچ ناهنجاری رنگی و ناهماهنگی در

۱- یا بگونه‌ای دیگر مبتلا به بیماری «اسکیزوفرنی» می‌باشد. م

میان این دو رنگ وجود ندارد.

رنگهای سرخ و سبزی که ما در جهان اطرافمان مشاهده می‌کنیم و با آنها را دروسایل و اشیائی که در اطرافمان هستند می‌بینیم، اغلب زیاد باهم هماهنگی و سازش ندارند و معمولاً چشم را آزار می‌دهند، اما هنگامی که این دو رنگ را در کنار هم، در حالت تابانی مشاهده می‌کنید، چشم را نوازش داده و موجب لذت فرد بیننده را فراهم می‌کند. سبزی که دارای رنگ سرخ متناهی باشد، نمایانگر جراحی درخشان و مروری بسیار شایسته و کاردار است. رنگ سبزتها (بدون حضور سرخ) نشان دهنده طبیعی بسیار سرخسای و با لیاقت است، شخصی که کار خود را بخوبی می‌داند. این رنگ ضمناً نمایانگر پرستاری است که کار خود را در وهله اول قرار می‌دهد و هیچ چیزی را به جز کار و حرفه اش دوست ندارد. اگر رنگ سبز، با اندکی آبی مخلوط باشد، خراز موفقیت شخص در هر نوع کار آموزشی و معلمی می‌دهد. بعضی از استادان بزرگ جهان رنگ سبزی زیادی در هاله تابان خود داشتند که به وسیله نوارهایی از رنگ آبی موج‌داری مزین می‌شده. این رنگ آبی، رنگی که رنگ و بنا به اصطلاح شایع به نور آبی رنگی دارد که از برق و الکتریسیته ناشی می‌شود. اکثر آیان این دو رنگ سبز و آبی، نوارها و ریشه‌های یاریکی از زرد ملایمی وجود دارد که حکایت از معلم و دبیری بسیار فداکار می‌کند؛ استادی که به سرنوشت و وضعیت شاگردانش به راستی اهمیت می‌دهد و برای آنها آموزش قائل است و دلسوزی آنها را می‌کند. شخصی است که دارای قوه ادراک لازم، از نقطه نظر حالت معنویت و روحانیت بالا، می‌باشد و آمادگی این را دارد که بهترین موضوعات را به دانشجو بیانش

یاموزد و آنها را تحت تعلیم قرار دهد.

آن دسته از افرادی که نگران سلامتی و جان مردم و حیوانات می‌باشند، رنگ سبزی زیادی در هاله تابان خود دارند. ممکن است در طبقات بالایی از اجتماع نباشند و با دکتر و حرفه شان از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار نباشند، اما به حال تمام اشخاصی که سروکارشان با سلامتی و بهداشت انسانها و حیوانات و حتی گیاهان است، بلااستثناء رنگ سبزی زیادی در هاله تابان خود دارند و مهم نیست که هستند چه کاره هستند. بطور می‌رسد که این رنگ سبز یک نوع مدرک و کارت شناسایی شخصیتشان می‌باشد!

سبز، رنگ زیاد قوی نیست و اکثراً تحت تأثیر رنگ و بارنگهای دیگری قرار می‌گیرد و در آنها مخلوط می‌شود. این یک رنگ مثبت است و نشان می‌دهد که دارنده آن در هاله تابانش، شخصی دلسوز و مهربان با روحیه ای یاری دهنده می‌باشد. اگر شخصی دارای سبزی متمایل به زرد باشد، تابانستی به او اعتماد نکنید، و هر قدر رنگ زرد آن چرک تر و بیشتر باشد، و بر سبزهاله تابان حائل غلبه و بدرنگ بدهد، طبیعت دارنده آن نیز شرور و تر و غیر قابل اطمینان تر می‌گردد.

اشخاصی که از اعتماد دیگران سوء استفاده می‌کنند، دارای هاله تابانی زرد - سبز می‌باشند؛ یعنی افرادی که با زیبایی و احترام تمام یا شخصی شروع به صحبت می‌کند، و با چرب‌زبانی‌ها و شیرین‌زبانی‌های خود، آن فرد را فریب داده و مال و ثروت او را به باد می‌دهند و یا به سرعت می‌برند. این گونه افراد دارای یک رنگ سبز کاهویی متمایل به لیمویی هستند که یک رنگ زرد چرکینی به آن اضافه می‌گردد. هنگامی که رنگ

سبز به آبی بدل گردد (معمولاً تبدیل به یک آبی آسمانی دلپذیر و زیبایی برای چشم) شخص، فرد قابل اعتنا می‌می‌گردد و هر قدر به رنگ آبی اضافه شود، در درجه و شدت خوبی و قابل اطمینان بودن فرد نیز افزوده می‌شود.

آبی:

اغلب اوقات این رنگ را بعنوان رنگ مظهر ذیای ارواح می‌شناسند. این رنگ ضماً نشانگر قابلیت ذهنی است (که با حالت روحانیت و معنویت فرق دارد) البته این رنگ باید دارای درجه درخشندگی لازم باشد تا از این خصوصیت بخصوص برخوردار گردد. یا درجه مناسب و درخشندگی مورد نظر، آبی رنگ بسیار مطلوب و خوبی محسوب می‌شود. و اثری که دارای سایه آبی رنگ است.

رنگی که شباهت زیادی به خود سیگار هنوز کشیده نشده دارد و رنگ آبی شعله آتش هیزم. هر قدر رنگ آبی هاله تابان روشن‌تر و درخشان‌تر باشد، به همان اندازه نیز سلامتی و نیروی شخص دارنده آن هاله، خوبتر و قدرتمندتر و بهتر است. رنگ آبی بسیار کم رنگ نشانگر شخصی بسیار مردود است، کسی که به راحتی قادر نیست تصمیم خود را اتخاذ نماید، و بایستی به وسیله شخص دیگری به جلو سوق داده شود تا کار مثبت و ارزشمندی انجام دهد. آبی تیره‌تر، نشانگر شخصی است که دارد سعی خود را می‌کند و از مقداری پیشرفت برخوردار گشته است. چنانچه رنگ آبی موجود در هاله تابان بازم تیره‌تر و پررنگ‌تر شود، نشان می‌دهد دارنده آن از وظایف و مسئولیت‌های زندگیش بخوبی برمی‌آید و از آنها راضی و خوشند است، فردی است که از انجام کارهایش

ذاتی وافر می‌برد و با فائق شدن بر آنها، ارضاء می‌شود. در اغلب اوقات این رنگ آبی تیره را در مبلین مذهبی می‌توان دید که تنها به این دلیل به سمت این شغل و حرفه جذب شده‌اند که اعتقاد دارند از منشائی الهی برای ابتکار فرآخوانده شده‌اند. این رنگ آبی بخصوص، در نزد افرادی که تنها به خاطر پدید آمدن کار و حرفه‌ای به این شغل مخصوص گرویده‌اند، یافت نمی‌شود؛ بعضی اشخاصی که تنها برای لذت مسافرت و رفتن به دور دنیا به طور رایگان، به سمت این کار جذب شده‌اند، شما به راحتی می‌توانید از طریق مشاهده هاله تابان فرد مورد نظرتان به این مسأله پی ببرید؛ فقط دقت کنید رنگ زرد موجود در هاله تاچه اندازه تند و روشن است، و رنگ آبی موجود تا چه حد تیره و پررنگ می‌باشد.

رنگ نیلی

مایلم رنگ نیلی و بنفش را در یک ستون قرار بدهم، زیرا این دو رنگ به سبب سهولت در یکدیگر ادغام می‌گردند، و در اینجا می‌توان علناً اعلام کرد که هیچیک از این دو رنگ بدون وجود دیگری نیست و کاملاً به یکدیگر وابسته می‌باشند. افرادی که دارای رنگ نیلی به اندازه قابل ملاحظه‌ای در هاله تابان خود می‌باشند، اشخاصی با عقاید و اعتقادات شدید و عمیق مذهبی می‌باشند (منظورم آن دسته از افرادی نیست که فقط ادعا به دینت و پارسایی می‌کنند) در مورد این گونه افراد یا سایر مردم مذهبی باید گفت که فرق فاحشی وجود دارد؛ بعضی از مردم اظهار می‌دارند تمایلات مذهبی دارند و یا بسیار مذهبی و معتقد هستند؛ بعضی دیگر عقیده دارند مذهبی می‌باشند؛ اما تا زمانی که انسان قادر به دیدن هاله

جسمانی و یا ناتوانی در سلامتی می باشد. شخص مزبور از نیرو و بنیه خوبی برخوردار نخواهد بود. چنانچه شخصی دارای نوارهای خاکستری در روی قسمت و یا عضو بخصوصی از بدن باشد، این به آن معنا است که عضو مزبور در شرف نابودی است، و یا در حال نابودی است، و بایستی هر چه سریعتر به طبیب مراجعه نمود. شخصی که معمولاً دچار یک سردرد یکنواخت و بی وقفه می گردد، معمولاً یک ایرن خاکستری رنگی در بالای سر خود دارد که از میان حلقه نورانی بالای سر می گذرد (بدون در نظر گیری رنگ معمول آن حلقه)، و تا زمانی که سردرد ادامه داشته باشد، نوارهای خاکستری رنگی از هاله تابان و خصوصاً قسمت بالای آن مدام در حال رفت و آمد و نوسان خواهند بود.

تابان آنها نباشد، قادر به تصمیم گیری و بیان قضاوت در مورد آنها نیست. وجود این رنگ نیلی، سند و مدرک مشخصی برای ثابت کردن این وضعیت است. چنانچه یک نوع رنگ صورتی نیز به این آبی نیلی متمایل به بنفش افزوده گردد، دارنده این هاله تابان بخصوص فردی ناپسند و ونچسب و زود رنج خواهد بود؛ خصوصاً با افرادی که زیر نظر ویسا تحت فرمان شخص مورد نظر، مشغول به کار و فعالیت می باشند. حضور این لکه صورتی به این رنگ بخصوص، یک وضعیت خفت آور و تنزل دهنده برای دارنده آن پدید می آورد و باعث می شود تا از پاکی و اصالت هاله تابان کم گردد، و کسر شود. ضمناً لازم به گفتن است که افراد دارنده رنگ نیلی، بنفش و یا حتی ارغوانی در هاله های تابان خود، معمولاً از اختلالات قلبی و مشکلات گوارشی و معده رنج می برند. این اشخاص باید جداً از خوردن غذاهای سرخ شده و یا چرب خودداری کنند.

رنگ خاکستری

رنگ خاکستری «تغییر دهنده» رنگهای هاله تابان تلقی می شود. این رنگ به خودی خود، نشانگر هیچ چیز بخصوصی نیست، مگر آنکه شخص مورد نظر، فردی کاملاً عقب افتاده می باشد. چنانچه شما به شخصی می نگرید که فساد هر نوع تکامل و رشد می باشد، در این صورت شاهد یک سری نوارهای بزرگ و لکه های غلیظ خاکستری رنگ می شوید، اما اکثراً شما به بدن برهنه یک شخص تکامل نیافته نگاه نخواهید کرد، حال بر گردیم به سرتوضیح رنگ خاکستری در ارتباط با دیگر رنگها: خاکستری تماماً نگر صفت و سستی اخلاقی، یک نوع ضعف

درس ششم

تا این درس، دیگر باید برای شما کاملاً روشن و واضح باشد که هر چیز، در این جهان يك ارتعاش محسوب می شود. به این تونیب، سرتاسر عالم هستی، يك چیزی همچون يك نخه یا ردیفی از ارتعاشات عظیم و غول آسایی وجود دارد که تمام ارتعاشات موجود در عالم را خود جای داده است. بیایید فرض کنیم که این وسیله شباهت به ردیف کلیدهای نت در يك پیانوی غول پیکر را دارد که تا کیلومترها، ادامه دارد و هیچ نوع محدودیتی برای آن نیست. بیایید فرض بگیریم که ما يك تعداد مورچه هستیم و تنها قادر به مشاهده تنها يك تعداد معدودی از این «کلیدها» می باشیم. طبعاً ارتعاشات مزبور به کلیدهای مختلف این پیانو تطبیق خواهد کرد. یکی از این نتها (یا کلید نت) ارتعاشاتی را در بر خواهد گرفت که ما آنرا «لامسه» می نامیم؛ ارتعاشی که آنقدر کند و آهسته می باشد که به خاطر «جامد» بودنش بیشتر آنرا «حس» می کنیم تا ببینیم و یا بشنویم. (به تصویر شماره ۵ نگاه کنید.)



(تصویر شماره ۵) کلیدهای نت یک پیانو

نت بعدی، صوت خواهد بود؛ به این معنا که این نت، تمام ارتعاشاتی را دربر خواهد گرفت که باعث بکار افتادن مکانیسم گوشهای ما می گردد. ممکن است این ارتعاشات را ما از طریق انگشتانمان «حس» نکنیم، اما گوشهایمان به ما اعلام می کنند که «صوت و صدایی» به ارستی وجود دارند. ما نمی توانیم چیزی را که قابل لمس است، بشنویم، به همان نسبت چیزی را که می توانیم بشنویم، نمی توانیم لمس کنیم. به این ترتیب ما ناگهانی دو نت از ردیف کلیدهای پیانو را طی نمودیم.

نوبت کلید یا نت بعدی: قوه بینایی است. در اینجا نیز، ما یک ارتعاشی با چنان فرکانسی دارا می باشیم که نه قادر به احساس، نه قادر به شنیدن آن هستیم (زیرا با سرعت هر چه تعامل مشغول به ارتعاش است). اما این ارتعاش بر قوه بینایی ما تأثیر می گذارد و بنابراین نام آنرا قدرت دید می گذاریم. با درهم افزودن این سه «نت»، دیگر فرکانسهای زیادی به این صورت نخواهیم یافت. بعد از آن، فرکانس دیگری هست که این نوع باید فرکانس را «رادیو» می نامیم. با یک نت هم ترو ما به قوه «طلبانی»، قوه «روشن بینی» و «هراراد» ظاهرات دیگر اینگونه مواجه می شویم. اما نکته اصلی در این است که به ارستی یک سلسله بی نهایت عظیم و وسیعی از فرکانسهای مختلف و متنوع وجود دارد (یا ارتعاشات). انسان تنها قادر است یک رشت فرکانس بسیار بسیار محدودی را درک و احساس نماید.

با این وجود، قوه بینایی و شنوایی بعد زیادی بهم وابسته و مربوط می باشند. ما می توانیم رنگی را انتخاب نماییم و اعلام کنیم که دارای یک نت موسیقی می باشد. امروزه یک سری وسایل الکترونیکی

وجود دارند که طوری ساخته شده اند که با قرار دادن یک رنگ، مخصوص در زیر صفحه ای، نت مخصوص و مربوط به آنرا پخش خواهد کرد. اگر درک این مطلب برایتان دشوار است، بیایید و این گونه بیندیشید: امواج رادیویی (منظور از آنها: موسیقی - سخنرانی و حتی تصاویر) در هر زمان و وقتی در اطراف ما حضور دارند. آنها چه در خانه و چه در بیرون همیشه با ما هستند: حال بهر کجا که برویم و دست بهر کاری که بخواهیم بزنیم. ما بدون کمک و دستگاههای لازم، قادر به شنیدن این امواج رادیویی نیستیم، اما چنانچه دارای وسیله ای مخصوص و مجهز بودیم (که ما نام آنرا رادیو نهاده ایم) باعث کنند تر ساختن امواج پخش شده می گردد) و کاری می کرد که فرکانس های رادیویی، به فرکانس های شنوایی تبدیل گردند، آنوقت می توانستیم برنامه رادیویی اولیه ای را که پخش و اجرا شده بود بشنویم و یا قادر به دیدن تصاویر تلویزیونی بشویم. بهمان نسبت نیز می توانیم رنگی برگزیده و اعلام کنیم آن رنگ دارای یک نت موسیقی می باشد، یا برعکس بگویم صوت و صدایی وجود دارد و رنگ مورد نظر و مربوطه آنرا پیدا نماییم. البته، این موضوع در خاور دور، امری شناخته شده است و ما عقیده داریم که چنانچه شخصی بتواند به یک تصویر نقاشی بنگرد و نت موسیقی مربوطه را که از ادغام و اختلاط رنگهای درون تصویر پدید آمده و به اصطلاح نتیجه درهم آمیخته شدن رنگ می باشد، در نظر مجسم سازد و از آن یک نوع موسیقی پدید بیاورد، باعث می شود تا انسان ها، لذت بیشتری از هنر به معنای ناب آن، ببرند. احتمالاً همه در این دوره از زمان اطلاع دارند که سیاره قو مارس» یا مریخ به عنوان سیاره سرخ شهرت دارد. جالب اینجا است که مریخ

سیاره رنگ سرخ است و عود رنگ سرخ (البته با یک درخشندگی و شکل مخصوصی) با رنگ سرخ «پایه»، دارای یک نت موسیقی می باشد که به کلید «دو» تطبیق می کند.

رنگ نارنجی که جزئی از قسمت سرخ می باشد، به نت موسیقی «ره» تطابق می کند. در بعضی اعتقاید و اعتقادات مذهبی، شایع است که نارنجی رنگ خورشید است، حال آنکه در بعضی ازدایان دیگر، یادور بر این است که آبی باید رنگ خورشید باشد. من نیز ترجیح می دهم اعلام کنم که نارنجی رنگ اصلی خورشید است.

زرد به نت موسیقی «می» تطبیق می کند و سیاره عطارد یا مرکوری «حاکم» این رنگ محسوب می شود. البته تمام این سخنان به داستانها و افسانهها و اسطوره های باستانی شرق زمین بازمی گردند. درست همانگونه که یونانیان باستان عقیده به وجود ربانورخها و الهههایی داشتند که سوار بر ارباعهای آتشین و مشتعل خود، در آسمانها به گردش و اسب دوانی می پرداختند... بنابراین مردم شرق نیز دارای افسانهها و اساطیر مخصوص بخود بودند، اما آنها به سیارات، رنگهای مخصوص و مستقلى می دادند و ادعا می کردند که فلان رنگ به فلان سیاره تعلق دارد و به وسیله آن سیاره تحت حاکمیت قرار می گرفت.

سبز به نت موسیقی «فا» تطبیق می کند. این رنگ، مظهر رشد است و به وسیله بعضی از مردم اعلام شده است که می توانند رشد گیاهان را به وسیله نشانه های هماهنگ موسیقی تسریع بخشند. من خود هیچ تجربه شخصی در این زمینه نداشته و ندارم، اما از یک مشاهده قابل اطمینان، اطلاعاتی در این مورد کسب کرده ام. زحل یا سیاره ساتورن حاکم

اقسام افرطکارها و امی دارد.

رنگ بنفش هم به کلید موسیقی «سی» تطبیق می کند و با سیاره ماه مربوط می باشد. در اینجا نیز، چنانچه با شخصی روبرو باشیم که دارای جنبه های مساعدی از ماه را در خود داشته باشد، رنگ بنفش (یا همان ماه) و وضوح و روشنی در افکار و اندیشه ها را به همراه معنویت و یک قوه تخیلات تحت کنترل گرفته شده به شخص به ارمغان می آورد. اما اگر اوضاع و جنبه های نجومی، ضعیف و یا نامساعد باشند، طبعاً اختلالات روانی و یا حتی مالیخولیا پدیدار می گردد.

دربرون از هاله تابان، پوششی وجود دارد که کالبد و بدن جسمانی انسان را در بر می گیرد و اثر یک هاله تابان را نیز در خود جای می دهد. این حالت بطوری است که انگار روح انسان (یعنی ماهیتی که در کرة زمین دارد) به کالبد جسمانی در قسمت مرکز، و به نام اثریک و در آخر هاله تابان، همه با هم در یک نوع کیسه یا بسته ای قرار دارند!

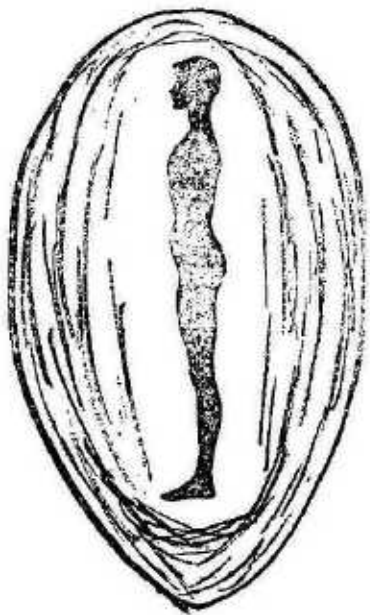
این کیسه را منظور در نظر مجسم سازی: تخم مرغی را فرض بگیرید که از هر لحاظ به یک تخم مرغی که از بیرون خریداری می کنید، شباهت دارد. در داخل تخم مرغ نژرده قرار دارد که به کالبد و بدن جسمانی انسان تطبیق می کند. در بیرون از زرده تخم مرغ، ما می توانیم سفیده تخم مرغ را مشاهده کنیم که نشانه اثریک و هاله تابان می باشد. اما در خارج از محدوده سفیده تخم مرغ، یعنی میان سفیده و پوسته بیرونی و سمت تخم مرغ، یک پوسته بسیار نازکی وجود دارد که دارای یک حالت مقاومت زیادی می باشد. هنگامی که تخم مرغی را آب پزی کنید و پوسته بیرونی را می شکنید، با این پوسته نازک و در عین حال نرم و مقاوم

بر رنگ سبز است. پیشانی از احساساتی که در طول مناظره و تماشای سیاره بخصوصی در طول مدتی نشن، دریافت می داشتند، این رنگها را به این سیارات اطلاق نموده اند. بسیاری از این یاستانیان، در بالاترین نقاط کرة زمین به تنگرو اندیشه (با همان مدتی نشن) می پرداختند؛ یعنی در اوج قله های هیمالیا... و لازم به ذکر است که هنگامی که شخص در یک ارتفاع هزار و پانصد پایی از سطح زمین قرار می گیرد، مقادیر زیادی از هوا را در پایین، بر جا می نهد و به این ترتیب، مشاهده سیارات با سهولت بیشتری صورت می گیرد و قوه ادراک نیز نیز تیز و دقیق تر می گردد. بهین ترتیب بود که قبلا و حکمای دوران یاستان، این قواعد را در مورد رنگ سیارات، به عنوان میراث، برای ما برجای نهادند. رنگ آبی، دارای نت موسیقی «سل» می باشد. همانگونه که قبلا گفتیم، بعضی از مذاهب دنیا بر این اعتقادند که رنگ آبی، به خورشید تعلق دارد؛ اما من بنا به سنت و قواعد در مشرق زمین عمل می کنم و از آنان پیروی می نمایم، بنابراین فرض را بر این می گیریم که آبی رنگ مخصوص سیاره مشتری (یا زوپیتر) است.

رنگ زلی، به نت موسیقی «لا» تعلق دارد و در مشرق زمین مرسوم است که این رنگ به وسیله سیاره ونوس (یا زهره) تحت حاکمیت قرار می گیرد. هنگامی که ونوس در یک جنبه و موقعیت مناسب و مساعد باشد (یعنی هنگامی که شخصی را از نکات سودمند خود بهره مند می سازد)، به شخص مزبور، قابلیت های هنری و اصالت اندیشه هدیه می دهد. این سیاره، خصوصیات اخلاقی بسیار مثبت و خوبی ارائه می دهد. ونوس افرادی را که دارای ارتعاشات ضعیف یا پایین هستند است به انواع و

روبرو می شوید، مجموعه چیزهایی که بدن انسان هم از آنها پدید آمده و تشکیل گشته، به همین صورت می باشد؛ یعنی در یک نوع پسونده مخصوصی جای گرفته است. این پوست، کاملاً شفاف و تحت ارتعاشات و نوسانها و چرخش های مارپیچی ناشی از هاله تابان قرار دارد و به گونه ای در یک حالت دورانی می چرخد و می چنبد. اما این پوست مدام در این کوشش است که شکل تخم مرغی خود را حفظ نماید و تقریباً شبیه به «بالونی» است که سعی دارد شکل صحیح و درست خود را در آسمان حفظ کند (زیرا فشار درونش بیشتر از فشار بیرونش می باشد). اگر میل دارید این پوست را بهتر و واضح تر در نظر مجسم سازید، بایستی نخست کالبد فیزیکی، سپس اثر یک و در آخر، هاله تابان را در نظر بیاورید که در یک کیسه شفاف پلاستیکی تخم مرغی شکلی جای گرفته اند. (به تصویر شماره ۶ بنگرید.)

هنگامی که انسان به تفکر و اندیشه می پردازد، نخست فکرا از مغز به بیرون ساطع می شود و از میان اثر یک عبور کرده، به هاله تابان می رسد و در آخر به پوست نهایی می رسد. در این قسمت، در سطح بیرونی این پوشش، انسان قادر به دریافت تصاویری از افکار خود می گردد. دوباره ناچارم نمونه وادی و تلویزیون را به شما مثال بزنم، در پشت تلویزیون، چیزی وجود دارد بنام یک «تصفیگ الکترون» که وظیفه اش تیر اندازی و ارسال الکترونهایی سریع السیر، بروی صفحه مهتابی تلویزیون می باشد (یعنی همان قسمتی که شما به آن خبره می شوید) هنگامی که این الکترون ها، بروی سطح مخصوصی که در درون صفحه تلویزیون قرار دارند، می چسبند، آن صفحه شروع به برق زدن می کند، یعنی یک نقطه



(تصویر شماره ۶) کالبد فیزیکی، اثر یک و هاله تابان انسان

نوری ظاهری می‌شود که برای مدتی باقی می‌ماند، بطوریکه چشمها قادر می‌گردند تصویر مورد نظر را بجای آن نقطه نوربیند و به وسیله حافظه باقی‌مانده آنرا به تصویری بعدی انتقال دهند. بنابراین چشم انسان نهایتاً کل تصویر را مشاهده می‌نماید (تصویری که بر روی صفحه تلویزیون ظاهری گردد).

با تغییر و تنوع تصویرات در دستگاه فرستنده، تصویری هم که شما مشاهده می‌کنید در روی تلویزیونان تغییر پیدا می‌کند. درست به همین شکل، افکار و اندیشه‌ها از دستگاه فرستنده ما (یعنی مغز) بخش می‌شود و شروع به حرکت می‌کند تا به پوست پوشش مانند حالت تابان برسد. در این قسمت، افکار و اندیشه‌ها بنظر می‌رسد یا آن پوست برخورد می‌کنند و باعث شکل گرفتن تصاویری می‌شوند که يك شخص مشخص (که دارای قوه روشن بینی است) می‌تواند آنرا ببیند. اما شخص روشن بین نه تنها قادر است تصاویر افکار حاضر را ببیند، بلکه می‌تواند افکار و اندیشه‌های قبلی او را نیز مشاهده نماید!

این کار برای يك داستان به راحتی ممکن و سهل است. کافی است این شخص به فردی بنگرد و بر روی پوسته بیرونی حالت تابان، بعضی از کارها و اندیشه‌هایی را ببیند که شخص، آنها را در زمان گذشته و حتی در زندگی‌های قبلی خود انجام داده است (یعنی تا دو و حتی سوزندگی قبلی شخص رجعت می‌کند).

ممکن است این گفتار به نظر آن عجیب و غریب و عاقلانه نیاید؛ اما این وجود کمال حقیقت دارند. ماده، غیر قابل انهدام است. هر چیزی که تا به حال وجود داشته است، هنوز هم هست. اگر شما صدایی از خود

بیرون بدهید (مثلاً قریادی بکشید) ارتعاش این صوت، یعنی انرژی که باعث پدید آمدن آن می‌گردد، تا ابد ادامه خواهد داشت. برای مثال چنانچه می‌توانستند آنرا از دوی کره زمین به يك سیاره دور دست برود، به راحتی قادر می‌شوید تصاویری را مشاهده کنید که هزاران سال پیش رخ داده‌اند (شرط آنکه وسایل و تجهیزات لازم را در اختیار داشتید). نور دارای سرعت مشخصی است، غمزه از بین نمی‌رود (و محو نمی‌شود). بنابراین چنانچه به اندازه کافی از کره زمین فاصله می‌گیرفتید (آنرا و بلافاصله) قادر می‌شدید حتی خلق شدن کره زمین را نیز مشاهده نمایید! اما این سخنان ما را از بحث اصلی مان دور کرده‌اند. من می‌ایلم این مطلب را به شما خاطرنشان سازم که: ضمیر ناخود آگاه (که به وسیله ضمیر خود آگاه تحت کنترل قرار نمی‌گیرد) قادر است تصاویری از چیزهایی را ساطع نموده و نمایان سازد که ما وای دسترس فعلی ضمیر خود آگاه می‌باشد. بنابراین شخصی که دارای قدرت بسیار نیرومندی از نقطه نظر روشن بینی می‌باشد و در این کارها استعداد خاص و پیشرفته‌ای دارد، به راحتی قادر است خصوصیات اخلاقی و جسمانی شخص مورد نظرش را ببیند، (و یا شخصی که در پیش رویش ایستاده.) این يك نوع پیشرفته‌ای از پایکومتری می‌باشد و می‌توان آنرا با واژه Psychometry دارنده این قوه قادر است با لمس کردن شیئی بخصوص (مثل يك انگشتر، لباس، پارچه، سنگ و یا دیگر چیزها) مطالب زیادی در مورد آن اظهار بداند. یعنی است یا انگشتان خود آنرا لمس کند و مغزش را عاری از هر فکر و اندیشه‌ای نماید و به ضمیر ناخود آگاه خود اجازه دهد که گذشته این شیئی را برایش بازگو نماید. انگشتان قادر هستند يك سری ارتعاشات موجود در آن شیئی را به موزمانه و باعث پدید آمدن تصاویری در نظر بشوند. م

و سایکومتری بصری، مشخص و معین نمود. طبقاً به خود سایکومتری نیز تعداد رسیدگی خواهیم کرد و در مورد آن به بحث و گفتگو خواهیم پرداخت.

هر شخصی که دارای قوه ادراک مستقیم و یا «حساسیت» لازم باشد می تواند «هاله تابان» را حس نماید، حتی اگر قادر به دیدن علی آن باشد آیا تا بحال بر این اتفاق افتاده است که بلافاصله به وسیله شخصی که حتی با او هنوز صحبت نکرده اید، به اجذب و یا برعکس عقب رانده شده اید؟

قوه ادراک مستقیم تا حدود آگاهی که اجازه می دهد هاله تابان به وسیله شخصی مشاهده شود، می تواند علایق و نفرت های شخص را به خوبی توضیح بدهد. تمام انسانها در قدیم قادر به دیدن هاله تابان بوده اند اما به تدریج استفاده های بی مورد (به انواع و اقسام مختلف) باعث محبت تا این قدرت را از کف بدهند. در طول قرون آینده، مردم دوباره موفق خواهند شد به انواع و اقسام کلرها بپردازند: مثل تاهاتی، روشن-بینی، عیب شنوایی و دیدن هاله تابان و غیره...

بیانید و اینک توضیحات بیشتری در مورد علایق و نفرت های بصری: هر هاله تابان از تعداد بسیاری رنگها، و تعداد زیادی رنگهای خط خطی و لکه ها و نقطه های مختلف تشکیل شده است.

برای آنکه دونفر بتوانند با یکدیگر هماهنگ باشند و سازش داشته باشند، لازم است رنگها و نقطه بندی های آنها با یکدیگر مطابقت داشته باشند.

1- Visual-Psychometry

اغلب اتفاق می افتد که زن و شوهری در یکی دوجنبه، بسیار با یکدیگر هماهنگ و در یکی دوجنبه دیگر بسیار ناهماهنگ و مخالفند می باشند. این به آن دلیل است که شکل موج دار بخصوص یک هاله تابان، تنها در یک سری نقاط مشخص و محدودی با شکل موج دار هاله تابان شخص مقابل برخورد و تماس پیدا می کند و در روی این نقاط مورد نظر است که تفاهم و سازش کاملی وجود دارد و یک نوع هماهنگی و شباهت کاملی پدید می آید. برای مثال، ما اعلام می کنیم دونفر «مثل دو قطب مخالف» از هم دیگر هستند و این به واسطه حقیقت محض است.

این نشان می دهد هیچ نوع سازش و هماهنگی میان آنها وجود ندارد اگر ترجیح می دهید می توانید بگویید: افرادی که شبیه یکدیگر هستند و خلق و خویی هماهنگ و مطابق یکدیگر دارند، دارای رنگهای هاله ای می باشند که در هم آمیخته می شوند و با یکدیگر هماهنگی کامل دارند. حال آنکه افرادی که هیچ نوع تفاهم و سازشی با یکدیگر ندارند، دارای رنگهایی در هاله تابان خود می باشند که ایداً مطابقت به هم دیگر ندارند و نگاه کردن به آن رنگها به راحتی ناراحت کننده و ناهنجار است.

مردم از انواع مختلف هستند، فرکانس آنها نیز معمول و مشترک است. مردی که دارای یک «تیپ» و نوع و مشترک می باشد، در یک گروه و دسته جمع می شوند؛ ممکن است یک دسته دختر جوان را که مشغول قدم زدن هستند مشاهده نمایید و یا گروهی توجوان را ببینید که در کنار خیابانها و کوچه ها ایستاده و یک نوع گروهک های کوچکی تشکیل داده اند. این به آن علت است که تمام این افراد از یک فرکانس «مشترک» و مشابه برخوردارند و با دارای یک نوع هاله تابان مشترک

می‌باشند. آنها به یکدیگر وابسته‌اند، دارای قوهٔ جذابیت مغناطیسی برای یکدیگر هستند و قوی‌ترین فرد در آن گروه، بردیگران تسلط و نفوذ یافته و می‌تواند بر آنها تأثیر مثبت و یا برعکس تأثیر منفی و بد بر جای بگذارد. افراد جوان اجتماع باید به وسیلهٔ انضباط و نظم، تعلیم و تمرین ببینند و با انضباط شخصی، به‌رغیر از اولیه و خاتم خود، فائق آمده و کاری کنند که بر آنها کنترل داشته و موجب شوند تا نژاد زمینی در کل، و به‌ویژه درود، همانطور که قبلاً بیان کردم، یک انسان، در مرکز این پوسته و پوشش تخم‌مرغی شکل قرار دارد؛ به این طریق که درست در مرکز حالت تابان جای دارد؛ این موقعیت طبیعی و معدول برای اکثر مردم (مردمی معمولی و سالم) محبوب می‌شود.

هنگامی که فردی مبتلا به ناراحتی‌های روانی است، بطرز صحیح و درستی در مرکز این نقطه قرار نگرفته است. بطور حتم بارها و بارها شنیده‌اید که شخصی با حالتی شکایت آمیز به‌شما می‌گوید: «و امر و احواسی می‌کنم از حالت طبیعی خود خارج شده‌ام...» و این به‌راستی همان مسألهٔ مورد بحث ما است.

ممکن است فردی در زاویه‌ای در قسمت درونی این پوستهٔ تخم‌مرغی شکل قرار گرفته باشد. افرادی که دارای شخصیتی دوگانه هستند، کاملاً از مردم عادی فرق و تمایز دارند. آنها معمولاً نیمی از هالهٔ تابانشان به یک رنگ و نیم دیگرش به رنگی کاملاً متفاوت، با طرح و زمینه‌ای جداگانه‌ای می‌باشد. اگر شخصیت دوگانهٔ آنها کاملاً مشخص و تشدید یافته باشد، می‌تواند دارای هالهٔ تابانی باشد که به شکل تخم‌مرغی نباشد؛ بلکه دارای شکلی همانند دو تخم‌مرغ باشند که در یک زاویه‌ای مخصوص،

به یکدیگر وابسته و متصل می‌گردند. امراض و بیماری‌های روانی را مرکز نیابستی سطحی تلقی نمود. معالجه از طریق وارد آوردن یک سری شوک‌های الکتریکی، می‌تواند یک عمل بسیار خطرناک محسوب شود، زیرا قادر است کالبد سمای فرد بیمار را کاملاً از بدن خارج نماید (بعداً به این مسأله می‌پردازم). در معالجه با شوک‌های الکتریکی، هدف در این است که این دو تخم‌مرغ را مبدل به یک پوستهٔ تخم‌مرغی شکل واحد ساخت (حال این هدف آگاهانه است یا ناخودآگاهانه من نمی‌دانم) اما این کار اغلب سبب می‌شود تا زمینه‌های عصبی مغز و از بین بروند و متلاشی شوند.

ما انسانها، با یک سری امکانات و توانایی‌هایی بدنیا آمده‌ایم، همین‌طور هم با یک سری محدودیت‌هایی در مورد رنگ‌های موجود در هالهٔ تابانمان، فرانسی ارنشامان و دیگر چیزها بدنیا آمده‌ایم. بنا بر این برای فردی مصمم و با اراده‌ای قوی و کرداری مثبت و نیک، این ممکن است که هالهٔ تابانش را به‌وضه‌ی بهتر و خوشر، تغییر شکل بدهد. در کمال تاسف باید بگویم که اغلب تغییر دادن آن به‌وضه‌ی منفی و بدتر، خیلی به‌مراتب راحت‌تر انجام‌پذیر می‌گردد؛ ای‌سری نمونه: سقراط، فیلسوف یونانی به‌خوبی می‌دانست که می‌تواند یک قاتل و آدمکش زبردست و ماهری شود، اما او حاضر نبود سر تعظیم در برابر سر نوشت فرود بیاورد و ضربه‌های زندگیش را بی‌هیچ اعتراضی قبول کند. بنابراین قدم‌هایی برداشت تا راه و رویهٔ زندگیش را تغییر دهد. به‌جای آنکه مبدل به قاتل شود، سقراط به‌عقلترین و فاضل‌ترین مرد دوره‌اش تبدیل گشت. بنابراین همهٔ ما می‌توانیم با کمی عزم و اراده، افکار و اندیشه‌هایمان

و ا به يك سطح بالاتر و نابترى افزايش بدهيم و كمكى ارزنده به هاله تابانمان نماييم. شخصى كه داراى رنگ قهوه‌اى گل آلود مایل به سرخى در هاله‌اش مى‌باشد (و نشانگر شهوت‌رانی مفرط است) مى‌تواند ميزان ارتعاشش را چنان افزايش دهد و رنگ سرخ موجود در هاله‌اش را چنان تغيير دهد كه از اين حالت و وضعيت ناپسند بيرون يابيد. اين شخص مى‌تواند از طريق و الامودار ساختن خواست‌هاى جنسى‌اش، آنها را به حالتى زيبا و كامل برساند. آنوقت مى‌تواند شخصى يا عزم و اراده‌اى بسيار سازنده گردد و يگرودى تبديل گردد كه راه و مسير خود را در زندگى بخوبى يافته است.

هاله تابان كمى بعد از سرگه از بين مى‌برد، اما ممكن است اثر يك شخص مرده، هنوز هم براى مدتى باقى بماند: اين بستگى به وضعيت سلامتى صاحب كاليد، كه ديگر از دنيا رفته، دارد. اين «اثر يك» مزبور مى‌تواند تبديل به همان شبح و يا روحى شود كه انسان‌هاى زنده در هر كجا قادر به پديد آن مى‌گردند. روستا نشينان و دهكده نشينان زيادى هستند كه در بالاي گورهاي اشخاصى كه تازه بخاك سپرده شده بودند، يك نوع پرتوى متمايل به آبي رنگى مشاهده كرده‌اند. اين پرتو، در هنگام شب بهتر قابل رؤيت مى‌گردد. طبعاً ديگر درك كرد مايد كه اين پرتو همچو چيز مگر خارج شدن «اثر يك» از كاليد مرده شخص نيست.

در هاله تابان، ارتعاشات ضيف باعث پديد آمدن رنگهاي مات و تاري مى‌شوند. رنگهايى كه افسان را به عذب مى‌راند تاجز نمايند. هر قدر ارتعاشات انسان محكم و قوى باشند، رنگهاي هاله نيز زيباتر و اصبل‌تر و درخشان‌تر مى‌گردند. البته منظور من از واژه «درخشان»

چيزى كه حالتى جلف و پرزرق و برق داشته باشد، نيست، بلكه چيزى است كه از بهترين نوع محبوب مى‌شود و در يك زمينه كاملاً معنوى مى‌باشد. به اين ترتيب فقط قادرم بگويم، رنگهاي ناب و اصبل، بسيار بديده‌تر هستند، حال آنكه رنگهاي تارو كدر، منتهات ناخوار و تهوع آورده هستند. يك عمل نيك، ديد و نگرش شخص را روشن مى‌سازد كه آن نيز به خاطر روشن و سراق شدن رنگهاي هاله تابان، به اين صورت درآمده است.

به همان اندازه ارتكاب يك عمل ناپسندنده باعث مى‌شود تا احساسى «آبى بودن» بكنيم و يا به گونه‌اى ديگر، ما را دلنگ و افسرده و پژمرده مى‌سازد، و طورى مى‌كند كه ما در خلق و خوي «سياه» و ناراحت فروبرويم. اعمال نيك (مثل كمك و يارى رساندن به ديگران) باعث مى‌شود تا ما دنيا را به قول ضرب المثل معروف انگليسى ها و فرانسى ها: دنيا را از پشت شيشه‌هاى صورتى رنگ يك عيناك ببينيم!

بسيار واجب و لازم است در خاطر نگاهداريد كه رنگها، نشانگر اصلى امكانات و توانايي‌هاى فردى است كه داريد به هاله تابانش نگاه مى‌كنيد. البته لازم به گفتن مجدد نيست كه رنگها بنا به حالت و روحية فرد تبديل پيدا مى‌كند، اما رنگهاي پايه و اصلى شخص تبديل نمى‌كنند، مگر آنكه شخص، برخوشايات اخلاقي‌اش تغييراتى مثبت و نيكو (ويا برعكس منفي و ناپسند) وارد ياورد به رحال ابتلور در نظر بگيريد كه رنگهاي اصلى و پايه، مثل قبل باقى مى‌مانند، اما رنگهاي غير اصلى و فاني بنا به حالت و روحية شخص، دستخوش تغييرات و نوسانات مختلف مى‌گردند. هنگامى كه مشغول نگاه كردن به رنگهاي هاله تابان شخصى

هستید، سعی کنید سؤالاتی در این زمینه از خود پرسید؛ مثل:

۱- این چه رنگی است؟

۲- آیا این رنگت واضح است یا کور؟ تا چه اندازه می‌توانم از میان آن بینم؟

۳- آیا در روی بعضی از نقاط بخصوصی می‌چرخد و می‌چیند؟ و یا آنکه تقریباً بطور دائم در یک نقطه وجود دارد؟

۴- آیا یک نوازنده رنگی است که شکل و طرح خود را حفظ نموده؟ و یا آنکه مدام در حال جریان است و دارای «قلعه‌ها» و «دره‌هایی عمیق» و به اصطلاح «سرازیری‌ها و سربالایی‌های» بیشمار است؟

۵- بایستی ضمناً مطمئن گردیم که هر گرم پیش‌داوری یک شخص نیستیم؛ زیرا نگاه کردن به یک حالت نمایان و تصور کردن اینکه هر گرم مشاهده رنگ‌ها یا رنگ‌های کدرومات هستیم، ابداع کرد و سوار نیست گاهی از اوقات این افکار و اندیشه‌های نادرست و پلید خود ما است که باعث می‌گردند رنگی بنظرمان کدرو تیره نمایان شود... این را بخاطر داشته باشید که برای نگاه کردن به هاله تیان دیگری، نخست بایستی از طریق هاله تیان خودتان، نگاهتان را به بیرون نفوذ داده و به هاله دیگری خیره شوید... پس مبدا مرتکب اشتباه شوید!

بنابر این رابطه‌ای میان دینم‌های موسیقی و ذهنی وجود دارد. معز انسان نوده‌ای از ارتعاشات مختلف، با یک سری تحرکات و نیروی جنبش الکتریکی است که از هر قسمتی از مغز به بیرون سطوح می‌شود. یک انسان قادر است بنا به میزان یک ارتعاش درونی خود، یک نت موسیقی بیرون

بدهد. این درست شبیه این می‌ماند که فردی به یک لانه زنبور نزدیک شود، و صدای وزوز تمام زنبورها را بشنود، وضعیت ما نیز شبیه به این است؛ یعنی شاید یک موجود دیگری قادر باشد صدای ما انسانها را نیز بشنود. هر انسانی، دارای نت پایه و اساسی مخصوص به خود می‌باشد که تماماً طوری صدا از خود بیرون می‌دهد که یک سیم تلقین، صدا و تنی در هوایی پریاد از خود ساطع می‌کند، ضمناً موسیقی‌های مورد محبوبیت مردم طوری هستند که با تکنیکات امواج مغزی، در حالات هماهنگی تمام هستند، و به این ترتیب با هماهنگی کننده‌های ارتعاش کالبد آدمی نیز، در سازش و تطابق قرار دارند. گاهی اتفاق می‌افتد که آهنگت و ترانه‌ای چنان مشهور و محبوب می‌شود که باعث می‌گردد همه مردم شروع به ترنم و خواندن زیر لبی آن می‌کنند.

گاهی از اوقات شخصی را می‌شنوید که می‌گوید: «فلاں موسیقی و یا فلاں ترانه» مدام و بلاقطع در مغزش پخش می‌شود... اینگونه ترانه‌های محبوب، همان امواجی هستند که با امواج مغز انسان، برای یک مدت زمان نامعلوم، متصل و وابسته می‌گردند، و بعد از مدتی انرژی اصلی و اولیه‌شان از بین رفته و به‌در می‌رود.

موسیقی کلاسیک دارای یک طبیعت و ماهیت پایدارتری می‌باشد. این نوع موسیقی باعث می‌گردد تا شکل امواج شنوایی ما، به طریزی مطبوع و دلچسب با آن موسیقی کلاسیک به ارتعاش دربیاید. چنانچه رهبران ملتی بخواهند طرفداران و هواخواهان خود را به تحریک و جنبش و هیجان وادارند، باید یک موسیقی سازند (یا بدهند) برایشان سازند که یک شکل مخصوصی از موسیقی نام دارد و به آن «سرود ملی»

يك کشور می گویند. هنگامی که انسان يك سروملی گوش فرا می دهد، دچار انواع و اقسام احساسات و عواطف متفاوت می گردد. سپس شخص شنونده مستقیم می نشیند و با حالتی محبت آمیز و پر شور و هیجان به کشور و وطنش می اندیشد و با دچار افکار شدید و عشق و آشنایی نسبت به کشور، های دیگر می شود. این واکنش ها تنها به این دلیل است که ارتعاشاتی که شنیده است و ما به آنها نام (صوت) داده ایم، باعث شده اند تا ارتعاشات ذهنی ما، بگونه ای بخصوص عکس العمل نشان دهند. به این ترتیب، از پیش دستور «دادن يك سری واکنش ها در يك انسان، از طریق نواختن يك سری موسیقی های بخصوص به راحتی امکان پذیر است.

شخصی که عمیقاً متفکر است، فردی که دارای اوج های بلند و گود رفتگی های عمیق در اشکال امواج مغزی اش می باشد، از يك نوع موسیقی مشابهی خوشش می آید، یعنی يك فرم از موسیقی که دارای بالا و پایین زیاد در امواج خود باشد و از گود رفتگی ها و قله های بلند و مرتفع برخوردار باشد... اما فردی که دارای مغزی نامنظم و پراکنده باشد از يك موسیقی بهم ریخته و نامرتب لذت می برد؛ موسیقی که تا حدودی ناموزون است و قیل و قال زیاد بیا می کند و به وسیله امواجی مارپیچی و نامرتب، در روی صفحه نقشه ای ظاهر می گردد.

بسیاری از نوازندگان موسیقی یا موسیقیدانان ماهور جهان، آن دسته از انسانهایی هستند که آگاهانه یا ناخود آگاهانه قادر به «سفر سمایی» یا «سفر آسمانی» می باشند، و با قلمروهای ماورای مرگ و نیستی پیش می روند. آنها قادرند «موسیقی عالم هستی» را بشنوند... از آنجایی که این افراد موزیسین هستند، موسیقی آسمانی و زیبایی عالم، تأثیرات عظیمی روی آنها می گذارد و به حافظه آنها می رود و بسای می ماند، بطوریکه

هنگامی که دوباره به کسره زمین مراجعت می کنند، بلافاصله در يك حالت و روحیه خلق کردن يك موسیقی فرو می روند و شروع به نوشتن آن می کنند. آنها با سرعت به سمت يك آلت موسیقی و یا ورق های مخصوص موسیقی هجوم می برند، و چیزهایی را که به خاطر می آورند، بلافاصله بر روی کاغذ منتقل می نمایند؛ یعنی دو واقع آنها از موسیقی که در آسمانها شنیده اند، نت برداری می کنند... سپس اعلام می دارند که این موسیقی و یا آن موسیقی را خلق نموده و پدید آورده اند، زیرا چیز دیگری به خاطر نمی آورند بگویند!

سیستم و روش خطایی و مکارانه آگاهی های تبلیغاتی که در آن پیام و موضوع بخصوصی در روی صفحه تلویزیون تبلیغ می شود، سربلتر از آنی است که چشمان خود آگاه و جسمانی فساد بهווیدن آگاه گردیده قادر است بر روی حالت «نبیه» آگاهی، شخص، تأثیر گذارد. حال آنکه هنوز هیچ نوعی بر روی قوه ادراک مستقیم همبر خود آگاه نکرده باشد. همبر ناخود آگاه به يك حالت آگاهی سوق داده می شود این کار از طریق جریان زمینه های موجی که به همبر ناخود آگاه می رسند صورت می گیرد و از آنجایی که همبر ناخود آگاه نه دم کل را تشکیل می دهد، نهایتاً همبر خود آگاه را به جلو می راند تا آن جنس با وسیله مورد نظر را که در تلویزیون تبلیغ شده بسود خریداری نماید، هر چند، از نقطه نظر خود آگاهانه، شخصی به خوبی می داند که هیچ نیازی به این وسیله یا چیزی مورد نظر ندارد، يك تعداد افراد فریبکار، مثل سیاستمداران يك کشور که ابتدا منافع کشورشان را در دل احساس نمی کنند، قادرند علناً با استفاده از این نوع تبلیغات، باعث شوند مردم آن کشور به هر نوع دستورات و فرامین آنها، عکس العمل و واکنش نشان بدهند.

درس هفتم

این درس قرار است کوتاه و مختصر، اما بسیار مهم باشد. به شما پیشنهاد می‌شود این درس را با دقت و توجه و تمرکز حواس بسیار فراوانی مطالعه نمایید.

افراد بیشماری پیدا می‌شوند که در شوق دیدن هاله تابان، بی‌حوصلگی و شتاب زیادی نشان می‌دهند. آنها توقع دارند یک سری نوشته‌های مخصوص و محرمانه‌ای بخوانند که در آنها، فرامین و دستورات ویژه‌ای صادر شده است و با خواندن آنها، سر از روی کافذ بلند نموده و قادر به دیدن هاله‌های تابان خود بشوند و در کمال حیرت و شگفتی، و در برابر دیدگان متعجبانشان، رنگهای هاله‌ها را مشاهده نمایند. این مسأله به این سادگی‌ها هم که تصویری گنبد نیست! بسیاری از استادان اینکار، سال‌های متوالی طول کشیده است که قادر به مشاهده هاله تابان گشته‌اند. اما من کماکان عاجز نشان می‌سازم که چنانچه شخصی صادق و صمیمی باشد، و با دقت و وظیفه‌شناسی به تمرین کارهای مخصوص به این کار بپردازد، قادر

می گردد. حاله تائیان را مشاهده نماید. نه فقط او، بلکه اکثریت مردم روی زمین قادر به این کار می گردند. در محلی اعلام شد که اکثر مردم را می توان هیپنوتیزم کرد، بنابراین به همان نسبت نیز اکثر مردم با تمرین و کوشش می توانند موفق به دیدن حاله تائیان بشوند (بشرط آنکه «تمرین» را برابر با لغت سماجت و استقامت و مداومت باشد).

مجدداً تکرار می نمایم که چنانچه شخصی مایل به دیدن حاله تائیان، به بهترین نحو، باشد، بایستی به بدن برهنه ای خیره شود؛ زیرا حاله تائیان تا حد زیادی تحت تأثیر لباس ها و پوشش ها نیز قرار می گیرد. برای نمونه فرض بگیرید شخصی اعلام می کند: «آه! در این صورت همه لباسها را بپوشم و آنها را نیز از ماشین لباسشویی و یا خشک شویی بیرون بیاورم» آورد تا با حاله تائیان در تضاد نباشد!

راستش را بخواهید بعضی از قسمت های لباسها را ممکن است به خشک شویی فرستاده باشید و به وسیله شخصی که مسئول شست و شو بوده است، مورد لمس و تماس قرار گرفته شده باشند. کارهای شست و شو و خشک شویی، معمولاً کاری یکپارچه و بسته کننده می باشد؛ و مسئولین اینگونه کارها ممکن است در حین اشتغال بکار و شست و شوی لباسهای مردم، به کارها و مسائل شخصی خود بیندیشند. به این ترتیب و فرقی در افکار خود می باشند، و هنگامی که مشغول تا کردن و یا لمس نمودن لباسهای مردم هستند و بطور خودکار این امور را انجام می دهند، فکرشان به کارشان متمرکز نیست، بلکه به امور و شخصی شان است. تأثیرات افکار این افراد از حاله تائیان نشان به لباسها انتقال پیدا می کند، و هنگامی که لباس تازه از خشک شویی گرفته تان را بپوشانید و به خود نگاه می کنید. متوجه

خواهید شد که افکار و روحیات شخص دیگری را در وجود خود دارید. آیا باور کردن این امر، بنظرتان خیلی دشواری است؟ پس به این صورت نگاه کنید: شما دارای يك آهن ربا هستید و سرگرم لمس کردن آن با حاشی بی دغدغه هستید. شما يك جاسوئی مخصوص قلم تراشی نیز در دست دارید. بعد از مدتی بی می برد که این جاقو، تمام تأثیرات و ایست به حاله تائیان آهن ربا را در وجود او غام نموده است. این وضعیت در انسانها نیز صاف می کند؛ یعنی شخص می تواند افکار و اندیشه های شخص دیگری را بر خود بگیرد.

برای نمونه، خانمی به يك نمایش می رود و در کنار یگانهای می نشیند، بعد از پایان نمایش می گوید:

«آه! بایستی فوراً حمام کنم! احساس می کنم از بودن در کنار این شخص من نیز عین او شده ام!»

بنابراین اگر مایلید به حاله تائیان اصل و نابی نظربیندازید باید به يك بدن عاری از پوشاک خیره بشوید تا قادر به مشاهده رنگها شوید.

چنانچه يك زن باشید، و بتوانید به بدن يك زن دیگر نظربین کنید، متوجه خواهید شد که رنگهای آن زن، مشخص تر و واضح تر است. واقعاً متأسفم از ابراز این واقعیت؛ اما اغلب، کالبد زنها دارای رنگهای مشخص تر و دقیق تری است و با سهولت بیشتری می توان رنگها را دید. در این دوره و زمانه به سختی می توان از زنی خواهش کرد تا لباسهایش را در آورد (آنها بدون هیچ اعتراض و ناسراحتی) بنابراین چرا سعی نکنید این آزمایشات را با بدن خود امتحان کنید؟

برای انجام این کار بایستی کاملاً تنها باشید، بایستی دور از دیگران

و در نقطه‌ای خلوت، مثلاً در حمام باشد. وقت کبد تا نور حمام ضعیف و ملایم باشد. اگر این نور زیاد درخشان باشد، حوله‌ای از کنار سرچشمه نور آویزان نماید تا از شدت آن بکاهد، و در عین حال روشنائی ضعیفی باقی بماند. يك نكته هشدار دهیم: وقت کبد حوله‌تان زیاد به چراغ لاس‌ بزدیک نباشد تا خدای ناکرده خانه‌تان را به آتش بکشاند، شما قرايست آتش‌سوزی مهلکی به‌بار بیاورید، فقط مایلید نور حمام‌تان را کمتر و ملایم‌تر نماید.

بعد از اتمام این کارها، لباس‌هاتان را از بدن درآورید و به آینه قدی که در حمام دارید (یا برای این خاطر نصب کرده‌اید) با دقت خیره شده و خود را نگاه کنید. سعی نکنید برای دقایقی چیزی ببینید، فقط کوشش نمایید آرامش خود را کماکان حفظ نموده و انبساط خاطر پیدا نمایید. سعی کنید يك پوشش و یا يك پرده تیره رنگ در عقب و در پشت سرتان آویخته باشید. این پارچه ترجیحاً بایستی به رنگ سیاه باشد، اگر رنگ سیاه دوست ندارید، پارچه‌ای به رنگ خاکی‌تری تیره باشد، بطوریکه زمینه‌ای بیرنگ و وحشی به‌دست بیاورید، یعنی زمینه‌ای که هیچ‌گونه تأثیری به رنگهای حالت تایتان نخواهد داشت.

دقایقی صبر کنید و با حالتی آرام و خونسود به آینه بنگرید. به سرتان نگاه کنید. آیا قادرید يك لکه مایل به آبی در اطراف شقیقه به‌هائیان ببینید؟ به اطراف بدن‌تان نگاه کنید، از بازوان گرفته تا کمربتان و یا نقطه‌ای دیگر را نگاه کنید. آیا می‌توانید يك نوع شعله متمایل به آبی رنگی مشاهده نمایید که عین شعله الکلی می‌باشد؟ بطور حتم شعله الکلی را در يك مقطع از عمرتان دیده‌اید و رنگ آن‌را به خاطر دارید: شعله‌آن

به آبی می‌زند و اکثراً در نوبت شعله‌ها، جرقه‌هایی به رنگ زرد وجود دارد. شعله اتریک هم به همین وضعیت است. هنگامی که فساد به‌دین آن شدید، نشان می‌دهد که سرگرم پشرفت عظیمی می‌باشید! ممکن است در نخستین بار و یا در دومین پاشتی سومین مرتبه هم موفق به‌دین آن نگردید، اما مایوس نشوید و این‌را در خاطر بیاورید که يك موزیسین هم در بعضی اوقات قادر نمی‌گردد نتایجی را که مایل است به‌دست بیاورد، از آن خود سازد و این کار را ممکن است یکبار، دوبار، سه بار اتمام دهد تا موفق به‌نوختن يك قسمت مخصوصاً دشوار قطعه موسیقی مورد نظرش می‌گردد.

نوازندگان موسیقی معمولاً آنقدر پایداری و مقاومت می‌کنند تا موفق می‌شوند، ششام بایستی همچون آنها رفتار کنید! یا همین، قادر به‌دین اتریک خواهید شد. با تمریناتی بازم بیشتر، قادر به‌دین حالت تابان خواهید گشت. اما بازم تکرار و تکرار می‌کنم:

اینگار با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد چنانچه بدن، بر حه و عاری از پوشش باشد.

اینطور پیش‌خود تصور نکنید که يك بدن برهنه، ممکن است باعث خجالتی و ناراحتی شما گردد، مگر نه آنکه می‌گویند: «پش‌تصویری از خدا است». پس چه عیبی دارد که این تصویر را بدون هیچ پوششی ببینید؟ این‌را به خاطر داشته باشید: برای شخصی که دارای افکار و اندیشه‌های پاک و دور از پلیدی است، همه چیز پاک و نساب جلوه‌گر خواهد شد، در این مورد به‌خصوص هم شما یا دارید. به‌اندازم برهنه خودتان می‌نگرید، یا به‌دین شخص دیگری که مختصر می‌پوش بدن این آزمایش، لباس از

فشار روحی می گردند در قسمت کف دستها عرق می کنند، گاهی هم در دوزیر بغل یا نقطه ای دیگر (مثل شکم یا تخنه کمر وغیره) در این آزمایش روانی، بجای عرق کردن، شما دچار این حالت خارش می شوید. تکرار می کنم این وضعیت، علامت بسیار خوب و مثبتی محسوب می شود. این نشان می دهد که شما دارید سعی و کوشش فراوانی از خود نشان می دهید و اینکه اگر اندکی آزمایش خود را بازایابید، بطور حتم «اتریک» و شاید هم «آلبان» را در برابر دیدگان حیرت زده ناز مشاهده خواهید کرد.

بسیاری از مردم قادر به دیدن هاله های تابان خود، بگونه ای دقیق و واضح نیستند، زیرا از طریق هاله های تابان خود سرگرم نگاه کردن به آینه مقابلشان هستند. آینه تا حدودی باعث بهم ریختن رنگها می شود و ضمناً منعکس یافته و دوباره به «آلبان» تابان بر می گردد و این متد را رنگهای برهم ریخته شده را به گونه ای نادرست به سمت خودتان باز می گرداند، بنابراین شخص بیننده تصور می کند دارای رنگهایی کورتر یا تیره تر از آبی است که واقعاً دارا می باشد. مایه ای در نظر مجسم سازید که در یک برکه عمیقی شنا می کنید و سرش را بالا گرفته و به گنگی می نگرید که در چند متری سطح برکه قرار دارد. آن مایه قادر به دیدن رنگها به مانند شما نخواهد بود. احتمالاً مایه بیچاره، آن گلی را به علاوه موج های کوچک روی سطح آب خواهد دید، تازه باز هم بستگی به وضعیت شفافیت آب در آن لحظه بخصوص دارد!

همان اندازه نیز شما می توانید دچار این مشکلات بشوید و عین آن مایه از اعماق هاله تابان خودتان به نگاه کردن بپردازید و تصویر منعکس شده را دوباره به درون هاله تابانان بر گردانید و به این ترتیب،

تن درآورده است و برای دلیل و هدفی ناب و اصیل تن به اینکار داده است. چنانچه شما دارای افکار و اندیشه هایی ناپاک و اهریمنی باشید هیچ چیز مشاهده نخواهید کرد؛ نه اتریک، نه هاله تابان، نه هیچ چیز و فقط چیزی را خواهید داد که از همان نخست به دنبالش بوده اید!

بنابراین همانا بهتر که به خودتان بنگرید و با بسدن خودتان این آزمایش را صورت بدهید. سعی کنید اثریک خود را ببینید. به وقت و موقع لازم، بی می برید که بالاخره قادر به دیدن آن هستید!

گاهی پیش می آید که شخصی به جستجوی مشاهده هاله تابان است و هیچ چیز نمی بیند و برعکس دچار خارش در کف دستان و پاها و یا حتی قسمت های دیگری از بدن خود می گردد. (این خارش بخصوص، حالت عصبی است و کاملاً با خارش های دیگری که تا به حال به آنها مبتلا شده اید، فرق دارد. هنگامی که این وضعیت رخ بدهد، مطمئن باشید که بزودی قادر به دیدن خواهید شد و در مسیر درست هستید.

این حالت ثابت می کند که شما خود مانع دیدن هاله تابانان هستید و دلیلش هم حالت فشار عصبی زیادی است که برائیل به دیدن، منحل شده اید! بایستی اندکی آرامش خود را بازایابید، و به اصطلاح، «سرعتان را کاهش بدهید و ترمز کنید!» اگر واقعاً انبساط خاطر پیدا کنید و فشار عصبی نان را از بین ببرید. به جای خاشوش و انقباضاتی شدید، موقت به دیدن اتریک، یا هاله تابان و یا هر دوی آنها خواهید شد.

این حالت خارش، در واقع تمرکز نیروی هاله تابان خودتان در وسط کف دستهایتان است.

هنگامی که بعضی از مردم دچار ترس و وحشت می شوند و با دچار

نمی‌دارد تا او را روی میلی بخواباند و او را هیپنوتیزم کند.

معمولاً چندین مرحله آشنایی و شناخت وجود خواهد داشت، و یک نوع رابطه دوستانه برقرار خواهند کرد (در شرایط منفی: حداقل به یک نوع تفاهم دوجانبه دست پیدا می‌کنند).

آن وقت شخص هیپنوتیزور ممکن است یکی دو حقه پیاده کند تا ببیند آیا شخص به هیپنوتیزم ساده و پایه‌ای عکس العمل و واکنش نشان خواهد داد یا نه.

بعد از سپری شدن در دو یا سه جلسه، هیپنوتیزور، شخص را کاملاً در یک حالت ترانس قرار می‌دهد به همین نسبت هم شما باید با آزمایش‌ها، دهنده‌تان کنار بیایید. قبل از هر چیز، زیاد به بدن شخص نگاه نکنید، اصلاً کوشش کنید هیچ توجهی به آن نشان ندهید و رفتاری طبیعی داشته باشید. طوری کنید که انگار شخص لباس بر تن دارد. سپس در جلسه دوم، شخص آزمایش دهنده حالت مطمئن‌تری پیدا خواهد کرد. در جلسه سوم می‌توانید دیگر به بدن شخص نگاه کنید و یا حداقل به خطوط و انحناهای آن نگرش داشته و ببینید آیا اثر آبی کمرنگه قیلا' ذکر شده را می‌بیند یا خیر.

آیا می‌توانید نوارهای رنگی را که در اطراف بدن می‌چرخند ببینید؟ آیا می‌توانید حلقه زرد رنگی ببینید؟ آیا قادرید یک بازی نور را که از بالای مرکز سر، بین فواره‌ای به پایین می‌ریزد و همچون گلی که بازمی‌شود، با رنگهای مختلف و متنوع مشاهده نمایید؟

این درس، درس کوتاهی بود. اما درمی‌یابیم اهمیت اساسی است اینک به شما پیشنهاد می‌شود اندکی صبر کنید تا کاملاً احساس راحتی و آسایش کنید. هیچ نوع نگرانی و ناسرراحتی در سرتان نداشته باشید، گرسنه‌تان هم

در اشیاء فروبروید. بهین خاطر است که ترجیح داده می‌شود برای نتایجی صحیح و دقیق به شخص دیگری خیره شوید (مثل فرزند یا کودک خردسالان...)

شخصی که قبول کرده است در این آزمایش شرکت جوید باید کاملاً راضی و راغب باشد و شخصاً داوطلب اینکار شده باشد. اگر این شخص تصمیم بگیرد با لباس بپوشد، کار شما سخت‌تر می‌شود، اما اگر قبول کند لباس از تن بیرون بیاورد، در برابر دیدگان شما بطور حتم معذب و عصبی خواهد بود. به این ترتیب، اثر یک شخص به درون کالبد داخل می‌گردد و هیچ چیز قابل رؤیت نمی‌شود. حالت ناپایان نیز به سهم خود، کوچک‌تر می‌شود و در خود جمع می‌گردد، و موجب تغییر دادن رنگهای خود می‌شود. برای یک تشخیص درست، احتیاج به تمرین زیاد است، اما مشکل اصلی و اولیه در مشاهده رنگها در همان مرحله‌های اول است، و زیاد مهم نیست که رنگهای مشاهده شده به وسیله شما، درست هستند یا نادرست. بهترین روش در این است که با شخص آزمایش دهنده شروع به صحبت کنید. صحبت‌هایی سطحی و روزمره، و تنها بصورتی باشد که شخص مورد نظر را، راحت و خوشتر نماید و به او ثابت نماید که هیچ اتفاق عجیبی روی نخواهد داد. به محض آنکه، شخص آزمایش دهنده آرام گیرد و از حالت معذبی بیرون بیاید، اثر یک او، ابعاد و اندازه طبیعی خود را باز خواهد یافت، و حتی حالت ناپایان نیز ناپایان خواهد شد تا در آن کیسه و پوشش بیرونی وابسته به معاله جای خود را اشغال نماید.

این کار از بسیاری جهات به هیپنوتیزم شباهت دارد. یک فرد هیپنوتیزور، بیمار یا فرد مورد نظرش را بی هیچ توضیح و صحبتی بر-

تست و در عین حال غذای زیادی هم نخورده‌اید که احساس پرخوری
نماید. اینک به حمام بروید و چنانچه مایلید حمامی کنید تا از تأثیرات
لباس‌پوشان پاکیزه شوید. بعد تمرین کنید تا حالت تابانان را مشاهده نمایید.
تنها به تمرین نیاز است و بس!

درس هشتم

در درس قبلی، ما بدن انسان را همچون هفت مرکز یا
مجموعه‌ای قرار دادیم که در اطرافش اتریک و حالت تابان قرار دارد. ما
از بدن شروع به حرکت کردیم و به جلو پیش رفتیم و از اتریک صحبت
کردیم، سپس وارد جزئیاتی در مورد حالت تابان یا رنگ‌های موجودش
شدیم و باز هم جلو تر رفتیم و به پوست خارجی که همه اینها را در بر می‌گیرد
رسیدیم. تمام این مطالب بی‌نهایت مهم می‌باشند و به شما توصیه می‌شود
مجدداً به درس قبلی بازگشت و آنها را از نو مطالعه نمایید، زیرا دوا این
درس فعلی و همینطور هم در درس بعدی (درس نه) من می‌خواهم زمینه
را طوری آماده سازم که شما بتوانید از کالبد جسمانی خود به راحتی
خارج شوید. تا زمانی که مسائل و مطالب مربوط به اتریک و حالت تابان و
همینطور هم ماهیت ساختمان بندی مولکولی بدن برایتان روشن نشده
باشد، اوضاع می‌تواند برایتان دشوار و پیچیده جلوه‌گر شوند.
بدن انسان، همانطور که قبلاً مشاهده کردیم، از تسودای از

«پروتوپلاسم» تشکیل شده است. پروتوپلاسم از توده‌ای مولکول تشکیل شده است که بر روی مقداری مشخص از حجم فضا پخش و گسترده شده و تقریباً به همان شکل کپکشان می‌ماند که یک حجم مخصوصی از فضا را اشغال نموده است. اینک ما باز هم به‌جمله می‌رویم، اما بدست برعکس، یعنی به داخل بر می‌گردیم و خود و از حالت تابان دور می‌نماییم، خود را از اثر یک دور می‌نماییم و داخل درون کالبد جسمانی می‌گردیم. بدن انسان تنها یک وسیله نقلیه است... یک «پوشش» و «پوشش» و «پوشش» و لباس بدل یک هنرپیشه و ایفاگری که دارد نقشی را بر روی صحنه تئاتر این جهان بازی می‌کند...

معمولاً ادعا می‌شود که دو شیئی مختلف و مجزا را نمی‌توان در یک فضا جای داد و آنها نمی‌توانند یک حجم مخصوصی از فضا را با هم اشغال نمایند. این ادعا تا حدودی صحت دارد، البته هنگامی که برای مثال از دو آجر صحبت می‌کنیم و یا از دو قطعه فلز حرف می‌زنیم... اما چنانچه دوشیئی، دارای یک ارتعاش متفاوت از یکدیگر باشند و یا آنکه فضای میان اتم‌ها و نوترون‌ها و پروتون‌هایشان به‌حد کافی پخش و گسترده باشد، در آن صورت شیئی دیگری قادر است همان فضا را اشغال نماید. ممکن است درک این موضوع برایتان سخت باشد، بنابراین بیاید و آنرا به گونه‌ای دیگر مورد بررسی قرار بدهید. اجازه بدهید دو نمونه به شما ارائه نمایم:

نقصت:

- ۱- اگر دو لیوان داشته باشید و هر دو آن لیوان‌ها را تا لبه‌شان مملو از آب کنید، متوجه خواهید شد که چنانچه مقداری، شن و ماسه
- ۲- Protoplasm ماده اصلی جسم سلولی هسته سلولی موجودات زنده.

به‌درون یکی از لیوان‌ها بریزید، آب داخل آن لیوان لبریز گشته و به پایین جاری خواهد شد. این نشانگر آن است که آب و شن، هر دو در آن واحد نمی‌توانند یک فضای مشابه و واحد را اشغال نمایند، بنابراین یکی از آنها بدست تسلیم دیگری شود. از آنجایی که شن سنگین‌تر از آب است، به ته لیوان آب فرو می‌رود و به این ترتیب باعث بالا رفتن سطح، در لیوان می‌شود، بطوریکه آب لبریز می‌گردد.

حال بیاید و به سراغ لیوان دوم برویم (که دقیقاً مطابق اندازه لیوان اولی پر شده است). اینک چنانچه قندی برداریم و آهسته آهسته آنرا در آب خیس نماییم، متوجه می‌شویم که قادریم تا حتی شش قاشق قند یا شکر در این لیوان بریزیم بدون آنکه آب از لیوان لبریز شود. اگر ما این کار را آهسته انجام بدهیم، شاهد ناپدید شدن شکر با قند مورد نظر می‌شویم. به گونه‌ای واضح‌تر: قند یا شکر مزبور آب می‌شود و در لیوان حل می‌گردد. هنگامی که حل می‌گردد، مولکول‌هایش فضای را میان مولکول‌های آب اشغال می‌کنند و به این ترتیب دیگر هیچ فضای اضافی را اشغال نمی‌کنند. تنها در هنگامی که تمام فضای موجود میان مولکول‌های آب پرمی‌گردد (به وسیله مولکول‌های شکر) بقیه شکر و با قند اضافی در ته لیوان جمع می‌شود و نهایتاً موجب لبریز شدن آب از لیوان می‌گردد. در این آزمایش، ما این مفرد را بدست آوردیم که دوشیئی مختلف و مجزا قادرند یک فضا را اشغال نمایند.

بیاید و نمونه دوم را ملاحظه نمایید:

بیاید به مثقالهٔ شمسی نگاهی بیندازیم. این نیز يك شبی محسوب می‌شود، يك ماهیت، يك «چیز». مولکول‌ها و اتم‌هایی وجود دارد که ما نام دنیا و جهان‌ها را به آنها داده‌ایم و در فضا مشغول به حرکت هستند. اگر راست باشد که دوشی نمی‌توانند يك فضای واحد را اشغال نمایند، بنابراین ما نمی‌توانیم موشکی از زمین به فضا بفرستیم! به‌طور عمده موجودات دیگری، از يك کهکشان دیگر نمی‌توانند به این کهکشان ما داخل شوند، زیرا اگر داخل می‌گشتند، باعث اشغال فضای ما می‌شدند. بنابراین، تحت شرایط مناسب، به‌راستی امکان‌پذیر است که دوشی، يك فضای مشابه و واحد را اشغال کنند.

بدان انسان که از مولکول‌هایی که دارای يك مقدار فضای مشخصی میان اتم‌ها می‌باشند، تشکیل شده است که باز مجدداً بدن‌ها و کالبد‌های دیگری را در خود جای داده است: کالبد‌های روحی و بدون نقطه‌های اتکالی که ما نام «کالبد‌های سماوی» را به آنها داده‌ایم. این کالبد‌های نازک و حساس، دقیقاً از لحاظ ترکیب، شبیه کالبد جسمانی هستند؛ یعنی از مولکول تشکیل شده‌اند. اما درست به همان شکل که زمین با سرب یا چوب از يك سری ترتیبات و ساختمان‌بندی‌های بخصوص مولکولی ساخته شده‌اند. (مولکول‌هایی با تراکم و غلظتی بخصوص و مشخص): این کالبد‌های روحی، برعکس دارای مولکول‌های کمتر و گسترده‌تری از یکدیگر می‌باشند. به این ترتیب، برای يك کالبد روحی، خیلی ممکن و راحت است که دقیقاً بر روی کالبد جسمانی قرار گرفته و وابسته و تماسی بسیار نزدیک و عضویتی ایجاد نماید، در حالی که هیچک فضای اشغال

شده به وسیلهٔ دیگری را بر نکرده و بخود اختصاص نمی‌دهد.

کالبد سماوی و کالبد جسمانی به وسیلهٔ «هندس‌مین» بسبب یکدیگر وابسته و متصل می‌باشند. این‌ها از توده‌ای مولکولی که با سرعتی بی‌نهایت شدید مرتعش می‌شوند، تشکیل گشته است. این بند همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، به بند ناف شباهت دارد که مادر را به فرزند متصل می‌سازد. در مادری، تحرکات، احساسات، واکنش‌های مختلف و بالاخره تغذیه و غذا از او به جانب طفل هنوز زنده نشده جریان پیدا می‌کند. هنگامی که طفل بدنیا می‌آید و بند ناف بریده می‌شود، نوزاد در دنیا و جهانی که «فیلا» می‌شناخته است، «می‌میرد» و بدنای دیگری زاده می‌شود. یعنی در واقع يك ماهیت و وجود جداگانه‌ای می‌شود، يك حیات و زندگی مستقل می‌شود در حالیکه دیگر جزو قسمتی از مادر محسوب نمی‌شود، به همین دلیل است که «می‌میرد» یعنی به عنوان قسمتی از مادر به این صورت درمی‌آید و سپس حیات و زندگی مخصوص بخود را اختیار می‌کند.

بند سیمین هم باطن رفیع را به کالبد جسمانی مرتبط می‌سازد. احساسات و تأثیراتی از این سو، به آنسو ارسال می‌شود. این وضعیت در تمام لحظات و دقائق حیات و موجودیت کالبد جسمانی ادامه خواهد داشت. تأثیرات مختلف، دستورات، فرامین و در بعضی از مواقع مانده‌های معنوی و روحانی از جانب باطن رفیع بجانب کالبد جسمانی سرازیر می‌گردد. هنگامی که مرتکب صورت می‌گیرد، بند سیمین پاره می‌گردد و کالبد جسمانی، همچون يك دست لباس چروکیده شده و بی‌اهمیت در زمین باقی می‌ماند، حال آنکه روح به‌سیر و پیشروی خود ادامه می‌دهد.

می‌رود. مغز، پیام‌هایی را از سوری باطن رقیع می‌گیرد و دستورات آنرا به يك سری فعالیت‌های شیمیایی و یا فیزیکی تغییر شکل می‌دهد و کاری می‌کند تا این وسیله نقلیه، (یا کالبد جسمانی) زنده بماند، ضمناً باعث می‌شود تا عضلات و ماهیچه‌ها بکار بیفتند، باعث می‌شود تا يك سری مراحل ذهنی پیش برده شود و در عین حال، پیام‌ها و احساسات تجربیاتی را که در روی زمین، به وسیله کالبد فیزیکی گذرانده شده و آزمایش گردیده، به سمت باطن رقیع رله و یا ارسال می‌نماید.

با گریز از محدودیت‌های کالبد، دست‌میل‌راننده‌ای که اتومبیلش را موقتاً رها می‌کند، انسان می‌تواند موفق به دیدار دنیای ارواح گردیده، دروس آموخته شده‌اش را ارزشیابی نماید، درحالی که کهکشان در کالبد پوستی و گوشتی فیزیکی خود قرار دارد. اما در اینجا بحث و موضوع صحبت‌ها در مورد کالبد فیزیکی و سمای، با توضیحات کوهانی از باطن رقیع می‌باشد، ما پیشتر از کالبد سمای صحبت خواهیم کرد زیرا انسان در حین آنکه در کالبد فیزیکی خود قرار دارد، قادر است در یک چشم برهم زدن به نقاط دوردستی به مسافرت بر دازد و در آنها ظاهر شود و حضور بهم رساند. انسان قادر است، در هر زمان، به هر کجا که مایل است برود و حتی موفق به دیدن دوستان و آشنایان و افراد خانواده‌اش شود.

با تعریف، مرد وزن (فرق نمی‌کند) می‌تواند به شهرهای بزرگ جهان رفته و به کتابخانه‌های مشهور عالم سر بزنند. این کار با تمرین، بسیار سهل و آسان است و مثلاً رفتن به هر کتابخانه‌ای و نگاه انداختن به هر کتاب و یا صفحه‌ای از یک کتاب امری ساده خواهد بود. اکثر مردم عقیده دارند قادر به ترک کالبد‌های خود نیستند، زیرا در دنیای غرب اینطور بر نامه‌ریزی

در این کتاب فرصتی برای توضیحات بیشتر در این زمینه نیست، اما بایستی بهر حال اعلام شود که انواع یشماری از کالبد‌های روحی وجود دارد. در حال حاضر ما به کالبد جسمانی و «کالبد سمای» می‌پردازیم. در کلیه اشکال فعلی تکاملان، روی گرفته سه کالبد متفاوت و جداگانه وجود دارد، که هر یک از آنها، به وسیله يك بندسپین، به دیگری مرتبط و وابسته می‌باشد. اما فعلاً در حال حاضر، بیشتر نقطه توجه‌مان به مسافرت سمای و مطالبی است که بطرز بسیار نزدیک و شدیدی با سطح سمای و مربوط می‌باشند.

بنابر این انسان، روحی است که برای مدت موقتی در کالبدی از جسم و گوشت و پوست و استخوان قرار گرفته است. چرا؟ به این دلیل که دروس و آموزش‌هایی دریافت نماید و از يك سری تجربیات عبور کند. تجربیاتی که بدون داشتن و اشتغال کالبدی جسمانی، برای يك روح امکان‌پذیر و قابل اجرا نموده است. انسان، یا کالبد جسمانی انسان، وسیله نقلیه‌ای است که به وسیله باطن رقیع به جلو رانده و به حرکت درمی‌آید. بعضی‌ها ترجیح می‌دهند از واژه «جان» یا «ذات» استفاده نمایند، اما من از لغت «باطن رقیع» استفاده می‌کنم زیرا لغت مناسبتی محسوب می‌شود، و اساساً «جان» يك موضوع بحث دیگری است که به يك قلمروی بازم و بالاتری تعلق و وابستگی دارد.

بنابر این باطن رقیع، نگهبان و کنترل کننده و دراننده بدن ما است. مغز آدمی هم، ایستگاه رله محسوب می‌شود، با چنانچه توضیحات بیشتری بخواهید يك دستگاه تلفنی یا يك کارخانه کاملاً اتوماتیک بشمار

شده‌اند، و یاد گرفته‌اند که به هیچ چیز احساسی باور نداشته باشند و برای داشتن باور، هر چیزی را با دقت مطالعه نمایند و در مورد آن به بحث و گفتگو و پیدا کردن مدارکی ملموس بپردازند، حال آنکه تمام اینکارها بی فایده و بی بهره است...

کودکان بهین و پریان و اینگونه موجودات اعتقاد دارند. به راستی هم این گونه چیزها وجود خارجی دارند! تنها کسانی مثل من که می‌توانند با آنها صحبت کنند و آنها را ببینند به این موضوع اعتقاد دارند. ما نام آنها را ارواح طلیعه گذاشته‌ایم. کودکان بسیار خردسال معمولاً دارای دوستانی هستند که ما به آنها «هم بازی‌های خیالی» می‌گوییم. از نگاه نظر بزرگسالان، کودکان درجهانی تخیلی زندگی می‌کنند و با دوستانی که به وسیله بزرگسالانی دیرباور و بدبین، غیر قابل رؤیت می‌باشند، به بحث و گفتگو می‌پردازند. اما خود کودک به خوبی می‌داند که این دوستان به راستی وجود دارند.

بارش‌ندریچی کودک والدین شروع به مسخره کردن و یادست‌خوش عصبانیت می‌شوند و این به اصطلاح «وقه تخیلات شدید» طفل را محکوم می‌کنند. یعنی درست والدینی که خود نیز دارای دوران طفولیتی بوده‌اند، و اینک فراموش کرده‌اند والدین خودشان چگونه رفتاری با آنها داشته‌اند، گاهی از اوقات همین والدین، در دوران کودکی خود، بدلیل داشتن «وقه تخیلات خیلی قوی» و با داشتن «تمایلاتی برای دروغ‌گویی» مورد تنبیه و مجازات قرار گرفته‌اند... و نهایتاً همان طفل خردسالی که امروز بزرگ پدر یا مادر مبدل گشته است، از قسط تلفین و افاقا مصنوعی به خود که یک همچون موجوداتی وجود نداشته‌اند، بنوبه خویش قس‌رزند یا

فرزندان خود را از دیدن یا بازی با این ارواح طلیعه «منع» می‌کنند و به گفته‌های فرزندان خود واقعی نمی‌نهند و آنها را از ادامه دادن به این رویه، مأیوس می‌سازند...

در اینجا ما بایم با تحکیم و حالتی قاطعانه اعلام کنیم که مردم مشرق زمین و مردم کشورایرسلند، بهتر از دیگران، از اینگونه مطالب سرورشته دارند: و اقاماً، و حقیقتاً ارواح طلیعه وجود دارند! مهم نیست نام آنها را چه می‌گذاریم (جن، پری، کوتوله، غیره...) مهم نیست نام اصلی آنها چیست، آنها وجود خارجی دارند. آنها کارهای خوب و مثبتی انجام می‌دهند، و انسان، در اوج نسادانی و جهل خود، و در کمال تکبر و غرور و جنود اینگونه موجودات را نمی‌بیند. به این تشریب خود را از یک منبع اطلاعات گرانها و خارق‌العاده محروم می‌سازد، زیرا ارواح طلیعه تنها به اشخاصی کمک و یاری می‌کنند که آنها را دوست داشته باشند، و به آن دسته از اشخاصی محبت و یاری می‌کنند که به آنها اعتقاد داشته باشند. هیچ محدودیتی برای دانش و آگاهی باطن رفیع وجود ندارد. اما محدودیت‌های بسیار واقعی و حقیقی در قابلیت‌های بدن فیزیکی وجود دارد تقریباً همه انسانها، در هنگام خواب، کالبد جسمانی خود را ترک می‌کنند. هنگامی که از خواب بیدار می‌شوند اظهار می‌دارند که خوابی دیده‌اند... زیرا در این مورد نیز به انسانها آموخته و تلقین شده است که باور کنند این زندگی زمینی تنها زندگی با ارزش و مهم تلقی می‌شود، به آنها آموخته شده است که در هنگام خواب به مسیر و سفر نمی‌پردازند. بنابراین، این تجربیات خارق‌العاده و دلچسب را در چارچوبی منطقی بنام خواب و رؤیا جای می‌دهند.

اوانه بنده...

شما می توانید همیشه، تکرار می کنم همیشه: به کالبد فیزیکی خود مراجعت نمایید: درست مثل هر روز صبح که از خواب بیدار می شوید. تنها چیزی که باید از آن ترسید این است که یک وقت دچار ترس نشوید ترس تنها چیزی است که می تواند باعث پیدایش هر نوع خطری گردد. ما همه می دانیم و به خوبی واقفیم که چیزهایی که از آنها ترس و وحشت داریم، بندرت پیش می آیند!

بعد از ترس، تنها چیز دیگری که می تواند مانع کار شما شود، فکر و اندیشه است: زیرا فکر یا «منطق» يك مشکل واقعی محسوب می شود. این دو (فکر و منطق) می توانند مانع صعود شما از کوههای بلند و مرتفع گردند. منطق به ما می گوید که يك لغزش ساده، باعث پرت شدن ما از کوه، و ننگه شدن شدن بدنامان به هزاران قطعه می شود. بنابراین از بروز هر گونه فکر و منطقی بایستی جداً پرهیز نمایید.

مناصفانه هر دو آنها دارای ناهمایی اند، و به اصطلاح «گولزنک» هستند. فکر، اندیشه! آیا تا بحال راجع به فکر و اندیشه، فکر کرده اید؟ اندیشه چیست؟ از کجا فکری کنید؟ آیا از قسمت بالای سر تا فکری می کنید یا نکند از قسمت عقب سر تا می اندیشید؟ آیا در میان ابرو و انسان فکری کنید؟ یا نکند در گوشه ایان فکری کنید؟ آیا وقتی که چشمانتان را می بندید، دست از فکر کردن بر می دارید؟

خیر! فکر شما در آنجایی است که خودتان به آن نقطه تمرکز پیدا می کنید به هر چیزی که متمرکز شوید، همانجا فکری کنید. این واقعیت ساده و اولیه می تواند به شما در خارج شدن از کالبد جسمانی تان کمک کرده و شما

خیلی از اشخاص که «ساور» دارند، می توانند کالبد خود را ترک کرده، می توانند با سرعت به نقاطی دور دست به سیر و سفر بپردازند و ساعتها بعد، با آگاهی و اطلاع کامل و دقیقی از تمام کارهایی که انجام داده اند، به کالبد خود مراجعت نمایند. آنها خاطرات دقیقی از تمام چیزهایی که دیده اند، و تجربه نموده اند، در مغز خود دارند. تقریباً همه کس می تواند کالبد خود را ترک کند و به «سفر سواوی» برود، اما لازم است یا در میان یا در آنکه به راستی قادر به انجام همچون کاری می باشند. اصلاً لازم نیست شخصی افکاری یا باورانه از خود بیرون دهد، و عقیده بر این داشته باشد که «از عهدۀ يك همچون کاری بر نخواهد آمد. در واقع، «سافر سواوی» يك کار سهل و بسیار راحتی می تواند باشد، البته پس از آنکه قبل از هر چیز ترس و وحشت را از خود دور کردید.

ترس، تنها دترمز اصلی برای مانع شدن به این کار محسوب می شود. اکثر مردم بایستی این ترس غریزی را از خود دور نمایند که تسول کالبد جسمانی برابر است با مژدن. بعضی از مردم شدیداً وحشت دارند که چنانچه کالبد خود را ترک کنند، ممکن است دیگر نتوانند به آن بازگردند، و یا آنکه ماهیت یا چیز دیگری، کالبد جسمانی آنها را اشغال خواهد کرد. این کار کاملاً «و عملاً» غیر ممکن محسوب می شود، مگر آنکه شخص، از فرط ترس و وحشت: «در دروازه» را بگشاید... شخصی که از چیزی نترسد، هرگز نمی تواند چیزی بر سرش بیاید، زیرا «کلا» هیچ «اتفاقی» برایش رخ نخواهد داد. بند سیمین هم در طول «سفر سواوی» پاره و یا «کشیده» نمی شود. شما هیچ موجودی نمی تواند داخل کالبد جسمانی گردد، مگر شخصی با ترس و وحشت خود، «دعوتی» مشخص و دقیق

را به‌دنبای «سماوی» برد. می‌تواند به‌شما کمک کند کالبد سماوی‌تان، همچون نسیمی آزاد، به‌هرسو برود. در این مورد به‌خوبی «بیتبشید». این درس را از اول بخوانید و به‌فکر و اندیشه، فکر کنید. فکر کنید تا بحال چندین مرتبه افکار و اندیشه‌های مختلف و پیش‌پا، شما را از انجم بسیاری از کارها واداشته است، زیرا شما به‌انواع و اقسام سد راهها و مشکلات فکر کرده بودید! شما به‌انواع ترس‌ها و چیزهای وحشتناک غیر قابل ذکره فکر کرده بودید! برای مثال شما ممکن است به‌تنهایی در هنگام نیمه‌شب، در خانه‌ای قدیمی حضور بهم رسانده و صدای زوزه باد را شنیده ناگهان به‌فکر انواع و اقسام دزدان و سارقین افتاده باشید. ممکن است تصور نموده باشید در پشت پرده‌های اتاق، شخصی خود را پنهان نموده و آماده حمله کردن به‌شما بنوده است. به‌این گونه موارد، فکرو اندیشه به‌راستی آسیب دهنده و مضر می‌باشند. پس باز هم کمی بیشتر به‌فکر و اندیشه، فکر کنید.

نمونه‌ای دیگر: شما از درد دندان زنج می‌برید و با بی‌بی تمام پدیدن یک دندان‌پزشک می‌روید. پزشک به‌شما اعلام می‌کند که بایستی دندان‌تان را بکشند، می‌ترسید مباد باعث درد شما بشود.

شما در روی صندلی مخصوص جراحی می‌نشینید و با حالتی وحشت‌زده منتظر می‌مانید. به‌محض آنکه دندان‌پزشک، آمپول بیحسی را برمی‌دارد تا در لثه‌تان فرو کند، شما ناخود آگاه خود را جمع می‌کنید و شکلی درمی‌آورید، شاید حتی رنگ از رویان برداشته و هیچ‌تریدی ندارید که درد‌تان خواهد آمد، مطمئن هستید که فرو رفتن سوزن آمپول را در لثه‌تان احساس خواهید کرد، به‌هم آن آچار و حثت آوو طبیب در

دهانتان خواهد رفت و دندان‌تان در میان خون و درد و ناراحتی بیرون خواهد آمد. شاید بیم دارید از شدت درد آن، از هوش بروید، بنابراین بر آتش ترس‌تان، روغن می‌پاشید و کاری می‌کنید که درد دندان‌تان بیشتر می‌شود و با فکرو اندیشه بیشتر و با تمرکز دادن کامل قدرت فکری‌تان روی دندان بیمار، این کار را علناً انجام می‌دهید!

تمام نیرو و انرژی شما صرف درد انداختن بیشتر دندان‌تان خواهد شد، اما هنگامی که بی‌هیچ هدف و نیی به‌فکر و اندیشه می‌پردازید، در آن صورت فکر شما در کجا خواهد بود... در سران؟ از کجایی دانید؟ آیا قادر به فکر‌تان را در آن نقطه علناً احساس کنید؟ فکر در همانجایی هست که شما تمرکز می‌کنید. فکر در وجود شما قرار دارد، آنهم فقط به‌این خاطر که دارید به‌خودتان می‌اندیشید و برای اینکه فکر می‌کنید، فکر و اندیشه شما بایستی در درون وجود شما باشند. فکر در هر کجایی که شما خودتان بخوانید آنرا قرار دهید. فکر در همان نقطه‌ای قرار دارد که شما خودتان آنرا به‌آنجا هدایت و راضی می‌کنید.

بیاید و مجدداً به‌علا: «فکرو اندیشه در همان محلی است که شما تمرکز می‌کنید» بپردازیم. در اوج یک نبرد و جنگ شدید، بازها دیده شده است مردانی مورد تیراندازی گلوله و یا ضربات شمشیر قرار گرفته و هیچ‌گونه دردی را احساس نکرده‌اند. آنها ممکن است حتی برای مدتی تفهیده باشند که مجروح و زخمی شده‌اند. تنها هنگامی که فرصت اندیشیدن یافته‌اند، احساس درد و ناراحتی پیدا کرده و با شاید از شدت تعجب و درد، از هوش رفته‌اند! اما فکر، اندیشه، منطق، ترس، تنها ترمزهایی هستند که باعث کاهش دادن تکامل روحانی و معنوی می‌باشند.

آنها تنها يك سری جبرهای ضعیف ماشینی است که دارد از کار باز می ایستد و موجب بهم ریخته شدن دستورات باطن رفیع می گردند.

انسان هنگامی که اسیر و در بند ترس ها و محدودیت های جاهلانه و ابلهانه اش نباشد، می تواند تقریباً يك نوع انسان «افرق بشری یا يك «سوپرمن» با قدرت های عظیمی باشد که هم از نقطه نظر جسمانی و عقلانی در وضعیت عالی هستند، هم از نقطه نظر ذهنی و فکری.

اینهم يك نمونه و مثال دیگر: بهرشد خجالتی و ضعیف یا يك بدن کاملاً نیرومند و عضلانی که موجب حیرت همگانی است، از کنار پیاده رو به خیابانی با ترافیک عظیم و شلوغی الرماشین ها داخل می شود. افکار و اندیشه های این مرد در صبر و سفر است: مثلاً حواسش به کارهایش است و یا آنکه می اندیشد با رسیدن به خانه، همسرش در چه حالت و روحه ای خواهد بود.

شاید حتی مشغول فکر کردن به قسط های پرداخت نشده اش می باشد! يك صدای ناگهانی از يك ماشین که با سرعت به جلو پیش می آید شنیده می شود و این مرد بدون هیچ فکر و اندیشه ای، به عقب و پیاده رو می جهد، او این کار را با چنان پرشی سریع به عقب انجام می دهد که قاعدتاً برای حتی يك ورزشکار نیز می تواند، عملی غیر ممکن محسوب شود! اگر این مرد به وسیله مراحل فکری، متوقف می گشت، بدون شك به سرعت قادر به نجات دادن خود نمی گشت و ماشین هم با او برخورد نموده بود. فقدان فکر و اندیشه باعث گشت تا باطن رفیع «میشه مراقب نگهبان، عضلات بدن آن مرد را تقویت نموده و با يك سری مواد ضد بیایی مثل «آدرنالین» باعث گردد تا شخص جهشی چنان بلند به عقب براند که

ماورای قابلیت و امکانات و توانایی طبیعی و عادی او محسوب می شد و او را وادار به يك فعالیتی سریع نماید که معمولاً مافوق سرعت فکر و اندیشه خود آگاهانه می باشد.

انسان در دنیا و جهان غرب اینطور آموخته است که فکر و اندیشه: بشر را از حیوانات تمایز می دهد، اما افکار غیر قابل کنترل باعث می شوند تا انسان در صبر و سفر صماوی از بسیاری از حیوانات پایین تر قرار بگیرد! تقریباً همه قبول دارند که گر بهر قادر به دیدن چیزهایی هستند که انسانها توانایی دیدن آنها را ندارند. اکثر مردم تجربیاتی با حیوانات خانگی خود داشته اند: یعنی شاهد نگاه کردن حیوانات خود به يك «شیخ» یا «روح» بوده اند و یا تجربه کرده اند که این حیوانات، پیش از وقوع حادثه ای، مدتها زودتر از انسانها، از آن اطلاع یافته بودند. حیوانات، از يك سیستم دروش متفاوتی از «منطق» و فکر و اندیشه استفاده می کنند. پس ما نیز باید از عهده اینگونه کارها بر بیایم!

با این وجود، قبل از هر چیز، ما بایستی بتوانیم بر افکار و اندیشه هایمان کنترل پیدا نماییم. بایستی بتوانیم تمام آن افکار بی دلیل و بی بهره و بی پایه را که دائماً با حالتی موزیانه به ذهنمان نفوذ می کنند، از خود رانده و بر آنها فاتح بشویم. در نقطه ای راحت و آسوده بنشینند و کاملاً آرامش خود را باز یابید. دقت کنید کمی مزاحمتان نشود.

چنانچه دست داشته باشید می توانید چراغ اتاق را خاموش کنید، زیرا نور و روشنایی، در يك همچون موقعیتی، می تواند به عنوان مانع وسه را می محسوب شود. برای دقایقی چند بی هدف بنشینید و فقط به افکار تان بپردازید. به اندیشه ها تان نظری بیفکنید و مشاهده نمایید

چگونه می‌توانند با طرافت تمام به‌خمسیر خود آگاه شما نفوذ یافته ورخنه نمایند. هر يك از آنها مایلند بگونه‌ای توجه و دقت شما را بخود معطوف نمایند؛ آن‌ها دعوا و جروبحث با آن‌ها در اداره، آن صورت حساب‌های پرداخت نشده، گرانی زندگی، وضعیت جهانی، مطالبی که خیلی مایلند به‌کارفرمایان بگویند (دومورد اخلاق و شخصیت ناپسند و ناهنجارش) و غیره...!

تصور کنید دویك اتاق كلملاً تاریك، در سالای يك آسمان خراش نشسته‌اید. دوبرابر دیدگان، يك تصویر بزرگی از پنجره قرار دارد که به‌وسیله يك كركرة سیاه پوشیده بسته شده است. كركره‌ای که دارای هیچگونه زمینه و یا چیزی که بتواند حواس شما را پرت کند، نیست. به آن كركره خیره شده و به آن تمرکز کنید. قبل از هر چیز دقت کنید هیچ فکر و خیالی از‌خمسیر خود آگاه شما عبور نمی‌کند (که درواقع همان كركرة سیاه رنگه محسوب می‌شود) چنانچه اندیشه‌هایی نمایل به‌این دارند که مزاحم شما شوند؛ آنها را به‌عقب برانید و به‌لبه كركره نزدیک سازید. شما به‌راحتی قادر به‌اینکار هستید. تنها نیاز به‌کمی تمرین دارید و پس برای دقایقی چند، افکار و اندیشه‌هایتان سعی خواهند کرد از لبه آن كركرة سیاه، مجدداً بپروند نفوذ یابند، اما شما بایستی آنها را با فشار و قدرت زیادی به‌عقب برانید تا از آنجا بروند. سپس دوباره به آن كركره خیره شده و متمرکز گردید. به‌خود دستور بدهید آنها را به‌کنار زده بطوریکه موفق به‌دیدن تمام چیزهایی که در ماورای آن كركره قرار دارند و هستند، نظری بیندازید.

مجدداً. درحین خیره شدن به آن كركرة سیاه رنگه خیالی، متوجه

می‌شوید که انواع و اقسام افکار و اندیشه‌های عجیب و غریب، سعی در داخل شدن به‌محدوده فکرتان را دارند. آنها کوشش دارند راهی برای نفوذ باز کرده تا توجه شما را بخود جلب نمایند. آنها را به‌عقب برانید، آنها را با کوشش و سعی خود آگاهانه‌ای، به‌عقب برانید.

اجازه ندهید این افکار و اندیشه‌ها نفوذ کرده و به‌غرض‌ها راه یابند (بله خوب می‌دانم که این جمله را قبلاً هم گفته‌ام، اما من سعی دارم این نکته مهم و پراهمیت را کاملاً در سرتان داخل کنم!)

هنگامی که موفق شدید برای مدتی کوتاه، ذهن‌های از هر اندیشه و فکر و خیال داشته باشید، متوجه می‌شوید که يك صدایی بگوشانتان می‌خورد: درست مثل يك تکه نسخه دستنویس غلطی و قدیمی که پاره می‌شود. آنوقت قادر خواهید شد از این جهان معدولی و ساده زمینی فراتر رفته، و به‌جهانی با سطح و بُعد متفاوتی داخل گردید. جهانی که زمان و فاصله، دارای مفهومی کاملاً تازه و جدید می‌باشند. با تمرین اینکار و به‌انجام دادن آموزش‌های این درس، متوجه خواهید شد که بخوبی قادر هستید بر افکار و اندیشه‌هایتان کنترل پیدا کرده و بر آنها مسلط شوید. یعنی درست همانگونه که استادان و حکما قادر به‌اینکار می‌باشند.

اینکار را آزمایش کنید، تمرین نمایید، زیرا اگر واقعاً می‌خواهید پیشرفت نمایید، بایستی مدام تمرین کنید و تمرین کنید تا آنکه بر افکار و اندیشه‌های پیبوده و سرسری فائق شوید.

درس نهم

در درس قبلی، ما مراحل به پایان رساندن به اندیشه و فکر پرداختیم
 من گفتم: اندیشه و فکر در همان نقطه‌ای است که شما می‌خواهید باشد. «
 این يك فرمولی است که برآستی می‌تواند در خارج شدن ما از کالبد
 جسمانی‌مان کمک کند و عملیات و سیر و سفر مساوی را به مرحله اجرا
 دریاورد. بیاید و این مطلب را از نو تکرار کنیم.

افکار و اندیشه‌ها درست در نقطه‌ای حضور دارند که شما می‌خواهید
 باشد. و چنانچه خواهان آن باشید: در خارج از وجود شما می‌توانند
 باشند. بیاید تا کمی تمرین کنیم.

برای انجام این تمرین لازم است گاهی گملاً تنها و دور از جمعیت
 باشید. در محلی که حواستان به هیچ وجه پرت نشود. شما می‌خواهید
 سعی نمایید از کالبد خود بیرون بیاید. پس بایستی تنها باشید، آرام و
 آسوده خاطر باشید. برای این کار پیشنهاد می‌شود در نقطه‌ای دراز بکشید
 (ترجیحاً بر روی يك تخت). دقت کنید هیچکس مزاحم شما نشود تا

موجب خراب شدن آزمایشان نگردد. هنگامی که درست و حسابی، در روی تخت جای گرفتید، آهسته شروع به تنفس نمایید و به این آزمایش بیندیشید: سپس به نقطه‌ای در مقابل خود که در حدود شش فوت از شما فاصله دارد متمرکز شوید، چشمانتان را ببندید. تمرکز نمایید، و بخود دستور بدهید که بیندیشد: شما (شای واقعی، شمای وسمای) دارید بدنتان را از يك فاصله شش فوتی می‌نگرید. بیندیشید! تمرین کنید! خود را وادار به تمرکز کنید.

سپس با تمرین، ناگهان يك شوكه‌الکتریکی نامحسوس را تجربه خواهید کرد، و آنوقت است که بدن خودتان را با جسمانی بسته، در فاصله شش فوتی خود مشاهده خواهید کرد.

در اول، به تلاش و زحمت زیادی نیاز است تا به این نتیجه برسید. ممکن است احساس کنید درون يك بالون لاستیکی عظیمی فرار دارید، و دائماً در حال فشار آوردن به آن می‌باشید. شما فشار می‌آورید و مدام کوشش می‌کنید و با تلاشی عظیم فشار می‌آورید، اما ظاهراً هیچ چیز روی نمی‌دهد.

بعد تقریباً نزدیک است که صورت بپذیرد، و بالاخره در پایان ناگهان، شما از میان این بالون به بیرون می‌روید، و يك احساس عجیبی خواهید کرد. در واقع این حالت به صدای پاره شدن شباهت دارد که در هنگام سوراخ شدن يك توبه لاستیکی بهنگام رخ می‌دهد. هیچ نگران نشوید، اصلاً دچار ترمی و وحشت نشوید، زیرا چنانچه عاری از هرگونه ترس و هراسی باقی می‌مانید، همین طور به جلو تروجو ترو خواهید رفت و ۱- تقریباً در حدود يك متر و هشتاد سانتی متر. م.

دیگر هرگز دچار هیچگونه مشکلی در دفعات بعدی نخواهید گشت. اما چنانچه دچار ترمی و وحشت بشوید، با حالتی ناگهانی و شدید، دوباره به درون کالبد فیزیکی برو خواهید گشت، و آنوقت مجبورید تمام این کارها را از اول، و در يك روز دیگر، آغاز کنید. چنانچه با شدت به بیرون بدنتان برگشتید، دیگر لازم نیست برای آنروز، دست به این آزمایش بزنید، زیرا بندرت پیش می‌آید که در این کار موفق شوید.

قبل از هر چیز به خواب و استراحت نیاز خواهید داشت.

اینک بیاید کمی جلوتر برویم، و فرض بگیریم که شما موفق شده‌اید با این روش بسیار ساده و راحت، از کالبد جسمانی‌تان خارج شوید. بیاید فرض کنیم شما در نقطه‌ای، در نزد يك کالبد جسمانی‌تان ایستاده و دارید به آن می‌نگرید و از خود سؤال می‌کنید چه عمل بعدی انجام دهید. سعی کنید نگاهی به کالبد فیزیکی‌تان ننندازید، زیرا بعد از این آزمایش، بسارها و بسارها شاهد آن خواهید بود! به جای نگاه کردن این کار را انجام دهید:

سعی کنید همچون يك حباب صابون، شروع به شناور شدن در دراتفاق نمایید، زیرا اینک حتی وزنتان با يك حباب صابون نیز برابر نیست! شما دیگر نمی‌توانید بفیند و بسا خود را مجروح سازید. اجازه بدهید کالبد فیزیکی‌تان در کمال آسایش و آرامش به استراحت بپردازد. طبعاً، قبل از آنکه کالبد سماوی‌تان را از آن پوشش جسمانی‌تان رهایی داده باشید، بایستی به این موضوع رسیدگی کرده باشید. بایستی از همان اول دقت کنید که کالبد جسمانی‌تان در کمال راحتی و آسایش قرار دارد، و اگر نه ممکن است در هنگام مراجعت به بدنتان، کشف کنید که گردن‌تان و قولنج

می شود... بدنی که هیچ را کشی به دستورات و فرامین معنوی و روحانی نشان نمی دهد... خیر! در سفر سمای، جای ترمس وجود ندارد، ترمس و هراس در آنجا کاملاً ناشناخته می باشد.

اینک می خواهم دستورات لازم برای انجام «سفر سمای» را با جملاتی تقریباً متفاوت بیان دهم؛ شما در روی تختی دراز کشیده اید، از قبل باید توجهات لازم را در مورد راحتی بدنتان انجام داده باشید و احتیاط کنید که تمام قسمت های مختلف بدن را راحت و آسوده است. مواظب باشید هیچ وسیله نوک تیز در اطراف نباشد تا به اعصاب شما برخورد نماید. (مثلاً بازوی و پا از تخت بیرون افتاده باشد ولی نه تخت به قسمتی از آن فشار وارد بیاورد)

مواظب باشید با پایتان روی هم قرار نگرفته باشند، زیرا اگر هر دو وضعیتی رخ دهد، در جریان خون بدن آن اختلالی پدید آمده و در نقطه برخورد با هم ممکن است بعداً، یک نوع احساس کرحی و بی حسی نماید. یا آمایش و سرحتی احساس کنید و احساس وضایت تمام کنید. حساً مطلقاً هیچ نوع تأثیرات نگران کننده و یا تشویش آمیز در اطراف وجود ندارند، و خودتان هم باید آن نگران و مضطرب و پریشان خاطر نیستید. فقط به این بدیشید که می خواهید کالبد سمای تان را از کالبد فیزیکی تان خارج نمایید.

اتمساط خاطر داشته باشید و باهمه حالت راحت تر و بهتری پیدا نمایید. یک شکل و حالت شیخ مانند در نظر مجسم سازید که تقریباً به کالبد فیزیکی شما شباهت دارد و با حالتی ملایم نمودن را از درون کالبد جسمانی بیرون آورده و چون قاصدکی در یک نیم ملایم بهاری، به سمت

شده، و یا بازوی و پا بی حس شده و عین چوب خشک گشته. دقت کنید هیچ لبه یا محل تیزی در نقطه ای که خوابیده اید؛ وجود نداشته باشد تا یک وقت بر روی عصبی فشار وارد نیاید که بعداً باعث پیدایش «مور مورک» هایی به در پوست بدن تان شود. بنابراین مجدداً تکرار می کنم: دقت کنید کالبد تان کاملاً در یک وضعیت راحت و مناسب باشد. بعداً سعی کنید کالبد سمای تان را از کالبد فیزیکی تان خارج نمایید.

اینک وقت آن رسیده که خود را به حرکت وادارید، خود را در اطراف اتاق به پرواز و شور و شیدن در هوا وادارید. با حالتی سهل و نرم بهر خدیه به طوری که انگار بر استی یک حباب صابون هستید که در هوایی پر جریان مشغول حرکت می باشید. سقف اتاق را تماشا کنید و به جاهایی سر بکشید که معمولاً نمی توانید ببینید. به این سیر و سفر سمای اولیه عادت کنید، زیرا تا زمانی که به گردش و پرواز در اتاق عادت نکرده باشید، نمی توانید در کمال امنیت و راحتی به بیرون بروید.

بباید و این مطالب را بگوئید دیگر ناسان سازیم: این لاف و سفر سمای و ذوات عمل و کاری بسیار سهل و ساده است. هیچ کار دشواری نیست که نتوانید از پس آن بر آید. این کار نیز، زمانی که اعتقاد داشته باشید که می توانید آنرا انجام دهید، میسر و ساده و آسان می گردد. تحت هیچ شرایط، تحت هیچ اوضاع، شما نباید دستخوش ترس و هراس بشوید؛ زیرا جای هیچگونه ترس نیست و شما در یک سفر سمای، به سوی آزادی رهسپارید. تنها هنگامی که دوباره به کالبد جسمانی برگشتید، بایستی احساس اسارت و زندانی بودن نمایید، احساس کنید که انگار در گنج سخنی فرو رفته اید... از طریق بدنی سنگین، بر زمین فشار آورده

اندکی به اینسو و آنسو می‌رود درحالی که به وسیله بندسپین به شما وصل است. این بند از ناف شما به ناف کالبد سماوی شما متصل می‌باشد (به تصویر شماره ۷ نگاه کنید.)

حسی نکنید نگاه دقیقی به کالبد فیزیکی خود بیندازید، زیرا قبلاً هم هشدار دادم که اگر ناخود آگاه غافلگیر شوید و خود را جمع کنید (یعنی با یک خوردن حرکتی به عقب نمایید) باعث می‌شوید تا کالبد سماوی‌تان را بر سر جای اول برگردانده و مجبور شوید که تمام اینکارها را در یک موقعیت دیگر انجام دهید، حال فرض بگیرید که شما به هشدار من گوش فرادادید و به کالبد فیزیکی برگشتید، در این صورت کالبد سماوی شما برای لحظاتی در هوا شناور می‌ماند و هیچ فعلیتی از خود بروز نخواهد داد. لازم نیست به چیزی بیندیشید. آهسته و ملایم نفس بکشید، زیرا این نخستین مرتبه‌ای است که از کالبد جسمانی خود خارج شده‌اید؛ البته اینرا با خاطرداشته باشید که این نخستین مرتبه‌ای است که آگاهانه از کالبد جسمانی بیرون زده‌اید. بنابراین لازم است کمی دقت کنید.

اگر از چیزی ترسید، اگر تکان‌های شدید به خود ندهید، اگر دوباره به کالبد جسمانی مراجعت نکنید، کالبد سماوی شما به آهستگی شناور شده و به آخر تخت یا به کنار تخت خواهد رفت. در آنجا در کمال ملایمت و بدون بروز هیچگونه حرکت جشن یا سخت، کالبد سماوی شما بتدریج پایین خواهد آمد، بطوریکه پاهای کالبد سماوی شما تقریباً و با کمالاً با سطح کف اتاق برخورد نماید. سپس مرحلهٔ وضوئی ملایم و بی‌دغدغه صورت گرفته است و کالبد سماوی شما قادر خواهد بود به کالبد جسمانی خود نگاه کرده و مشاهدات را رله نماید.

بالا، شناور می‌گردد. بگذارید این شکل شبیه مانند سازهم بالاتر برود. چشمانتان را بسته نگاه دارید، و گرنه برای دو یا سه بار اولیه، ممکن است آنقدر دچار حیرت و شگفتی بشوید که ناگهان به عقب کشانده شوید، و این کشش ناگهانی می‌تواند آفتور شدید و خشن باشد که کالبد سماوی شما را با حالتی وحشیانه شدید به محل طبیعی و همیشگی‌اش در درون کالبد فیزیکی برگرداند.

حتماً مشاهده کرده‌اید چگونه بعضی از افراد در حین خوابیدن، ناگهان بگونه‌ای عجیب از جا می‌جهند. در اغلب اوقات، این جهش چنان شدید است که باعث بیداری از خواب می‌شود. این جهش، به وسیلهٔ جدایی بسیار خوشونت آمیز کالبد سماوی در کالبد فیزیکی صورت می‌گیرد، زیرا همانگونه که قبلاً ذکر کردم، تقریباً همهٔ انسانها قادر به سیرو سفر سماوی، در شبها می‌باشند، ولی چیز واضح و روشنی از این سفرهای خود بخاطر ندارند.

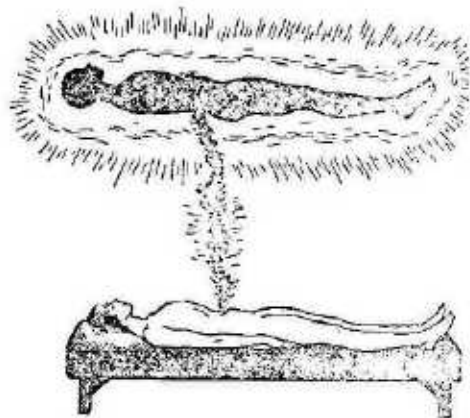
اما اینک وقت برگشتن به بحث اولمان یعنی کالبد سماوی می‌باشد. به بدن و کالبد سماوی خود بیندیشید که به تدریج وبا سهولت تمام خود را از کالبد فیزیکی جدا می‌سازد و به سمت بالا رفته و در فاصله‌ای تقریباً بین ۹۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متر از کالبد فیزیکی قرار می‌گیرد. در این فاصله کالبد سماوی با حالتی ملایم شروع به پیچ و تاب می‌خورد و گم‌گام بر سر جای خودش باقی می‌ماند. ممکن است شما نیز درست در هنگام خوابیدن این احساس پیچ و تاب و حرکت موجدار را تجربه کرده باشید؛ این همان پیچ و تاب و حرکت ملایم کالبد سماوی می‌باشد.

همانطور که گفتیم، این کالبد در بالای شما شناور می‌گردد و احتمالاً

شما بطور حتم دستخوش يك احساس ناراحت کننده‌ای خواهید شد، زیرا لازم به گفتن است که نگاه کردن به کالبد جسمانی خود، اغلب تجربه‌ای تحقیر آمیز و سخت‌آور می‌باشد. بسیاری از ما انسانها عقیده و فکر کاملاً نادرست و غلطی از شکل و قیافه خود در نظر داریم، آیا به خاطر می‌آورید نخستین مرتبه‌ای که صدای خود را، از طریق ضبط صوتی شنیدید، دچار چه احساسات ضد و نقیض شدید؟ ممکن است در نخستین مرتبه، از اینکه این صدای خود شما است، دچار شک و تردید شده و به این فکر افتاده باشید که شخصی یا دوستانی در صدد شوخی با شما می‌باشند و یا حتی اینکه ضبط صوت مورد نظر دچار اشکالات و ایرادی فنی بوده است...

در نخستین مرتبه‌ای که شخصی صدای خود را می‌شنود، دچار ناباوری و تعجب می‌گردد، سپس حالتی منزجر و بیزار و ناراحت پیدا می‌کند. اما صبر کنید تا برای اولین مرتبه کالبد جسمانی خود را مشاهده نمایید!

شما در کالبد صماوی خود، در کناری ایستاده و به آن کالبد فیزیکی روی تخت خواب نگاه خواهید کرد و حدیثاً احساسی شگفتی نامطلوبی خواهید کرد. نه تنها از شکل و قیافه آن خوششان نخواهد آمد، بلکه از حالت و رنگ رخسار آن نیز منزجر خواهید شد. شما از دیدن خطوط روی صورتتان به وحشت خواهید افتاد و چنانچه باز هم اندکی جلو بروید و به ذهنتان بنگرید، يك سری نیرنگ بازی‌ها و افکاری دمدمی مزاج و تناقضانی خواهید دید که به همراه يك سری ترس‌ها و وحشت‌های باطنی و ذهنی‌تان، ممکن است موجب برگرداندن کالبد صماوی‌تان، به درون کالبد



(صورت شماره ۷) پنجمین

فیزیکی تان، از فرط تعجب و هراس گردند! حال با فرض بر اینکه برای این ترس اولیه فزائی گشتید و نخستین ملاقات با خودتان را به خوبی سپری کرده، آنوقت چه؟ آنوقت باید تصمیم بگیرید به کجا مایلید بروید، دوست دارید چه کاری انجام بدهید و مایلید چه چیزهایی ببینید. سهل ترین کار و روش برای شما این است که به ملاقات شخصی بروید که با او بخوبی آشنا هستید؛ مثلاً یک فرد از خانواده تان که در یک شهر دیگر، اما در فاصله‌ای نزدیک از شما زندگی می‌کند. قبل از هر چیز، این را به خاطر داشته باشید که شما بایستی شخصی را برای این اولین ملاقاتان در نظر بگیرید که اغلب بدیدنش رفته‌اید، زیرا ناچارید این شخص مورد نظر را بدقت و جزئیات تمام در نظر بگیرید و او را مجسم نمایید.

شما بایستی بتوانید در نظر مجسم نمایید این آقا و یا خانم، دقیقاً در کجا زندگی می‌کند تا بتوانید خود را به او برسانید. این را فراموش نکنید که این کار برای شما تا زگی دارد (منظورم از نقطه نظر خود آگاهانه است) و بنا بر این مجبور هستید از مسیر و راه دقیقی که در اوقات یاداری در هنگامی که به همراه کالبد فیزیکی خود می‌باشید همیشه به آنجا می‌روید، حرکت کرده و آنرا بهیمنمایید.

اتفاقان را ترک کنید. به خیابان برسید (البته در سفر مساوی لازم به نگرانی نیست مردم قادر به دیدن شما نخواهند بود). از همان راهی که معمولاً برای رفتن به نزد آن شخص استفاده می‌کنید، شروع به حرکت نمایید. تصویر شخص مورد نظر تان را در ذهن شما نگه دارید و راه رسیدن به آنجا را نیز دقیقاً در خاطر داشته باشید. سپس، با سرعتی بسیار زیاد، بی نهایت تندتر از سریعترین ماشین‌های مسابقات، شما در کنار

متراد دوست و یا یکی از افراد خانواده و یا اقوامتان خواهید بود.

با کسی تمرین، شما قادر خواهید شد به هر کجا که مایل هستید بروید. دریاهای، ایاتوس‌ها، کوه‌ها، نه‌ها، هیچکجای هیچ راه و مشکلی برایتان نخواهند بود و سرزمین‌های وسیع و مختلف عالم، به همراه شهرهای دنیا، کاملاً تحت اختیار شما خواهند بود تا هر وقت که مایلید از آنها دیدن نمایید. بعضی از مردم ممکن است به این فکر بیفتند که: «آه! حال فرض بگیریم من رفتم و... دیگر نتوانستم برگردم، آنوقت چه؟...» پاسخ این سؤال این است: شما امکان ندارد که گم بشوید. اصلاً

فکر گم شدن و برنگشتن به نقطه اول غیر ممکن است. شما آزار رساندن به خود و یا کالبد فیزیکی تان امری امکان ناپذیر است. همین طور هم ترس از اینکه مبدا شخص یا ماهیت دیگری کالبد شما را تخریب نماید. زمانی که شما مشغول سیروسفر مساوی تان هستید، چنانچه شخصی به کالبد فیزیکی شما نزدیک شود، کالبد فیزیکی بلافاصله هشدار می‌دهد که شما ارسال می‌نمایید کالبد مساوی شما، در عرض یک ثانیه و با سرعت اندیشه، دوباره در کالبد فیزیکی جای خواهد گرفت. هیچ آزار و آذینی ممکن نیست بر سر تان بیاید، تنها آزار همان احساس ترس است. بنا بر این از هیچ چیز ترسید و برعکس آزمایشتان را پیش ببرید و ادامه دهید. با تمرین این آزمایشات، بر آورده شدن تمامی امیدها و آرزوهای تان میسر و ممکن می‌گردد و تمام خواسته‌های تان را می‌توانید در قلمروی «سفر مساوی» به انجام برسانید.

هنگامی که در پند مساوی هستید، رنگها را به نظر درختانتری خواهید دید تا زمانی که در کالبد فیزیکی خود حضور دارید. همه چیز و رنگ و جلای حیات و هستی را دارا می‌باشند. حتی ممکن است ذرات

کریک حیات و زندگی را همچون دانه ها و گردوغبارهایی در پیوسته
کوچک در اطراف خود مشاهده نمایند این نیروی حیاتی (مین است)
و همانطور که از میان آن عبور می کنند، قدرت و نیرو و شجاعت در خود
ذخیره خواهند کرد.

اما يك مشکل وجود دارد: شما نمی توانید چیزی را خود به خود
بردارید، به همان نسبت که نمی توانید چیزی را از آنجا بهر او خود بر گردانید.
البته تحت یک سری شرایط بخصوص این کار ممکن می گردد (و البته این
هم تکرار می کنم با تمرینات بیشتر و مداومت) که شما در برابر یک روش
این، ظاهر شوید، اما کار سهلی نخواهد بود که به دیدن شخص و یا احساسی
بروید و تشخیص وضعیت سلامتی آنها را بدهید، زیرا در این مورد لازم
است که اینگونه مسائل را با شخص دیگری بحث نمایید و گفتگو و
مکالمه ای صورت پذیرد. شما می توانید به همراه یک فروشنده ای بروید و
به اجناس آن نظری انداخته و تصمیم بگیرید. برای بزرگوار خواستار خریدن
چه جنسی و یا اجناسی می باشید، به اینکار مجاز است. اغلب هنگامی که
در دنیای معنوی حضور دارید، متوجه جنس نام خوب و یا ایرادهای
بعضی از اجناسی که بسیار گران قیمت هستند، خواهید شد! هنگامی که
بخواید از سفر معنوی بدون کالبد فیزیکی تان برگردید، باید خیلی آرام
و خوشتر باشید. بایستی ذهنتان را متوجه کالبد فیزیکی تان نمایید. به این
بشدید که می خواهید دوباره برگردید به سر جای اولتان و اینکه بزودی
داخل کالبد جسمانی تان خواهید رفت. در حین این افکار، یک نوع سرعت
عملی، رخ می دهد، و با حسی ممکن است از هر کجایی که حضور داشتید
ناگهان تغییر مکان بدهید و مجدداً در نقطه ای که در حضور یک متر از کالبد

جسمانی دراز کشیده شما فاصله دارد، ظاهر بشود.

متوجه خواهید شد که در همان نقطه اول حضور دارید و دوباره
مشغول پیچ و تاب خوردن و لغزیدن به این سو و آن سو می باشید (درست
مثل هنگامی که تازه از کالبد فیزیکی خارج شده بودید) به خود اجازه
بدهید که به آهستگی تمام و با ملایمت هر چه ثباتر آهسته به پایین فرود
بیایید. این کار بایستی با آهستگی تمام صورت بگیرد، زیرا هر دو کالبد باید
کاملاً مطابق هم، روی یکدیگر قرار بگیرند و در هم ادغام شوند.

اگر این کار را با دقت انجام بدهید، بدون هیچ مشکل و ناراحتی
داخل کالبد فیزیکی می شوید. هیچ نوع لرزش و حرکت تند و تیز و ناراحت
کننده ای رخ نخواهد داد، هیچ نوع حالت و احساسی هم به شما دست
نخواهد داد مگر آنکه حس خواهید کرد کالبد فیزیکی تان یک جسم سنگین
و سردی بیش نیست.

حال چنانچه با ناشیگری دست به اینکار زدید، و دقیقاً نتوانستید
کالبدهایتان را در یک خط مستقیم و مطابق هم قرار بدهید. و یا آنکه اتفاقاً
شخصی بداخل اتاق شما آمد و مزاحم شما شد (و باعث شد که با یک
حرکت تند و سریع بداخل کالبد کشیده شوید) ممکن است به احتمال قوی
بهنگام بیدار شدن دچار یک سردرد شدید، دردی مثل «هیکر» شود.
در این صورت بایستی سعی کنید بخوابید، و یا آنکه دوباره کوشش کنید
کالبد معنوی تان را از بدن خارج ساخته و دوباره آنرا با ملایمت و آهستگی
بدون کالبد فیزیکی تان برگردانید: زیرا تا زمانی که این دو کالبد در یک
خط مستقیم و موازی یکدیگر قرار نداشته باشند، شما از این سردرد و ناراحت
و فارغ نخواهید شد. ضمناً جای هیچگونه نگرانی نیست، زیرا بهترین

به آن مشغول شوید؛ تمرین کنید! تمرین کنید! هر نوع تروس و وحشتی را از خود دور نمایید، زیرا اگر از هیچ چیز نترسید، پس در آن صورت هیچ چیز ترسناک و وحشت آوری نیز برایتان وجود نخواهد داشت، و هیچ اتفاق ناراحت کننده‌ای برایتان رخ نخواهد داد. هیچ اتفاقی مگر وقایع شاد و دلپسند و مطلوب...

علاج برای این سردرد، خوابیدن است (حتی برای وقایعی چند) - اگر قادر به خوابیدن نبودید ناچارید دوباره به صورت خود آگاهانه، به بُعد سماوی برگردید و با دقت بیشتری به درون کالبد فیزیکی مراجعت نمایید. ممکن است متوجه شوید که پارتیشن به کالبد فیزیکی‌تان، بدنتان خشک و درد می‌کند. یا ممکن است احساس کنید که انگار لباسی بر تن کرده‌اید که روز قبل خیس بودند و اینک هنوز مرطوب مانده، و شما آنرا پوشیده‌اید... بهر حال پلک‌نوع احساس ناراحتی و مغلوب بودن خواهید کرد. تا زمانی که به این احساس معمول عادت نکنید، هر بار برایتان احساسی نامطلوب پدید خواهد آورد. با بازگشت به کالبد فیزیکی، متوجه خواهید شد که رنگهای پاشکوهی که در جهان سماوی دیده بودید، از شدت و تندی‌شان بسیار کاسته شده است. حتی بسیاری از رنگهای موجود در آن جهان را در روی زمین مشاهده نخواهید کرد، و بسازی از صداها و رای که در جهان سماوی شنیده بودید، در کالبد فیزیکی نخواهید شنید. اما مهم نیست...

شما بر روی زمین آمده‌اید تا چیزی بیاموزید، و هنگامی که مطلبی را که می‌بایست می‌آموختید و تجربه می‌کردید، به انجام رساندید، هدف‌تان در روی زمین به پایان می‌رسد، و از هر گونه قید و بندی رها می‌شوید، از هر نوع محدودیت دنیوی فارغ می‌گردید، و هنگامی که برای آخرین مرتبه، کالبد فیزیکی‌تان را ترک می‌کنید تا به دنیای دیگر بروید، بندهسمین شما پاره خواهد شد، و به قلمروهایی صعود خواهید کرد که بسیار بهتر و بالاتر از جهان سماوی خواهند بود.

بنابراین به تمرین و آزمایش «سیر و سفر سماوی» خود بپردازید و

درس دهم

ما قبلاً هم اعلام کردیم؛ «جای هیچگونه ترس وجود ندارد.» شما از هیچ چیز مگر خود ترس نباید بترسید. مایلیم روی این مسأله تأکید کنم که چنانچه شخصی آزاد و فارغ از هر ترسی باقی بماند، هیچ خطر یا خطرانی در سیر و سفر سماوی او را تعقیب نخواهد کرد؛ مهم نیست تا چه اندازه به دور دست رفته باشید، و یا با سرعت رفته باشید... اما ممکن است این سؤال برایتان پیش بیاید که اساساً آیا چیزی هم برای ترسیدن وجود دارد یا خیر؟

پس بیایید این درس را اختصاص به توضیح درباره «ترس» بنماییم. ترس يك رفتار کاملاً منفی گرایانه می باشد. رفتاری که باعث بهم ریختن و اختلال در قوه ادراک دقیق تر و حساس تر ما می گردد. مهم نیست از چه چیزی ترس و واهمه داریم؛ هر شکلی از ترس، به ر حال خسارت آور و آزار دهنده می باشد.

ممکن است افرادی با اقدام به مسافرت سماوی، از این بیم داشته

مهمذا موجودات نجسب و ناهنجاری نیز داریم: مثل جنکبوت که گاهی از اوقات گاز می گیرد و مثل مار که معمولاً نیش می زند و انسان را مسموم می کند. چیزهای نامطبوع دیگری مثل میکروبها نیز وجود دارد. چنانچه شما میکروبهایی را در زیر شیشه مخصوص یک میکروسکوپ پشرفته دیده باشید، شاهد دیدار موجوداتی چنان عجیب و غریب می گردید که گمان می کنید دوباره به دورانهای دور دست اژدها و افسانههای جن و پریسان برگشته اید! بهمان نسبت نیز در جهان سماوی، خیلی چیزهای عجیبتر از موجوداتی که در روی زمین با آنها برخورد می کنید، می توانید مشاهده کنید.

در جهان سماوی، ما می توانیم با موجودات یا انسانها یا ماهیتهایی خارق العاده برخورد نموده و روبرو شویم. ما با جن و ارواح طبیعت ملاقات خواهیم کرد. لازم به تذکر است که این ارواح معمولاً مهربان و خوب و خوشرو هستند) اما موجودات وحشتناکی نیز پیدا می شوند که بطور حتم به وسیله بعضی از نویسنده گان دوران باستان، دیده شده و باعث گشتن تا آنهمه افسانهها و اسطورههای متنوع و مختلفی پدید می یابند. این موجودات شکل شیطان و آدم بزیهای جنگلی داستانهای باستانی می باشند. آنها از اشکال و قیافههای مختلفی برخوردارند. بعضی از این موجودات، عناصری سطح پایین و خوار هستند که ممکن است بعداً خلقت انسانی پیدا کنند و یا آنکه ممکن است انشعابی قرعی از قلمرو حیوانات باشند.

بهر حال هر چه که می خواهند باشند: در این مرحله بخصوص و شد و تکاملشان: آنها موجوداتی کاملاً نامطبوع تلقی می شوند.

باشند که قادر به بازگشت به کالبد فیزیکی خود نخواهند شد. حقیقت این است که بازگشت به کالبد فیزیکی همیشه امکان پذیر و میراست، مگر آنکه شخص در مرحله جان سپردن و مردن باشد: یعنی، شخص به پایان ملتزمانی که می بایست در روی کره زمین می گذرانده رسیده باشد. طبعاً می دانید که این وضعیت هم هیچ شواهد و ربطی به مسائل دینر سماوی و شما ندارد. با این وجود، باید اقرار کرده گاهی ممکن است شخص چنان دچار ترس و وحشت بشود که از شدت هراس فلج گردد و در بیک همچون موقعیتی هیچ کاری از دستش ساخته نباشد.

در چنین وضعیتی، ممکن است شخصی در کالبد سماوی خود قرار داشته باشد و آنقدر هول و وحشت زده بشود که حتی کالبد سماوی نیز از سرور هر نوع عکس العملی عاجز بماند. طبعاً اینکار موجب می گردد تا تأخیری در سازگشت به سوی کالبد جسمانی رخ بدهد: یعنی تا زمانی که از شدت ترس گشته شود.

آخر می دانید، ترس نیز با گذشت زمان از شدت خود می کاهد: زیرا هر نوع احساس را می توان فقط برای یک مدت بخصوصی حفظ کرد. بنا بر این شخصی که دچار ترس و وحشت شده است تنها باعث تأخیر در بازگشت امن و بی خطر به کالبد فیزیکی می گردد.

لازم به تذکر است که در جهان سماوی، ما انسانها تنها نوع و شکل حیاتی محسوب نمی شویم، درست به همانگونه که در روی زمین خودمان نیز ما تنها شکل حیاتی به حساب نمی آیم. در همین دنیای خودمان ما موجودات دوست داشتنی و دلجسی همچون گربه ها و سگها و اسبها و پرندگان را داریم (فرست شمارش دیگر جانداران نیست!)

شاید ارزش داشته باشد برای لحظاتی چند مکث کرده تا گوشزد کنیم، افراد مشروبخوار و کسانی که دائم الخمر می باشند ادعای کنند مثلاً قیل و قال صورتی، رنگ می بینند و یا از يك سری موجودات عجیب و غریب دیگری صحبت می کنند، به راستی اینگونه موجودات وصف ناپذیرا دیده و از نزد يك ملاقات کرده اند! اقصاد مشروبخوار، اشخاصی هستند که کالبد سماوی خود را از کالبد فیزیکی خارج نموده و آنرا به پایین ترین نقطه جهان سماوی برده اند. در آنجا، آنها با موجوداتی به راستی وحشتناک و روبرو می گردند و هنگامی که مرد یا زن دائم الخمر، بعد از مدتی حالش جا می آید و بخود می آید (البته تا آنجایی که می تواند و برایش مقدور باشد!) و هوش و حواس خود را بازمی یابد، خاطره کلمات واضح و روشنی از چیزهایی که دیده است در ذهن دارد. درجایی که خوردن مشروب بعد افسراط، می تواند یکی از روش های رفتن به جهان سماوی محسوب شود، مهلتا شیوه ای نیست که من بخواهم بشما پیشنهاد نمایم؛ زیرا این روش قادر است که انسان را فقط به پایین ترین و بدترین سطح آن دنیای سماوی هدایت نماید! امروزه انواع و اقسام مواد مخدر وجود دارد که در علم پزشکی مورد استفاده قرار می گیرند و اساساً برای بیماران روانی، در بیمارستان ها مورد کاربرد روزانه است و متأسفانه دارای يك همچون تأثیرات مشابهی نیز می باشد. برای مثال دارویی بنام «مکالین» قادر است ارتعاشات شخص را چنان تغییر دهد که شخص بیمار علناً از کالبد فیزیکی خود همچون فتری به بیرون جهیده و به جهان سماوی پرتاب گردد. در اینجا باید گفت که این روش هم، روش

1- Mescoline

مناسبی برای رفتن به جهان سماوی محسوب نمی شود. مسود مخدر و توهم زدا و مشروبات الکلی و یا اشکال و شیوه های دیگری برای بیرون آمدن از کالبد فیزیکی، به راستی آزاردهنده و برای بدن مضر می باشند و در نهایت موجب می شوند تا باطن رقیع نیز تحت آسیب قرار بگیرد.

اما بیاید و به سراغ «عناصر و ارواح وحشتناک» اول این درس برگردیم. منظور من از عناصر وحشتناک و اولیه چیست؟ خوب، راستش را بخواهید این «عناصر» يك شکل اولیه و ابتدایی از حیات و هستی روحی می باشند. آنها يك درجه و یا سطح بالاتر از اشکال و زمینه های فکری می باشند. این زمینه های فکری تنها تصاویر سطح شده ای از ذهن و ضمیر خود آگاه یا ناخود آگاه می باشند که از جانب انسان ها پدید آمده است و تنها دارای يك نوع زندگی تصنعی و شبه واقعی می باشند و بس. این اشکال و زمینه های فکری، به وسیله کاهن های مصر باستان خلق شدند تا کالبد های مومیایی شده فراتر از رنگ مصر و ملکه هایشان، از شر زدن و سارقینی که ممکن بود به این گورهای باستانی حمله نمایند، به وسیله این زمینه های فکری مورد حمایت قرار گرفته و درمان بماندند. این زمینه های فکری، با این فکر که موجب دور کردن و فراری دادن افراد خواهند بود، ساخته و پرداخته شدند. این افکار می بایست بر ذهن خود آگاه فرد یا افراد مزاحم ظاهر می شدند و به آنها حمله می کردند تا باعث پدید آمدن وحشتی چنان زیاد و قاعقول شوند که سارق یا سارقین از شدت هراس به سرعت با فراری گذاشتند. البته ما در این جا، کاری به این زمینه ها و اشکال فکری نداریم، زیرا آنها يك تعداد ماعت های «بی شعوری» هستند که تنها

1- Elements

را به بیرون می‌دیزند، اما چنانچه با حالتی جدی یا آنها برخورد شود، (و از آنجایی که دارای ذهنی بسیار ابتدایی و در سطح پایین می‌باشند)، بلافاصله غضب‌ناکی می‌کنند.

هنگامی که سرگرم عبور از سطح‌های پایینی سماوی هستید، ممکن است با بعضی از این موجودات روبرو شوید و با بعضی از این موجودات عجب و وحشتناک برخورد نمایید. گاهی از اوقات، اگر مسافری عجیبانی باشد، این موجودات ممکن است در اطراف او حلقه بزنند و سعی کنند او را به وحشت بیندازند. هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا آنها کاملاً بی‌آزار هستند؛ مگر آنکه شخصی از آنها برسد و احساس وحشت پیدا نماید. هنگامی که شخصی شروع به انجام سفرهای سماوی نماید، همیشه یکی دو تن از این ماهیت‌ها و ارواح سطح پایین حضور دارند که در نزدیکی ایستاده و منتظرند ببینند شخص چگونه موفق می‌شود. درست شبیه بعضی از افراد اجتماع می‌ماند که همیشه دوست دارند به یک راننده نوآموز بنگرند و ببینند چگونه می‌خواهد ماشین را برای اولین مرتبه به حرکت درآورد.

این تماشاچیان بیکار، همیشه آرزو مند این هستند که اتفاقی همچنان انگیز و یا ناراحت کننده رخ بدهد و گهگاه، چنانچه راننده نوآموز دستپاچه شده باشد، معمولاً بلافاصله با یک تیر چراغ برق یا یک درخت تصادم می‌کند، که همین باعث خوشحالی و سرور عظیم تماشاچیان می‌گردد. اینگونه تماشاچیان، هیچ آزار جدی و زبانی محسوب نمی‌شوند. آنها فقط کسانی هستند که بدنبال یک تفریح و سرگرمی دیگران می‌باشند. آنها از مشاهده ناراحتی و اشتیاقات دیگر انسانها لذت می‌برند،

به وسیله یک تعداد کاهن مصری که اینک قرن‌ها است از دنیا رفته‌اند پدید آمده‌اند و برای انجام یک سری اعمال و کارها درست شدند؛ یعنی نگهبانی از قبرهای شاهان بر علیه سارقین احتمالی.

اما لازم است توضیحانی در مورد این عناصر ابتدایی ارواح

بدهم.

همانطور که قبلاً گفتیم، این عناصر ارواحی در مراحل ابتدایی تکامل هستند. در عالم ارواح، در عالم سماوی، آنها تقریباً جایگاهی برابر با میمون‌ها را در موقعیت زمین و انسان‌ها اشغال می‌کنند. میمون‌ها معمولاً حیواناتی خفاخه هر نوع احساس مسئولیت، شوخ‌طبع، و اغلب بدجنس و شرور می‌باشند و دارای قوه دزد و سنجش زیادی نمی‌باشند. آنها، بگفته‌ای، یک مشت پروتوپلاسم‌های متحرک بیش نیستند! بنابراین در جهان سماوی نیز، این عناصر، موقعیت زیاد جالب توجهی اشغال نمی‌کنند و دقیقاً مثل وضعیت میمون‌ها را در روی زمین دارا می‌باشند. آنها اشکالی هستند که بیش و کم بدون هدف بخصوصی در حرکت می‌باشند، آنها شکلهای درمی‌آوردند و قیافه‌های عجیب و هولناکی از خود درمی‌آوردند. آنها به یک مسافر زمینی که سرگرم یک سفر سماوی است حرکات تهدیدآمیزی می‌کنند اما هیچ آزاری از آنها سر نمی‌زند و به خاطر داشته باشید: آنها کاملاً بی‌آزار هستند.

اگر شما به یک بیمارستان روانی و از بیماران پسوری دیدن بعمل آورده باشید، بطور حتم از رفتارهای تهدیدآمیز و بی‌آگاهی از اوقات بی‌معنا و بی‌دلیل بعضی از بیماران شدید، به تعجب و هراس افتاده‌اید. آنها سروصدایی زیاد ایجاد می‌کنند، پاره‌گویی می‌کنند، آب دهان خود

بنابراین، این عناصر و ارواح ابتدایی نیز فقط منتظرند تا به وسیله شما سرگرم بشوند و از مشاهده مشکلات و ناشیگری های انسان های زمینی شدیداً تریح می کنند. به این ترتیب، اگر شما ترس یا خوفی از خود بروز بدهید، این ارواح ابتدایی با خوشحالی زیادی خواهند کرد شما را بیشتر به وحشت بیندازند و حالاتی تهدید آمیز و خشن از خود نشان می دهند و سعی می کنند با نکان دادن سر و دست و سروصدای زیاد به شما نزدیک شوند.

در واقع، آنها ابتدا و مطلقاً هیچ آزار و اذیتی نمی توانند به انسان ها برسانند. آنها بیشتر یسگانی شباهت دارند که فقط بلندند پارس کنند و خود شما هم می دانید که سگ پارس کننده هرگز آزادی نمی رساند! نکته دیگر اینکه، آنها تا زمانی قادرند باعث اذیت شما بشوند که شما از طریق ترس و هراسان به آنها اجازه ادامه این کار را می دهید.

تکرار می کنم: هیچگونه ترس و وحشی بد را ندهید. هیچ اتفاقی برایتان نخواهد افتاد.

شما کالبد فیزیکی تان را ترك نخواهید کرد، به قهر روی سماوی نخواهید رفت و در نزد و نه درصد از اوقات، شما هرگز با يك همچون موجوداتی روبرو نخواهید شد. مجدداً تکرار می کنم: شما فقط وقتی آنها را خواهید دید که از آنها بترسید و یا بترسید ننگد آنها را ببینید! در شرایط معمول، شما در کالبد سماوی خود، بیلا نخواهید رفت و از قلمروی آنها نیز فراتر رفته و به نقاط دیگری می روید. همانطور که قبلاً هم گفته بودم: آنها درست در پایین ترین نقطه جهان سماوی حضور دارند، درست همانگونه که کرم ها در کف رودخانه ها و جویبارها تجمع می کنند.

اما بایید و فعلاً به همین جهان سماوی میانه قناعت کنیم!

در این قسمت، شما می توانید به ملاقات دوستان و اقوام و آشنایان، ثاب بروید. شما می توانید از شهرهای مختلف جهان دیدن نماید و بتاهای مشهور تاریخی را دیده، و کتابهای متنوع و مختلف به زبانهای عجیب بخوانید: زیرا فراغوش نکنید که در جهان سماوی میانه، شما از انواع زبانهای موجود اطلاع دارید. شما نسبتاً با سنی سفر سماوی را مدام تمرین کنید. اینک می خواهم شرحی از چیزهایی که در آنجا وجود دارد برایتان بازگو نمایم: شرحی از وقایع که شما نیز با تمرین لازم می توانید آنرا به يك تجربه شخصی میل نمایید.

روز کم کم بیابان رسید و سایه‌های شب از راه رسیدند، غروب اورغوانی رنگت به تدریج تاریکتر و تارکتر شد، بطوری که سرانجام آسمانی نیلی رنگت، بعد هم سیاه بسراسر شهر مستولی شد. کم کم چراغ‌های خانه‌ها روشن شدند، و نور مهمانی رنگت تیره‌های چراغ برق خیابان‌ها یکی پس از دیگری روشن گشتند. اکثر چراغ‌های خانه‌ها به وسیله پرده‌های رنگارنگ، تغییر رنگ می‌دادند...

کالبد فردی، در کمال بیداری، در تختی دراز کشیده و کاملاً آرام و منبسط می‌باشد. بتدریج یک احساس نامحسوس پاره‌گی پیش می‌آید؛ احساسی که انگار چیزی سرگرم حرکت و تغییر جای دادن است. یک احساس خسارش نامحسوس، در سراسر بدن احساس می‌شود و تدریجاً جدایی دو کالبد صورت می‌گیرد...

در بالای کالبد فیزیکی دوازده کشیده شده، توده‌ای ابرمانند در انتهای امتداد بدنی براق و نقره‌ای رنگ شکل می‌گیرد. این توده ابرمانند بتوان حجمی مبهم و نامشخص، همچون یک قطره بزرگی از جوهر، شروع به شناور شدن در هوا، و در فضای درون اتاق می‌کند. به آهستگی این توده به شکل یک بدن انسان درمی‌آید؛ مشخص می‌گردد، و به ارتفاعی حدود یک متر در بالای کالبد شروع به تکان خوردن و این سوآن‌سورفتن، می‌کند. بعد از گذشت چند ثانیه، کالبد سماوی با زهم بالاتر می‌رود، سپس باها به نوسان و اهتزاز درمی‌آیند. آهسته و ملایم بر زمین فرامی‌گیرند بطوری که در کنار تخت می‌ایستند، و به کالبد فیزیکی می‌نگرد که بنازگی از آن جدا شده، و هنوز به وسیله بند سیمین، به آن وصل می‌باشد.

در آن اتاق ساکت، سایه‌های شبانه به گوشه‌های اتاق، همچون

حیواناتی عجیب که به کمین نشسته‌اند، بنظر می‌رسند. بنده سیمین به ارتعاش و درخشندگی خود ادامه می‌دهد و نورمات نقره‌ای رنگی که تا حدودی به آبی می‌زند از خود ساطع می‌کند. خود کالبد سماوی، دارای نوری آبی است. شکل و قیافه‌ای که به صورت کالبد سماوی است به اطراف خود می‌نگرد و سپس به کالبد فیزیکی که با حالتی راحت و آرام بر روی تخت آرمیده است، نگاه می‌کند. بند سیمین ارتعاشی غیر معمول ندارد، بنابر این هیچ مدرکی که نشان دهد کالبد فیزیکی در ناراحتی می‌باشد به چشم نمی‌خورد.

کالبد سماوی، راضی و آسوده خاطر، در سکوت و آرامش هر چه تمامتر به بالاتر صعود می‌کند، از میان سقف اتاق عبور می‌کند و از شیروانی خانه می‌گذرد و سرانجام به درون هوای شب می‌رود. بند سیمین امتداد می‌یابد اما از ضخامت خود نمی‌کاهد، طوری است که انگار کالبد سماوی یک سالون پر شده از گازی است که به خانه متصل گشته، و همان کالبد فیزیکی اش محسوب می‌شود. کالبد سماوی آنقدر صعود می‌کند تا به پنجاه، صد و دویست فوتی بالای شیروانی‌های خانه می‌رسد. در آن نقطه می‌ایستد، اندکی به هدف شناور می‌ماند و به اطراف خود نظری می‌اندازد، از خانه‌ها و منازل که در امتداد آن خیابان بخصوص قرار دارند و حتی از خیابان‌های دیگر، بنده‌ای آبی رنگ که بنده‌ای سیمین مردم دیگر است نمایان می‌باشد که به اهتزاز درمی‌آیند... آنها همینطور بالاتر و بالاتر امتداد می‌یابند و در فاصله‌ای نامحدود و لایتنامی تأخیر می‌شوند مردم همیشه در وقت شب به مسافرت می‌پردازند، حال از این موضوع اطلاع دارند یا خیر...؟ بهر حال، تنها اشخاصی که خوش اقبال هستند و

مورد مرحمت می باشد: منظورم اشخاصی که با تمرینات خود آگاهانه به مسر و سفر سماوی می پردازند، با اطلاعات و آگاهی کامل از تمام چیزهایی که دیده اند، تبحر به کرده اند و انجام داده اند، به کالبد فیزیکی شان بر می گردند...

اما برگردیم بر سر این کالبد سماوی بخصوص،

این کالبد در بالای شیروانی های خانه به اینسو و آنسو شناور می گردد و تصمیم خود را می گیرد که به کجا برود. سرانجام تصمیم می گیرد به پدین سرزمینی دوردست برود. به محض این تصمیم، کالبد با سرعتی خارق العاده شروع به پرخش می کند و تقریباً برابر با سرعت فکر، از سرزمینی که در آن اقامت دارد از روی دریاها و کوهها می گذرد. در حین گذشتن از بالای دریایی، امواج سهمگین و سفید با نیرو و قدرت فراوان پیالای می چهند! در یک نقطه از مسافت، کالبد سماوی به یک کشتی مسافربری عظیمی نگاه می اندازد، که از میان دمای پرتلاطم، با چراغ های روشن و صدای موسیقی که از کنار شعاع های مختلف آن بر می خیزد، مشغول عبور می باشد. کالبد سماوی برای بدست آوردن وقت بیشتر، با سرعت خود می افزاید. کالبد سماوی وقت پیدا می کند. بطوریکه به شب جای خود را به واسط شب می دهد و شب هم بنوبه خویش جای خود را به صبح داده و بالاخره صبح به نظر مبطل می شود. در آخر، در زیر نور خورشید درخشان، کالبد سماوی، چیزی را مشاهده می کند که برای دیدن آن به آنجا آمده بود: سرزمینی دوردست: سرزمینی دوست داشتنی با افرادی بسیار دوست داشتنی... کالبد سماوی با ملایمت تمام بر زمین فرود می آید و با اشخاصی که در کالبد فیزیکی خود هستند،

بدون آنکه دیده شود، مخلوط می شود و در میان ساکنین آن نقطه به قدم زدن می پردازد...

نهایتاً کشتی مصرانه احساس می کند که مشاهده می کند که بنده پیشین پیچ و تاب می خورد. کالبد فیزیکی که در یک سرزمین دوردست دیگری حضور دارد و در عقب بجای مانده است، متوجه نزدیک شدن طلوع خورشید می باشد و شروع به صدا زدن کالبد سماوی خود می کند. برای لحظاتی، کالبد سماوی مکث می کند، اما در آخر، هشدار کالبد فیزیکی بطوری است که نمی توان آنرا نادیده انگاشت. کالبد سماوی در هوا می رود، برای لحظه ای، هین کبوتری خانگی بی حرکت می ماند و سپس با سرعت در آسمانها شروع به حرکت می کند، از سرزمین های مختلف می گذرد، از دریاها عبور می کند و دوباره به نقطه اولیه خود بازمی گردد. بندهای مسبین دیگری نیز به ارتعاش در می آیند و صاحبان خود را صدا می زنند. مسافران دیگری نیز به کالبد های فیزیکی خود بازمی گردند. اما کالبد سماوی مورد نظرم از میان شیروانی خانه می گذرد، از سقف اتاق رد می شود و به کنار کالبد فیزیکی خود که بی حرکت در تخت خوابیده است، نزدیک می شود. آهسته، با ملایمت، خود را ملووی قرار می دهد که درست در بالای کالبد فیزیکی باشد. با آهستگی و ظرافت تمام و با دقت بی نهایت زیاد، کالبد فرود می آید و خود را در کالبد فیزیکی ادغام می نماید. برای لحظه ای، یک احساس شدید سرما، یک احساس خفگی و کسالت، همچون وزنه ای سنگین و سرب به شخص دست می دهد. احساس سبکی و راهایی و آزادی (ازین می رود، رنگهای درخشان که در کالبد سماوی دیده و تبحر به کرده بود ازین می رود و بجای آنها سرمای

نامطلوب احساس می شود. درست شبیه این است که فردی با بدنی گرم، يك دست لباس خیس و مرطوب بپوشد...

کالبد فیزیکی ثنائی می خورد و چشمها باز می شوند. در بیرون پنجره های اتاق، نخستین نور درخشانی روزه از بالای افق نمایان می گردد. کالبد ثنائی می خورد و می گوید:

«من تمام تجربیات شب پیش خود را در خاطر دارم.»

شما نیز می توانید، يك همچو تجربیاتی داشته باشید. شما نیز می توانید در جهان سماوی به سفر بپردازید. شما نیز می توانید افراد مورد علاقه تان را از نزدیک ببینید؛ هر قدر رابطه و وابستگی میان شما و شخصی که قلباً دوست دارید بیشتر و عمیق تر باشد، با سهولت و راحتی بیشتری قادر به سفر کردن خواهید شد. اینکار تنها به تمرین و تمرین و باز هم تمرین نیاز دارد و پس:

بنابراه افسانه های باستانی خاور دور، در روزگاری بسیار دور، تمام انسان ها می توانستند به جهان سماوی سفر کرده و لذت ببرند، اما از آنجایی که خیلی از کسان از این موهبت الهی سوء استفاده کردند، این لطف و امتیاز از آنها گرفته شد. برای اشخاصی که دارای افکار و اندیشه های ناب و والا می باشند، برای اشخاصی که ذهنی پاک و بی آلودگی و عاری از دروغ و تزویر دارند، تمرین اینکار، دهایی و استراحتی بسیار مطبوع و دلپذیر از سنگینی وزن شدید کالبد فیزیکی بهارمغان می آورد و شخص را قادر می سازد تا به هر کجا که مایل است برود و از هر مکانی دیدن نماید.

شما قادر نخواهید بود اینکار را در عرض پنج دقیقه به انجام برسانید؛

و یا حتی در عرض پنج روز شما بایستی در خیال تصور کنید و مجسم نمایید که می توانید اینکار را انجام دهید. شما هر آنچه که در ذهن تصور کنید هستیله همان می باشد. هر آنچه که در ذهن تصور کنید می توانید انجام دهید، می توانید انجام دهید.

اگر شما واقعاً اعتقاد و باور داشته باشید، اگر واقعاً و صمیمانه عقیده داشته باشید که می توانید «کاری» انجام دهید، پس به راستی خواهید توانست آن کار را انجام دهید.

اعتقاد داشته باشید! باور داشته باشید! و با تمرینات مداوم و بی دریغ شروع به سفر در عالم سماوی خواهید کرد.

مجدداً تکرار می کنم از چیزی نترسید و از حضور در جهان سماوی هراسی به دلخواه ندهید زیرا هیچکس و هیچ چیز نمی تواند به شما آزاری برساند، حال هر قدر هم که می خواهد دارای ظاهرو شکل و قیافه خوفناک و مهیب باشد. مهم نیست با چه ماهیت های پست و وحشتناکی ممکن است روبه رو شوید... به احتمال بسیار قوی شما هرگز با اینگونه موجودات اصلاً روبه رو نخواهید شد. هیچ کاری از دست آنها ساخته نیست، مگر آنکه شما ترس بی دلیل راه بندید. بنابراین فقدان ترس سبب تأمین حمایتی کامل و مطلق برای شما خواهد شد.

خب... آیا تمرین خواهید کرد؟

آیا تصمیم خواهید گرفت به کجا بروید؟

بر روی تخت خود دراز بکشید (البته بدیهی است که باید در اتاق و در تخت تنها باشید) بخوابید و بگویید که امشب می خواهید به فلان محل، و یا به دیدن فلان شخص بروید و هنگامی که قرص صبح از خواب بیدار

خواهید شد، از تمام کارها و وقایع شب گذشته‌تان، آگاهی کامل و وقوفی واضح در ذهن نخواهید داشت و همچنین یادتان نخواهد ماند.
 یازدهم می‌توانیم برای دسترسی به این کارها، فقط نیاز به تمرین است و بس.

درس یازدهم

مبحث سفر سماوی، طبعاً جایز اهمیت می‌باشد، بهین دلیل شاید به نفع شما باشد که این درس حاضر را وقت این وقت گذرانی، بسیار مجذوب کننده نماییم تا شما نت برداری‌های بیشتری انجام دهید.
 پیشنهاد می‌کنم، این درس حاضر را با دقت تمام بخوانید، و حداقل چندین مرتبه آنرا مرور کنید (همانطور که دوس پیشین را چند - بار مطالعه کرده‌اید)، سپس شبی را در هفته آینده انتخاب نمایید تا آزمایشتان را در آن شب مورد نظر به مرحله اجرا در بیاورید. خود را آماده کنید و از پیش اینطور بیندیشید که در فلان شب، در فلان تاریخ، می‌خواهید کالبد سماوی‌تان را از درون کالبد فیزیکی‌تان خارج نمایید و در عین حال کاملاً واقف و هوشیاریایی بمانید، و تمام وقایع را بخوبی در خاطر حفظ نمایید.

همانطور که می‌دانید، کارهای زیادی برای آماده کردن اوضاع وجود دارد، و تصمیم‌گیری از پیش، کار سختی است. در دوران کهن، از

یك سری ورده‌هایی استفاده می‌کردند تا در اینکار از موقعیت بیشتری برخوردار گردند. آنها «مانترا» یا ذکر می‌تکرار می‌کردند که يك نوع دعا خواندن است. هدف این «مانترا»، تسلیم کردن و تحت اختیار در آوردن ضمیر ناخود آگاه است. با تکرار این «مانترا» ضمیر خود آگاه (که تنها يكدهم از وجود ما را تشکیل می‌دهد) قادر بود يك دستور قاطعانه و آمرانه به ضمیر ناخود آگاه ارسال نماید. شما نیز می‌توانید ذکر ویا مانترایی به‌فراز برداشته باشید.

«در فلان روز و در فلان تاریخ، من می‌خواهم وسفر ساوی» انجام دهم. من کاملاً هوشیار و آگاه باقی خواهم ماند و از تمام مظاهر و وقایع که دیده‌ام، هیچ چیز از خاطر نخواهم برد و همه را به‌مهمه در ذهنم بمانی نگه خواهم داشت. تمام اتفاقات را در خاطر حفظ خواهم کرد و هنگامی که به‌کالبد فیزیکی‌ام مراجعت نمودم، اوضاع و احوالی و بخوبی در یاد خواهم داشت، من از عهدۀ اینکار بر نخواهم آمد، و با هیچ‌مشکل و شکنجی برخورد نخواهم کرد.»

شما بایستی این مانترا را به‌تسویت تکرار کنید. منظورم این است که یکبار آنرا اعلام می‌کنید، سپس آنرا تکرار می‌کنید، و پس از تکرار آن، بایستی برای مرتبای دیگر آنرا یا تأکید، بیان نمایید.

تجوه‌کار کرد این ذکر به‌این‌شکل است: شخصی مطلبی را اعلام می‌کند، اما این برای جلب کردن توجه ضمیر ناخود آگاه کافی نیست، زیرا انسان همیشه در حال اعلام مطالب و بیانیات مختلف و متفاوت است من شك ندارم که ضمیر ناخود آگاه ما عقیده دارد، قسمت خود آگاه ما

1- Mantra

بی‌نهایت برحرف است؛ بنابراین با یکبار گفتن و بیان داشتن این مانترا ضمیر ناخود آگاه ما هوشیار و بیدار نمی‌گردد. بنابراین برای مرتبای دیگر، ذکر قبلی، دقیقاً مثل دفعه قبلی‌اش تکرار می‌شود، و ضمیر ناخود آگاه تازه شروع به توجه می‌کند. در سیمین مرتبه که با حالتی قاطعانه تکرار خواهد شد و حالتی تأکید پذیر خواهد داشت، ضمیر ناخود آگاه تقریباً به خود می‌آید و از خود می‌پرسد که اوضاع از چه قرار است، و کاملاً حالت گیرندگی به‌ذکر با مانترای مورد نظر پیدا می‌نماید و ملوری می‌شود که آن ذکر دریافت می‌شود و در قسمتی انبار می‌گردد. حال فرض بگیریم که شما این سه مرتبه ذکر تان را در صبح می‌گویید، در آن صورت باید طوری ترتیب بدهید که آنها را در نیمه روز نیز بگویید (البته در هنگامی که کاملاً تنها هستید) و دوباره بعد از نهار، و یا در هنگام عصر، و مجدداً در وقت شب، یعنی پیش از خوابیدن. اینکار شما بایستی درست شبیه کوبیدن میخی بدیوار باشد: شما میخی در دست دارید، آنرا بدیواری فشار می‌دهید و نوبت تیرش را فرو می‌کنید؛ اما سر به‌شما کافی نیست، شما بایستی آنقدر ضربه بزنید تا آنکه میخ نا اندازۀ مورد نظر تان، در دیوار فرو برود. بهمان‌نست نیز این تأکیدات و تکرار ذکر، ضربه‌ای هستند که خواسته مورد نظر شما را به آگاهی و وقت ضمیر ناخود آگاه تان فرو می‌نمایند.

این روش، هیچ شیوه و یا فن جدید و نوینی بشمار نمی‌رود. برعکس قلعتی به‌اندازه حضور و شریعت در عالم هستی دارد. انسان‌های دوران کهن بخوبی می‌دانستند که چه قدرتی در «مانتراها» و اوراد نهفته است. این ما مردم دوران مدرن و نسوین هستیم که از تأثیر و قدرت آنها بی‌خبر و نادان هستیم (یا دقیقتر بگویم: از خاطر برده‌ایم)، شاید هم اساساً

نسبت به این اوضاع کاملاً بدبین و ناپوار شده ایم!

به همین علت، من با تأکید فراوان به شما گوشزد می‌کنم که این افراد و مانع‌ها پتان را فقط برای خودتان ذکر کنید و نگذارید هیچکس از وجود آنها خبردار شود (حتی نزدیکترین افراد در زندگی‌تان). این به آن دلیل است که اگر افرادی ناپاور در اطرافتان باشند و از اینگونه ناوارده شما مطلع گردند، ممکن است به شما بختند و تخم‌شک و تردید را در مغز شما بکارند. وجود همین‌گونه افراد ناپاور و بدبین بوده است که باعث متوقف شدن بزرگسالان در رؤیت و مشاهده ارواح طبیعت شده است و کلاهی کرده‌اند تا ما از برقراری ارتباطی نله‌با تکی با حیوانات عاجز بمانیم. پس اینرا در خاطر نگهدارید.

برگردیم بر سر موضوع اولیه:

با بر این شما تاریخی را برای انجام کارتان برگزیده و شی از شب‌های هفته را انتخاب کرده‌اید. هنگامی که روز موعود فرا می‌رسد، شما بایستی حتی الامکان بکوشید خوش‌سردی و آرامش خود را در آنروز کاملاً حفظ کنید و یا خودتان در کمال دوستی و آشنی باشید (همینطور هم با دیگران). این موضوع از اهمیت بسیار خاصی برخوردار است. هیچگونه تضاد و درگیری نبایستی در وجود شما باشد تا موجب بی‌جان‌زدگی شما گردد. برای مثال: غرض بگیریم در آنروز مخصوص جروبحث شدیدی با شخصی پیدا می‌کنید، سپس یاد آن ماجرا می‌افتید و پیش‌خود فکر می‌کنید که چه جواب‌هایی می‌توانستید به شخص مورد نظر تان ارائه بدهید، به‌عده یاد گفت‌های آن شخص می‌افتید و نتیجتاً تمام توجه و تمرکز شما از بین رفته و به آن ماجرا معطوف می‌گردد. دیگر

قادر نیستید درست به فکر و سفر سماوی باشید و نسبت به آن توجه لازم را می‌پذیرید. اگر در طی روز موعود، مشکل با ناراحتی رخ می‌دهد و باعث می‌گردد تا شما ناراحت و یا متاثر شوید، تاریخ سفر سماوی‌تان را به زمان دیگری موکول کنید و یک روز آرام‌تر و بی‌دغدغه‌تری را برای اینکار برگزینید.

اما با غرض بر اینکه همه کارها در آنروز بخوبی برایتان سیری شده و روز بی‌دغدغه و آرامی داشته‌اید، و طبیعتاً تمام آنروز را به انجام آن «سفر سماوی» به فکر و اندیشه پرداخته‌اید، به اتاق خوابتان بروید، لباس راحتی بپوشید، آرامش خود را باز یابید و با آرامش تمام به تنفس بپردازید.

بطور حتم با نوعی هیجان و لذتی فراوان به انتظار فرا رسیدن لحظه موعود هستید، درست همانگونه که برای عازم شدن به سفری و دیدار مجدد عزیزانی که در نقطه‌ای دور دست زندگی می‌کند، احساس شمع و خوشحالی می‌کند.

هنگامی که آماده شدید به درون پستر خود بروید. دقت داشته باشید لباسی خوابتان کاملاً راحت باشد (نمزاد گرم و ضخیم باشد نه زیاد نازک). توجه نمایید لباس خوابتان در اطراف کمربند یا گردن مفت نباشد، زیرا چنانچه یک سری ناراحتی‌های مثل مراتب ذکر شده در بالا داشته باشید، باعث خواهد شد تا کالاید فیزیکی شما دچار عذاب و ناراحتی شده و در یک لحظه مهم و اساسی تکنای بخورد و شما را (کالید سماوی) را ناگهان به سمت خود بکشاند. دقت نمایید درجه حرارت اتاقان نه زیاد سرد باشد نه زیاد گرم. تنها پوششی نازک روی خود بپوشید. لازم نیست پتویی سنگین

روی خود قرار بدهید و باعث ایجاد سنگینی در روی بدنتان بشوید.

چراغ خوابتانرا خاموش کنید. یادتان نرود که قبل از خوابیدن پرده‌های اتاق‌تان را کاملاً ببندید، بطوریکه هیچ نوری بداخل نفوذ نکند و ساعت نشود که بی‌موقع پلک چشمان‌تان از حضور نور و روشنائی بهم بخورد و موجب برگردانده شدن کالبد سماوی‌تان به‌درون بدنتان شود.

بعد از انجام تمام این کارها، با حالتی راحت دراز بکشید.

جاینتانرا درست کنید و خود را شل و بی‌وزن کنید. کاری کنید کاملاً منبسط و خونسرد و آرام بشوید. اگر می‌توانید سعی کنید خواب تروید، هر چند اگر همان‌تراه و ذکر‌تان را چندین مرتبه بیایید در طول روزهای اخیر تکرار و تکرار و تکرار کرده‌اید، حتی خوابیدن شما نیز تأثیری بر اوضاع نخواهد گذاشت و کم‌کم آن تمام وقایع را بخاطر خواهید سپرد، با این وجود به شما توصیه می‌کنم بیدار بمانید، زیرا وقایع بعدی به‌راستی جالب‌توجه خواهند بود: خصوصاً لحظه بیرون آمدن از کالبد فیزیکی‌تان (برای نخستین مرتبه به‌صورت خود آگاهانه) به‌راستی دیدنی است!

با دراز کشیدن با حالتی راحت و ترجیحاً به پشت، در نظر مجسم سازید که دارید کالبد دیگری را از بدنتان خارج می‌نمایید. در نظر مجسم سازید که شکل شبح گونه سماوی شما دارد خارج می‌شود. می‌توانید به‌آرامش آنرا همچون چوب پنبه‌ای در آب، بخوبی احساس کنید. می‌توانید بیرون آمدن آنرا از موله‌های کالبد جسمانی‌تان، حس کنید. یک قلقلک نامحسوس حس خواهید نمود، سپس زمانی می‌رسد که آن حسات قلقلک نیز متوقف خواهد شد. در این لحظه، کاملاً دقت داشته

باشید، زیرا حرکت بعدی، تکانی خواهد بود که انگار بدنتان جمع شده و به حالت کشش است و چنانچه دقت لازم را نداشته باشید و یا حالتی خشونت آمیز آنگاه بخورید، کالبد سماوی شما با تکانی محکم، دوباره به‌درون کالبد فیزیکی بر خواهد گشت.

اکثر مردم، در واقع باید بگویم همه، دچار این تجربه عجیب شده‌اند که درست در هنگام خوابیدن، یک دفعه احساس افتادن از یک نقطه بلند را تجربه کرده‌اند. اما در واقع این احساس افتادن از بلندی به وسیله کشش و حرکتی است که باعث می‌شود کالبد سماوی تازه در هوا شناور شده، مجدداً در کالبد فیزیکی بیفتد. اغلب چنان حرکت جهشی شدیدی پدید می‌آید که شخص از خواب بیدار می‌شود، اما هر چیزی که هست، به‌رحال معمولاً یک حالت کشش یا جهش صورت می‌پذیرد، و بعد کالبد سماوی، دوباره به‌بدن جسمانی مراجعت می‌کند، بدون آنکه قادر شده باشد بیش از چند سانتی‌متر از کالبد فیزیکی بیرون آمده باشد. اگر متوجه این باشید که امکانی هست تا این حرکت رخ دهد، مطمئن باشید تکانه شدیدی از خود بروز نخواهد داد. بنابراین اجازه بدهید تا از مشکلات آگاهی‌یافته باید تا بتوانید بر آنها فائق گردید، پس از آنکه آن حالت قلقلک نامحسوس که در بالا توضیح دادم، پایان رسیده، هیچ حرکتی از خود بیرون ندهید. سپس یک احساس خنکی ناگهانی خواهید نمود: احساسی که انگار چیزی شمارا ترک کرده است. ممکن است دچار این احساس بشوید که چیزی در بالای شما حضور دارد و انگار شخصی می‌خواهد بالشت و تکیه‌ای از بالا بر روی سرتان پرت نماید! هیچ احساس نگرانی نداشته باشید. اگر واقعاً آرام و بی‌دغدغه بمانید، احساس بعدی‌تان این

خواهد بود که دارید از انتهای لبّه تختان به خود می نگرید، و یا حتی از سقف اتاق دارید به سمت پایین به خودتان نگاه می کنید!

در این نخستین مرتبه سعی کنید با ثبات و وقار هر چه تماشا کنید، نگاه کنید و قیافه و شکلتان را (که در تخت خوابیده اید) مطالعه نمایید. در همین نخستین دفعه است که شما قادر خواهید بود بدون هیچ تزویر و ریا، خود را بی هیچ زینت و تزئینی، و همانگونه که راستی هستید، مشاهده نمایید. شما به خود نظر خواهید انداخت و بدون تردید، از شدت حیرت و شگفتی فریادی از تعجب خواهید کشید؛ زیرا بی می برید که ایند اشباهی به آن چیزی که انتظار داشتید، ندارید. من می دانم که شما خود را بارها و بارها در آینه نگاه کرده اید و بسا زهم نگاه خواهید کرد، اما يك شخص ایستاده در مقابل يك آینه، انكاس واقعی خود را نمی بیند، حتی اگر بهترین آینه جهان هم باشد!

بعد از مطالعه و بررسی خطوط قیافه و شکلتان، بسایستی کمی در اتاق راه بروید. و به حرکت دریاپید. درون کمد ها و کشوها را نگاه کنید و ملاحظه نمایید که چقدر به راحتی و سهولت این کارها را می توانید به انجام برسانید. سقف اتاق را نگاه کنید، و مجدداً تکرار می کنم به تقاطعی سر بکشید که معمولاً قادر به رسیدن و پا رفتن به نزدیک آنها نیستید. بدون شك با گردوخاک زیادی روبرو خواهید شد. همین مسأله يك آزمایش مفید دیگری در اختیاران خواهد گذاشت؛ سعی کنید اثر انگشتان را در روی گردوخاک باقی بگذارید؛ بی خواهید برد که قادر به اینکار خواهید شد؛ انگشتان شما، دست شما و حتی بازوی شما بدون هیچ احساسی، از میان دیوار یا لبّه قیافه و یا هر مکان دیگری عبور خواهد کرد.

هنگامی که مطمئن شدید بنا به خواسته تان می توانید به هر کجا که مایلید حرکت کنید، به نقطه ای که در وسط فضای موجود میان کالبد فیزیکی و کالبد سماوی تان است نگاهی بیندازید. آیا قادرید بنده پیمین خود را که در حال درخشیدن است مشاهده کنید؟ آیا شما بحال به بودن يك آهنگر رفته اید؟ بطور مسلم یاد آتی که از شدت گرما و حرارت به رنگ سرخ آتشین در آمده است خواهید افتاد.

آیا به خاطر می آورید در هنگام ضربات آهنگر با چکشش چه جرقه هایی به اطراف بخش می شود؟ اما در این وضعیت بخصوص، به جای جرقه های سرخ و نارنجی، جرقه ها و شراره ها به رنگ آبی و گاهی از اوقات زرد خواهند بود. از کنار کالبد فیزیکی تان دور شوید و بی خواهید برد که بند سیمین شما بدون هیچ زحمتی امتداد و طولانی خواهد شد و ابتدا هیچ گاهشی در ضخامت آن بوجود نخواهد آمد. مجدداً به کالبد فیزیکی خیره شوید و بعد هم به نقطه ای که مایلید بروید. به شخص بسا محلی بیندیشید و هیچ کوشش و تلاشی نکنید؛ فقط به آن شخص و با آن محل مورد نظر تان فکر کنید.

در این لحظه از آزمایش، به سمت سقف اتاق بالا خواهید رفت. در پایین خود شیروانی های خانه ها و غیابانها و کوچه ها را خواهید دید. سپس چنانچه نخستین مسافرت خود آگاهانه شما محسوب شود، تا حدودی با آهستگی به سمت مقصدتان به حرکت خواهید پرداخت. یعنی آتقدر آهسته و کند خواهید رفت که قادر به شناختن زمین های پایین تان نخواهید شد. هنگامی که به سفر سماوی خود آگاهانه عادت کردید، بسا سرعت فکر حرکت خواهید نمود، و هنگامی که قادر به این کار شدید، دیگر

هیچ محدودیتی برای رفتن به هر کجا که می‌خواهید نخواهید داشت. هنگامی که در سفر سماوی با استاد شدید، می‌توانید تنها به هر کجا در روی زمین بروید، بلکه اساساً قادر خواهید شد به هر کجایی که میل داشته باشید بروید! کالبد سماوی هوا تنفس نمی‌کند، بنابراین به راحتی می‌توانید به فضا بروید، می‌توانید به دنیاهای دیگر بروید... این کاری است که بسیاری از مردم انجام می‌دهند... مثلاً، خانه، با شرایط فعلی و حاضر، آنها به خاطر نمی‌آورند که به جایی رفته‌اند... اما شما، با تمرینات لازم، می‌توانید فرق داشته باشید.

اگر تمرکز نمودن در مورد شخصی که خیال دارید به ملاقاتش بروید برایتان دشوار است، پیشنهاد می‌شود عکسی از این شخص با خود داشته باشید. لازم به تذکر است که جداً سعی کنید از انتخاب عکسی که در یک قاب است جلوگیری نمایید، زیرا اگر خدای ناکرده تکانی بخورید و قاب عکس بشکند، ممکن است دست و پایی خود را زخمی و معرور کنید. باید سعی کنید عکسی ساده داشته باشید و آنرا در دستهایتان نگه دارید. پیش از خاموش کردن چراغ خوابتان، نگاهی طولانی به آن عکس بیندازید، سپس چراغتان را خاموش کنید و کوشش نمایید تصویری بهی از این شخص که خطوط قیافه‌اش در آن عکس بود، در ذهن خود حفظ نمایید. با اینکار شاید، کارها برایتان راحت‌تر شود.

بعضی از مردم اگر در وضعیتی راحت باشند نمی‌توانند به سفر سماوی بروند (یعنی احساس سیری بکنند و در جای گرم و نرمی باشند) بعضی از مردم تنها در هنگامی قادر به سفر سماوی هستند که خود آگاهانه، احساس ناراحتی و عذاب بکنند؛ یعنی هنگامی که مردشان است و با

احساس گرسنگی می‌کنند. ضمناً افراد دیگری نیز یافت می‌شوند که جداً چیزی می‌خورند که با وضعیت مزاجی‌شان سازگار نیست؛ بطوری که دچار سوءهاضمه می‌گردند، و در آن زمان است که می‌توانند بدون هیچ اشکال به سیر و سفر سماوی بپردازند، و این واقعیتی است که بر اساسی حقیقت دارد و ابداً سعی در مبالغه‌گویی نمی‌کنم. شخصاً معتقدم علت اینکار در این است که کالبد سماوی از ناراحتی و حالت بیماری کالبد فیزیکی شدیداً خسته و بی‌حوصله می‌گردد، بطوری که به سرعت از کالبد جسمانی بیرون می‌آید.

در کشور ثبت و هندوستان، راهبان زاهدی وجود دارند که خود را در پشت دیواری اسیر و زندانی می‌کنند، و هرگز نور و روشنی روز را نمی‌بینند. این راهبان تقریباً در هر سه روز یکبار غذا می‌خورند، و تنها تا آن اندازه‌ای می‌خورند که حیات و هستی بدنشان حفظ شود، و شعله ضعیف و بسیار کوچک زندگیشان خاموش نگردد. این مردان قادرند بلا انتظار به سیر و سفر سماوی بپردازند. آنها با کالبد سماوی خود، به نفعی که لازم است تا چیزی بیاموزند، می‌روند و سفر می‌کنند. آنها به سیر و سفر می‌پردازند تا بتوانند با افرادی که دارای قوه‌ی الهیاتی می‌باشند به مکالمه و گفتگو بپردازند. آنها به این جهت مسافرت می‌کنند تا شاید بتوانند بر مسائل و چیزهایی، تأثیری مثبت و مطلوب و نیکو بگذارند. امکان دارد که شما در طول سفرهای سماوی‌تان، با یک همچون مردانی روبرو شوید، چنانچه با اینگونه افراد روبرو شدید و با آنها برخورد نمودید، اشخاصی بسیار مودت‌توجه پروردگار هستید، مورد رحمت و لطف زیادی قرار گرفته‌اید، زیرا آنها توفیق خواهند کرد و بطور حتم اندرز و توبه‌ای

به شما ارائه خواهند داد تا چگونگی به‌کارگیری بازهم پیشرفت و تکامل یابید.
این درس را بارها بخوانید و مطالعه کنید. من مجدداً تکرار می‌کنم که تنها با تمرین و ایمان، شما می‌توانید در بُعد و سطح سمای به سیروسفر بپردازید، و برای مدتی از مشکلات و مسائل دنیوی رها و فارغ شوید...

درس دوازدهم

انجام بسیاری از کارها همچون سیروسفر سمای، قوه روشن بینی و یکسری عملیات متافیزیکی مشابه، با آمادگی قبلی می‌توانند پایه و اساس محکم‌تر و بهتری داشته باشند. تمرینات زیادی برای انجام کارهای متافیزیکی لازم است؛ تمریناتی مداوم، زیاد و ثابت. کافی نیست به‌تنها چند سطرنوشته شده در کتابی تکیه داده و بعد هم بدون هیچ تمرینی، بخواهید به‌صافرتی بسیار بسیار دور در جهان سمای بروید. شما بایستی دائماً به‌تمرین اشتغال ورزید.

هیچ شخصی نیست که انتظار داشته باشد باغی زیبا و پرگل داشته باشد حال آنکه هنوز بذرتحکم لازم را نکاشته است، رشد و رویش گل‌سرخ زیبایی از میان تخته‌سنگی، امری بسیار غیرمعمول و نادر است. بهمان نسبت نیز نمی‌توانید توقع داشته باشید قوه روشن بینی یا هر نوع هنرمادری طبیعی دیگری، دومغز و ذهنی شکوفا شود که بسته و قفل و مهر و موم شده است، در مغزی که یکسری افکار و اندیشه‌های نامربوط

و بهم ریخته‌ای از اقواغ مختلف وجود دارد.

در دروس بعدی، بحث طولانی و مملی در مورد آسایش و آرامش خواهیم داشت، زیرا قابلیت‌های شدید و بی‌هوده‌ی امروزی که باعث بروز انواع افکار و اندیشه‌های بهم ریخته و نامربوط می‌گردد، همین طرز هم سر و صدای مداوم را بدین‌طور بیرون و بهای‌های خیابان‌ها و شهرهای پر جمعیت، به راحتی در حین خفه کردن و نابود ساختن استعداد های متافیزیکی می‌باشند.

حکمای عهد کهن می‌گفتند: «آرام و بی‌حرکت باش و بسدان و آگاه باش که من در درونم» این حکما تقریباً تمام عمر خود را وقت تحقیقات متافیزیکی می‌کردند و تازه بعد، خود را وادار به نوشتن يك لغت بر روی کاغذ می‌کردند... آنها سپس مجدداً به دور از مردم و تمدن می‌رفتند، به مکانی که هیچ صدایی از حضور زندگی انسان‌ها شنیده نمی‌شد و از انواع مزاحمت در امان بودند و هیچکس نمی‌توانست از طبقه بالای آپارتمان، بطری یا شیشه‌ی خالی نوشابه‌ای را بر سر عابری پینوا پرتاب نماید! شما از این امتیاز برخوردار هستید که می‌توانید منفعت و سود زیادی از تجربیات زندگی این مردان دوران کهن بدست بیاوید، بدون آنکه ناچار باشید نیم‌بیشتری از عمرتان را صرف مطالعه و تحصیل علم بپردازید! چنانچه جدی باشید (و اگر جدی نبودید این کتاب را مطالعه نمی‌کردید) طبیعتاً میل خواهید داشت خود را آماده کنید و خود را برای شناخت سریع‌السير و روح روان آماده سازید البته، بهترین روش برای اینکار، در این است که قبل از هر چیز انبساط خاطر را بدید.

اکثر مردم، هیچ فکر دقیق‌ی از معنای واقعی لغت «انبساط خاطر»

در ذهن ندارند. آنها تصور می‌کنند چنانچه بروی يك میل قرار بگیرند و در آن فرو بروند، انبساط خاطر یافته‌اند. اما این کار درست نیست. برای آرامش یافتن و انبساط خاطر یافتن، شما بایستی اجازه بدهید که تمام بدنتان نرم و انعطاف پذیر گردد. بایستی اجازه بدهید تمام ماهیچه‌ها و عضلات بدنتان بدون هیچگونه انقباض و فشاری قرار بگیرند. بهترین روش برای درک مطلب من: نگاه کردن به يك گربه است:

ببینید يك گربه چگونه خود را درها می‌کشد. گربه‌ای از راهمی رسد، چندین مرتبه می‌چرخد و به‌آبطرف و آنطرف می‌رود و سپس در يك توده‌ی بی‌شکل و حجمی، بر زمین دراز می‌کشد و می‌افتد.

گربه دیگر توجهی به این ندارد که چند سانتی‌متر از رانش را نشان می‌دهد و یا آنکه ظاهری زشت‌وعاری از فریبندگی پیدا کرده‌است. گربه برای «استراحت کردن» و انبساط خاطر یافتن آمده‌است. برای آسایش آمده‌است و در آن لحظه مخصوص: انبساط خاطر و انبساط بدن تنها مطلبی است که در ذهن خود دارد. گربه می‌تواند در عرض يك لحظه بر زمین بیفتد و فوراً به خواب برود.

تقریباً همه می‌دانند که گربه قادر به دیدن چیزهایی هست که انسان نمی‌تواند مشاهده نماید. این به آن خاطر است که قوه ادراک مستقیم گربه، بالاتر از درجعت‌های قابل درک ما می‌باشد و به این ترتیب می‌تواند در هروقت و زمانی که بخواهد، جهان سماوی را ببیند. سفری به این جهان سماوی برای گربه بقدری آسان است که عبور کردن ما از اتاق به اتاق دیگر می‌تواند آسان و بی‌درد و ساده باشد. بنابراین، بیایید و با يك گربه ساده به رقابت و برابری بپردازیم، زیرا در آن هنگام در زمینی صفت و محکم

قرار خواهیم گرفت و خواهیم توانست استخوان بندی دانش متافیزیکی مان را بر اساس و پایه ای صحیح و مداوم و مقاوم بنا نماییم.

آیا می دانید چطور و چگونه آرامش خود را بازیابید و انبساط خاطر پیدا کنید؟ آیا قادرید بدون دستورات بیشتر، تغییر پذیر گشته و تأثیری را بخوبی حس کنید؟ از این دوش پیروی کنید:

به شکل و موقعیتی که راحت هستید دراز بکشید، اگر دوست دارید با هایتان را باز کنید و راحت آنها را بر زمین قرار دهید و یا بازو هایتان را کاملاً دور از بدن بگیرید، تردیدی نکنید؛ دقیقاً همان کار را انجام دهید، اصل کار در اینست که کاملاً وسرپا راحت و آسوده باشید. خیلی بهتر است در خلوت و راحتی اتاق خودتان اینکارها را انجام دهید، زیرا بسیاری از مردم (خصوصاً خانم ها) ابتدا دوست ندارند کسی آنها را در وضعیتی مشاهده نماید که بنظر آنها حالتی زشت و ناپسند می باشد.

به این ترتیب قادر خواهید شد انبساط خاطر یافته و گرفتن هر نوع حالت ظرافت و فریب دگی ظاهری را از خاطر خواهید برد و تنها به فکر راحتی جسمانی خود خواهید رفت. با ابتکار از شرح حالات فردادی و مرسوم اجتماعی راحت خواهید شد!

در نظر مجسم سازی که بدنات همچون جزیره ای است که به وسیله تعداد بسیار معدودی از مردمی کوچک، آباد است.

طوری است که انگار این آدمهای کوچک تحت فرمان شما عمل می کنند و به کوچکترین خواسته شما گوش می دهند، اگر بخواهید می توانید تصور کنید که بدنات پلزمین بسیار وسیع صنعتی یا یک سری تکنیسین های کار آزموده و بسیار ماهری است که شدیداً مطیع دستورات

شما می باشند و در نقاط کنترل دمی مختلف بدنات (یا همان مراکز عصبی) حضور دارند. بنابراین هنگامی که می خواهید انبساط خاطر یابید به این تکنیسین ها اعلام کنید که کارخانه فعلاً تعطیل است. به آنها بگویید که خواسته فعلی شما این است که آنها شما را رها کنند و اینکه ماشین آلات (و یا همان مراکز عصبی) خود را خاموش کرده و هر چه زودتر، برای مدت زمانی از آنجا بروند.

با دراز کشیدن در وضعیتی راحت و بی دغدغه، عمداً گروهی از این آدمهای کوچک را در انگشتان پا، در ساق پا، در زانو اتان، و بالاخره در هر قسمت از بدناتان، مجسم سازیید. خود را در نظر مجسم نمایید که دارید به بدناتان می نگرید و به همان نسبت به این آدمهای کوچک نیز نگاه می کنید. آنها را تماشا کنید و ملاحظه نمایید که چگونه عضلات شما را می کشند و باعث می گردند تا اعصاب شما به حرکت دریايند. طوری به آنها نگاه کنید که انگار موجودی در یک نقطه بسیار بسیار بالای در آسمان می باشد؛ به این آدمها بنگرید، و بعد هم در ذهنات با آنها شروع به صحبت کنید؛ به آنها دستور دهید از دیون با هایتان و از نا هایتان بیرون بیایند. به آنها امر کنید از اطراف دستها و بازو اتان دور بشوند. به آنها بگویید که در فضای میان ناف و انتهای «استرنم» (یا استخوان جناغ سینه) تجمع نمایند. اگر انگشتان را در وسط بدناتان، میان دنده ها و استخوان سینه قرار دهید، متوجه خواهید شد که یک بند یا الوه ای از جنسی سفت و محکم وجود دارد. این همان «استرنم» است. باز هم انگشتان را اندکی پایین تر بیاورید و به جایی ببالید که آن ساده به پایانی می رسد. بنابراین میان این نقطه و نساناتان، نقطه مورد نظر من قرار دارد. به تمام آن آدمهای

مشغول انبساط خاطر یافتن می‌باشید، شمارا راحت بگذرانند.

در نظراتان مجسم سازید که بندسیمین، از کالبد فیزیکی‌تان دور شد و تا قلمروهای دوردستی رفت. در ذهن خود تصور نمایید که این بندسیمین همچون تونلی دراز می‌ماند و ساعت شلوغی مئوهای زیر - زمینی شهرهای بزرگی همچون لندن ویا نیویورک را در نظر مجسم سازید که چه مقدار زیادی مسافر در خود گنجانده‌اند، آنها را در نظر تصور کنید و در خیال بیندیشید که همه باهم شهر را ترک کرده و داخل این مئوهای زیر زمینی شدند. سپس واگن‌های بی‌شمار را در نظر بیاورید که تمام این کارگران را در خود جای داده و از شهر خارج می‌شوند.

این آدم‌های کوچک را وادار سازید که دقیقاً همین کارها را بر طبق خواسته‌های شما انجام دهند. این کار با کمی تمرین بسیار سهل و آسان است. آنوقت شما کاملاً بدون هیچگونه فشار و یا انقباضی می‌گردید. اعصاب شما دیگر ناراحت نبوده و ماهیچه‌ها و عضلات بدن‌تان هم دیگر متقبض نخواهند بود. فقط کافی است آرام، بحالت دراز کش باقی‌ماند. مهم نیست راجع به چه مسأله‌ای می‌اندیشید. حتی مهم نیست اگر بهیچ چیز فکرنمی‌کنید. اجازه بدهید این وضعیت برای دقایقی چند ادامه پیدا کند درحالی که به آهستگی تنفس می‌کنید. تنفی با ثبات و مداومت کامل. سپس این افکار را درست بهمان گونه‌ای که «کارگران کارخانه‌تان» را مرخص کردید، مرخص نمایید.

انسان‌ها بقدری با افکار و اندیشه‌های پست و بی‌اهمیت خود مشغول می‌باشند که وقت و فرصتی برای «کارهای مهم‌تر» زندگی و «الان» ندارند. مردم آنقدر سرشان به‌سؤالات مخلف کاری و یا اجتماعی و یا

کوچک درون بدن‌تان دستور بدهید در آن نقطه جمع بشوند. آنها را در نظر مجسم سازید که از درون اعضای بدن‌تان بالا می‌روند، و در صفوف منظم خود، عین یک تعداد کارگر که در پایان ساعت کار، از کارخانه بیرون می‌روند، از بدن شما بالا می‌روند تا به نقطه مورد نظر برسند.

با رسیدن به نقطه مورد نظر، آنها دستها و پاها و شما را ترک کرده‌اند بنابراین این اعضای بخصوص بدن‌تان، بدون هیچگونه فشار و انقباضی خواهند بود، حتی بدون هیچ حس و احساسی خواهند بود:

زیرا همین آدم‌های کوچک هستند که ماشین آلات بدن شما را بکار می‌اندازند. آنها هستند که به نیروگاهها و مراکز عصبی شما، رسیدگی می‌کنند و از آنها مراقبت می‌کنند. به این ترتیب دستها و بازوها و پاها و تان بدن هیچ احساس فشار و انقباض نخواهند بود (اساساً لازم نیست سست و کمرخ بشوند) فقط کافی است عاری از هر احساس خستگی و کوفتگی باشند. یگانه‌ای ساده نرمی توانم بگویم آنها را طوری مجسم سازید که انگار اصلاً وجود خارجی ندارند...

اینکه شما تمام این آدم‌های کوچک را در فضایی که از پیش مشخص نموده بودید، جای داده‌اید. برای دقایقی چند، در نظراتان، به آنها خیره بشوید. اجازه بدهید که نگاهتان تمام آنها را در بر بگیرد، سپس با تحکم و اعتماد بنفس فراوان، به آنها بگویید که بیرون. به آنها بگویید که بدن شما را ترک کنند و تا زمانی که به آنها دستور بازگشت صادر نکرده‌اید، برنگردند. به آنها بگویید در امتداد بندسیمین رفته و از درون شما خارج شوند. در مدتی که شما خواهان عبادت و تفکر و اندیشه می‌باشید، آنها بایستی در کمال آرامش، شمارا رها نمایند و در مدتی که

انسان نباشد و قادر باشد زان و مردان بیگانه را آنطور جزو شکجه بدهد؟ انسان‌ها، بسا وجود داشتن ثقیب «اشرف مخلوقات»، از بسیاری جهات پایین‌تر و پست‌تر از پایین‌ترین حیوانات می‌باشند. این به آن خاطر است که انسان‌ها دارای ارزش‌های نادرست هستند، انسان‌ها فقط به پول می‌اندیشند و فقط بدببال مادیات این جهان دنیوی و فانی می‌باشند، حال آنکه چیزهایی که بعد از این جهان زمینی حائز خواهند بود درست همان چیزهایی غیر مادی می‌باشند که ما سعی داریم به‌شما بیاموزیم!

اینک که آراشتی خاطرات را بازپایان‌ده، کاری کنید تا افکارشان خاموش شوند. ذهنتان را بحالت پذیرا دریاورید. اگر تمرین‌های مداوم کنید، متوجه خواهید شد که قادر خواهید بود افکار زیاد و پرج و تو خالی‌تان را از مغز دور نمایید. افکاری که ممکن است شما را احاطه کنند.

بجای آنها، شما قادر خواهید بود واقعیت‌های حقیقی را درک نمایید قادر خواهید بود چیزهای مختلف سطوح مختلف عالم هستی را دریابید اما این چیزها بقدری بارزدگی در روی زمین فرق دارند (بقدری به نحوی مطبوع و دلچسب فرق دارند) که هیچ راه و شیوه «ملموس» و ممکن برای توصیف آنها وجود ندارد. تنها لازم به‌ترین است تا بتوانید شما نیز توبه خود این چیزهای مربوط به آینده را ببینید.

بعضی از مردمانی بزرگ هستند که می‌توانند برای لحظاتی چند بخواب بروند، و بعد از گذشت دقایقی دوباره از خواب بیدار شوند و حالتی با ملاروت و شاداب داشته باشند و چشمانی درخشان از الهام پیدا کنند، اینها، افرادی هستند که قادرند بنا به خواسته خودشان، افکارشان را «خاموش» کنند، و طوری خود را هماهنگ و وفق دهند که با دانش و

روزمره گرم می‌باشد که فرصتی برای تفکر و اندیشه به چیزهایی که واقعاً اهمیت دارند و اساسی هستند، پیدا نمی‌کنند. تمام کارهای روزمره اجتماعی آنها بی‌اهمیت و ساده و معمولی است... آیا تا پنجاه سال دیگر مهم است که فلان شخص پیراهن‌های زنانه‌ای را با قیمتی پایین‌تر از نرخ روز بفروشد می‌داند؟! اما برای شما مهم خواهد بود تا ببینید آیا تا پنجاه سال دیگر تا چه اندازه پیشرفت و تکامل داشته‌اید: زیرا پابستی این فکر را حتماً در ذهن به‌خاطر نگذارید:

هیچ مرد و یا زنی تا بحال موفق نشده است حتی يك سكۀی ارزش را یا خود به آن دنیا ببرد... اما درست برعکس آن سكۀی ارزش: هر مرد و زنی، دانش و آگاهی را که در این زندگی بخصوص آموخته و بدست آورده است، می‌تواند با خود به آن دنیا ببرد. به‌این دلیل است که انسان‌هایی به این دنیای زمینی می‌آیند، پس چنانچه می‌خواهید دانش و آگاهی با ارزش و گرانمایه‌ای یا خود به آن دنیا ببرید و با حتی يك مشت افکار نامربوط و بی‌فایده و بی‌معنی به آن دنیا ببرید، مسأله و مطلبی است که پابستی دقت و توجه کامل شما را بخود معطوف سازد.

بنابراین این درس برایتان مفید می‌تواند باشد، زیرا ممکن است بتواند تمام زندگی آینده‌تان را تحت تأثیر خود قرار بدهد!

غیر از انسان‌ها چه موجوداتی بودند که به یکدیگر بربانی می‌فرستادند؟ کدام موجودات مگر انسان‌ها بودند که در ملاء عام امیران جنگی را با انواع شکجه‌ها و ناراحتی‌ها به سوی مرگ می‌فرستادند و یا شکم آنها را پاره‌پاره می‌کردند و با حتی آنها را از داشتن قسمت‌های بسیار مفید بدن محروم می‌ساختند؟ آیا می‌توانید به موجودی بیندیشید که

آگاهی عالم هستی آشنا گردند.

برای افرادی که مایاند به رشد و پرورش معنوی خود برسند، داخل شدن در اموری بهبودی، پوچ و معمولی برآستی آسیب آورنده می باشد؛ کارهایی همچون مهمانی های بزرگ، نوشیدن مشروبات الکلی، استعمال مواد مخدر و غیره... اینگونه کارها باعث پدید آمدن اختلالاتی در قوه فضاوت روحی و معنوی می گردد. حتی ممکن است شخص را به قسمت های تحتانی و قمر دنیای سماوی بفرستد تا به وسیله ارواح شرور مورد آزار و شکنجه قرار بگیرند. این گونه ارواح ابتدایی همانطور که قبلاً هم گفتیم، در به دام افتاد اجتناب انسانها، در حالت و موقعیتی که حتی قادر به فکر و استدلال به گونه ای درست و مناسب نمی باشند لذت فراوان می برند. برای آنها این کارها سرشار از تفریح و خنده است. ضمناً مجالس و مهمانی هایی که صحبت های بهبودی و نامربوط معمول میان مسخوین صورت می گیرد و بلبتعداد اذهان پوک و تو خالی سعی در پنهان کردن این واقعیت ناست بار هستند که اذهانشان برآستی تو خالی و پوچ است. می توانند نظره ناسواحت کننده و دردناکی برای آن دسته از افرادی باشد که در صدد پیشرفت معنوی و مافوق روحی می باشند. شما تنها هنگامی می توانید پیشرفت نمایید که از افرادی کنده و تو خالی بریز نموده و از آنها دوری بجوید. افرادی که تنها به این فکر هستند که تا چه مقداری توانمند مشروب بنوشند، و یا دوست دارند و یا انقطاع از مشکلات و مسائل شخصی خود با دیگران به بحث و گفتگو بپردازند...

من به ارتباط ممکن میان دور و خ اعتقادی راسخ دارم. من معتقدم که دوزخ می تواند همزمان ساکت و خاموش باشد و در عین حال ارتباطی

نله پاتیکی با یکدیگر داشته باشند. در اینجا دیگر نیازی به کلمات و واژه ها نیست. تفکرو اندیشه یک نفر باعث تولید واکنشی در تدر دوم می گردد. حتماً دیده اید دو انسان پرسوال خورده که سالها است با یکدیگر زندگی می کنند قادرند الگرو اندیشه های یکدیگر را بخوبی از پیش حدس بزنند. اینگونه اشخاص سالخورده، که حقیقتاً یکدیگر را دوست دارند، وقت خود را با گفتگو هایی پوچ و ساطل به هدر نمی دهند. آنها در کنار یکدیگر نمی نشینند، و در سکوت و خاموشی اتاق، پیغام هایی را که از مغز یکدیگر ارسال شده است، دریافت می کنند. آنها خیلی دیر از منفعت و ارتباط خاموش آگاهی یافته اند. آنها زمانی به این نتیجه رسیده اند که دیگر بیرو سالخورده شده و به آخر عمرشان رسیده اند. اما شما هنوز جوان هستید و می توانید اینکار را انجام دهید.

آیا می دانید که تنها به یک تعداد محدود و معدودی از مردم لازم است تا با تفکرو اندیشه ای سازنده، مسیر وقایع جهانی را کاملاً تغییر دهند؟ متأسفانه در این دوره و زمانه، به سختی می توان یک گروه معدودی از مردم را پیدا کرده و در محلی جمع کرد تا اینکار را انجام بدهند، زیرا اکثراً همه خودخواه و از خود راضی و متکبر هستند و به تنها چیزی که فکر می کنند خودشان است. به سختی می توان کسانی را یافت که قادر باشند بنا به میلشان، افکار و اندیشه های خودخواهانه خود را «خاموش» کرده، و تنها به چیزهای خوب جهان تمرکز یابند. من مایلم اعلام کنم که چنانچه شما و تعداد معدودی از دوستانتان در نقطه ای گرد هم آید و دایره ای تشکیل دهید، هر یک از شما در حالیکه پاحالی راحت و آسوده نشسته است و در دوبروی دیگران قرار گرفته، می تواند تأثیرات بسیار خوب و مطلوبی برای

خود و دیگران پدید بیاورد و موجب یک سری کارهای خوب و سازنده و مثبت گردد.

هریک از افراد گروه بایستی طوری بنشیند که انگشتان پایش با دیگران در تماس نباشد. هر شخص باید انگشتان پایش را به یکدیگر بچسباند و آنها را فشار دهد. ضمناً هر فرد باید دودشش را نیز به یکدیگر وصل نماید. هیچ یک از افراد نباید فرد دیگری را لمس نماید بلکه هر شخص باید به یک واحد فیزیکی مستقل و مجزایی تبدیل گردد. به یهودیان پیرو سالخورده بنگرید. آنها به خورشی از این روش اطلاع داشتند. آنها می دانستند که چنانچه بخواهند معامله سودمندی انجام دهند، بایستی پاهایشان را به یکدیگر بچسباند، و دستهایشان را نیز بهم متصل نمایند؛ زیرا در آن صورت است که نیروهای حیاتی بدن کاملاً حفظ می شود. یک یهودی پیرو سالخورده که بخواهد معامله سختی را پیش برده و اوضاع را به نفع خود تمام کند، همیشه با ایستادن پا این روش، پیروزمی گردد (خصوصاً اگر طرف مقابلش در همچو حالتی نباشد) این یهودی به این دلیل به این حالت نیاستاده که ظاهری خوار و تسلیم داشته باشد (همانطور که ممکن است بسیاری از مردم اینگونه تصور کنند) بلکه به این حالت ایستاده زیرا می داند چگونه نیروهای فیزیکی اش را حفظ کرده، و از آنها استفاده نماید.

هنگامی هم که به هدف خود برسد، می تواند در آن لحظه دستهایش را کاملاً دور از بدن گرفته و آنها را باز کند و پاهایش را هم در فاصلهای زیاد از یکدیگر قرار دهد؛ دیگر نیازی به دو جمع آوری و نیروهایش برای «حمله» نیست؛ زیرا او در معامله پیروز شده است و اکنون با رسیدن

به خواسته اش، می تواند احساس آرامش و انبساط نماید.

بنابراین هر یک از شما (که در این گروه حضور دارید) می تواند دستها و پاهایشان را در نزدیک بدن نگهداشته تا قادر به حفظ انرژی بدنتان بشوید. این دست فیه به این می ماند که آهن ربایی داشته، و یک «گیره» در روی قطبها نصب کنید تا نیروی مغناطیسی را حفظ نموده و نگهدارید. بدون این نیرو، آهن ربای شما هیچ چیز مگر یک فلز بیخود و بی استفاده نیست.

گروه شما بایستی در یک دایره بنشینند، و تقریباً به فضایی که در مرکز آن دایره وجود دارد بنگرید. (ترجیحاً به فضایی در روی زمین) زیرا به این ترتیب سرها تا حدودی در حالت پایین و خم شده قرار خواهند گرفت، و این حالت، راحت تر و طبیعی تر است. با کسی صحبت نکنید. فقط بنشینید. دقت کنید مطلقاً حرف نزنید. شما بایستی از قبل نسبت به موضوع اندیشه هایمان فکر کرده و تصمیمتان را گرفته باشید، بنابراین حرف و صحبت بیشتر غیر الزامی است. برای دقایقی چند به این وضعیت بمانید.

به تدریج، هر یک از شما، یک آرامش و صلح شدیدی را در وجود خود حس خواهید کرده هر یک از شما احساس خواهید کرد به وسیله یک نور درونی روشن شده اید. شما پرستی دجباریک نوع روشنی فکرو ذهن و هدایت ذهنی خواهید شد، و حس خواهید نمود که با و کهکشان یکی و واحد شده اید...

برگزاری مراسم دعا در کلیسا، دقیقاً همین است و اندیشه را دارد این را از خاطر نبرید که کشتن اولیه کلیساها، روانشناسان بسیار خوب و

کار دانی بودند. آنها وقتاً و به خوبی می دانستند چه کارها انجام دهند تا نتایج مطلوب و مورد نیازشان را بدست بیاورند. همه از این موضوع اطلاع دارند که هیچکس قادر نیست یک جمعیت بزرگی از مردمان بدون رهبری و هدایتی مداوم، آرام نگه دارد. بنابراین موسیقی و دعا و تپاشی به هر شکل و حالت ارائه می شود تا مردم را در چارچوبی مطلوب حفظ کنند.

اگر کنیشتی، در نقطه ای بایستد که تمام نگاهها بر او متمرکز شود و سپس مطلبی را عنوان نماید و بتواند توجه یک حاضران در کلیسا را به خود جلب نماید، افکار و اندیشه های «تماشایان» تماماً به یک نقطه و هدف، معطوف خواهد شد. این کار، روش سطح پایینی برای انجام کارهاست، اما بهر حال روشی است که برای جمعیت های زیاد لازم و مؤثر است (خصوصاً در بین مردمی که وقت و فرصت زیادی را برای صرف کردن در رشد و پرورش در زمینه های دیگر را ندارند). بنابراین شما و دوستانان می توانید (چنانچه مایل باشید نتایج بیشتر و بهتری بدست بیاورید) در گروه کوچکتان بنشینید و درسکونت بمانید.

درسکونت بمانید و هر یک از شما یکوشد آرامش و خوشنودی و انبساط خاطر لازم را بدست بیاورد. هر یک از شما باید یکوشد به مسائل و مطالب ناب و پاک بیندیشد و یا حتی به مطالب مشخص شد مداخله کرده و آبی فکر کند، نگران صورتحساب های پرداخت نشده یا قالیوانا و قصاب نباشید! نگران این نباشید که رنگ مد، فصل آینده چه خواهد بود! بجای این افکار، به افزایش دادن و بالا بردن ارتعاشاتان بیندیشید، بطوریکه بتوانید بزرگی و خیر و نیکی را که قرار است در زندگی بعد از این داشته

باشید، حدس زده و درک کنید.

همه ما انسانها زیاده از حد حرف می زنیم. اجازه می دهیم مغزمان همچون ماشین هایی که دارای هیچ نوع فکر و اندیشه ای نیستند به کار و فعالیت بوج بپردازند. اگر ما آرامش و انبساط خاطر پیدا کنیم، اگر در تنهایی و خلوت بیشتری بمانیم و کمتر حرف بزنیم (خصوصاً هنگامی که در مصاحبت با دیگران هستیم) در آهنگام افکار و اندیشه های که دارای اصالت و پاکی بیشتری که فعلاً خارج از محدوده فکری ما می باشند، بر سر ما سر از سر خواهند شد تا ارواح ما را الاثر سازند، بعضی از روحها نشانی از پیر و سالخورده که در تمام مدت روزنها می مانند، دارای اصالت فکری بی نهایت بیشتری از یک شخص که در یکی از شهرهای پر جمعیت جهان زندگی می کند، می باشند. جوانان که معمولاً بسواد و اهل فرهنگ نیستند، دارای چنان درجه ای از اصالت و پاکی روحانی و معنوی می باشند که اکثر روحانیون عالی رتبه اجتماع ممکن است به آنها احساسات نمایند و حسرت این حالت آنها را بخورند!

این به آن علت است که آنها فرصت و زمان تنها مانند یا خود را دارند، فرصت اندیشه و فکر کردن را دارند و هنگامی که از فکر و خیال خسته می شوند، ذهنتان خالی از هر چیزی می گردد و بنابراین افکار و اندیشه های «والایی» که از «ماوراء» می آیند، داخل مغزتان می شود.

پس چرا شما روزی نیم ساعت این گونه تمرین نکنید؟ این تمرین را به وضعیت نشسته و یا خمیده انجام دهید و به خاطر بسپارید که باید کاملاً آرام و خوشنود باشید. کاری کنید ذهنتان مسکون و بی حرکت بماند و این جمله را به خاطر بسپارید: «آرام باش و خود» درون را دریاب و بشناس.

به این روش مدام تمرین کنید. کاری کنید عاری از هر فکر و خیال بمانید. کاری کنید از هر گونه نگرانی‌های دنیوی کینه و حسادت و شکی‌ها و نریدهای مختلف دور بمانید. در عرض یک ماه بی‌خواهید برد که فردی کاملاً موقر و آرام شده‌اید. وجه تان بالا رفته و یک شخص کاملاً متفاوتی شده‌اید.

من نمی‌توانم قبل از پایان دادن به این درس به‌خصوص، برای مرتبه‌ای دیگر از ضررهای مجالس و مهمانی‌های بوج و صحبت‌های بی‌ارزش و نامربوط حرف نزدم. در بعضی از دبیرستان‌ها و هنرستان‌های مخصوص، به شاگردان می‌آموزند که حتماً صحبت‌های سطحی و روزمرهٔ اجتماعی را فراموش کنند تا یک مهماندار خوبی باشند. آنها اینطور عقیده دارند که مهمانان را هرگز نیابتی تنها و یا ساکت گذاشت، تا مبادا افکار و اندیشه‌های شخصی‌شان، برایش و رفتار اجتماعی آنها تأثیری نامطلوب برجای بگذارد.

اما من برعکس می‌گویم که با فراهم آوردن سکوت و خلوت، ما می‌توانیم یکی از ارزشمندترین چیزهای موجود در روی زمین را به ارمغان بیاوریم، زیرا در دنیای مدرن امروزی، دیگر «سکوت» و «وقتی وجود ندارد. مدام صدای غرش پایانه تا پذیر ماشین‌ها، و موتور سیکلت‌ها، صدای ترافیک، صدای پرواز هواپیماها در بالای سرمان و بالاخره صدای بی‌وقفهٔ رادیو و تلویزیون بگوش انسان می‌رسد. این کار می‌تواند موجب سقوط دوبارهٔ بشر گردد...

شما! شما با فراهم آوردن محلی ساکت و آرام و معطر از آسایش، می‌توانید کمک‌های فراوانی به خود و هموعان خود نمایید.

آیا حاضرید برای یک مرتبه هم که شده (حداقل برای یک شبانه‌روز) اینکار را انجام داده و ببینید تا چه حد می‌توانید آرام و بی‌صدا بمانید؟ ببینید چقدر کم می‌توانید حرف بزنید و صحبت کنید. تنها نکاتی را بر زبان آورید که لازم به گفتن می‌باشد و از بیان هر مطلب اضافی و بی‌هوده خودداری نمایید. از گفتن هر نوع صحبت‌های مکالمه‌ای و یس‌غیث اجتناب ورزید. اگر اینکار را خود آگاهانه انجام دهید و عمداً به این حالت در بیاورید، در پایان روز عمیقاً به تعجب خواهید افتاد و متشاهده خواهید کرد که در اوقات معمول چقدر حرف می‌زنید و مطالب نامربوط و یاوه‌گویی‌های بی‌دلیل که کوچکترین ارزشی نیز ندارد نمی‌باشند، بیان می‌کنید.

در مورد صدا و حرف زدن و شلوغی، مطالب زیادی را پشت سر نهادیم. اینک چنانچه به‌تمرین «سکوت» بپردازید، متوجه خواهید شد که در اینجا نیز حق با من بوده است. در بسیاری از فرق‌ها و نظام‌های مذهبی، نظام‌های «سکوت» وجود دارد. بسیاری از راهبان و تارک‌دنیاهای دستور دارند در سکوت بمانند. مقامات سالان این کار را نه برای تنبیه و مجازات، بلکه به این خاطر می‌کنند که تنها از این راه می‌توانند زیرستان خود را قادر به شنیدن «صداهای ماوراء» نمایند.

درس سیزدهم

همه ما دوست داریم که کارها خود به خود برای ما صورت گیرند و چیزهایی بدست بیاوریم که بی هیچ زحمتی به ما «داده و ارزانی» شده باشد. احتمالاً همه خوانندگان این کتاب اقرار می کنند که تا به حال بارها و بارها برای درخواست یاری و کمک، دست به دعا گرفته اند! این البته یک حالت رفتار بسیار طبیعی در نزد انسانها است که برای انجام کاری، از دیگران درخواست کمک می کنند. بشر، در تنهایی خود، احساس ناامنی می کند و مایل است تصویر پدرانه ای از خدا وجود داشته باشد تا احساس حمایت نموده و تصور کند که به یک خانواده بزرگی وابستگی دارد. اما برای «دریافت» شخص باید نخست چیزی «بدهد». شما بدون دادن چیزی نمی توانید چیزی دریافت کنید، زیرا همین عمل دادن (یعنی رفتار گشودن ذهن) برای شما ممکن می سازد تا از آن دسته از اشخاصی که مایل و خواهان به دادن می باشند، چیزی را که می خواهید دریافت نمایید.

هنگامی که من صحبت از «دادن» می‌کنم، الزاماً منظورم پول و غیره نیست، هر چند معمول است که انسان پول بدهد، زیرا این چیز برای اکثر مردم همان خواسته‌ای است که پیش از چیزهای دیگر آرزویش را دارند. پول، در زمان فعلی نشانگر امنیت از کمبود و محرومیت، آسودگی از ترس قحطی و گرسنگی، آزادی از ملاقات‌های ناراحت‌کننده طلبکاران می‌باشد! پول را می‌توان تحت شرایط مخصوصی «بدهید»، اما «دادن» به معنی از خود دادن نیز می‌باشد؛ یعنی آنکه انسان راضی و راضی به خدمت و کمک به دیگران در بیاید. ما می‌توانیم پول بیاوریم یا مواد غذایی یا پوشاک و کمک و پاسزی به دیگران بدهیم، به منظور هم تسکین روحی و معنوی برای آن دسته از کسانی که به آن نیاز دارند. باز هم تکرار می‌کنم، تا زمانی که چیزی ندهیم، چیزی دریافت نخواهیم کرد.

اشتباهات زیادی در مورد لغت «دادن» و «صدقه دادن» گدایی کردن، و مسایل و مطالب مشابه آن، که به روح و کمک به مستندان ارتباط دارد، وجود دارد. (خصوصاً در جهان غرب)، بنظر می‌رسد که مردم تصور می‌کنند یک حالت خجالت آور و خفت‌انگیزی در درخواست کمک و پاری از دیگران وجود دارد، اما این ابداع و واقعیت ندارد و درست نیست. پول تنها یک وسیله‌ای است که در مدت اقامت در روی زمین، به ما امنیت داده می‌شود. این یک وسیله‌ای است که با آن می‌توانیم سعادت و خوشبختی و پیشروی و تکامل شخصی بدست بیاوریم؛ آنهم با یاری دادن به دیگران، به وسیله همین پول. (نه آنکه آنرا بگونه‌ای بپوشانیم و بپایانیم، در درون گاو صندوق‌هایی مرده و بی‌روح قرار بدهیم و هیچ استفاده و کاربردی سودمند و نیکو از آن بعمل نیاوریم.)

بدینخانه در این جهان تجارت و معامله، در محلی که میزان ارزش انسانی به وسیله مقدار پولی محاسبه می‌شود که در بانک دارد و به منظور هم ظاهر بیرونی که از این پول در اجتماع از خود بروز می‌دهد و لباس‌های پر زرق و برقی که این مردان و یا زنان بر تن می‌کنند، پول و یا کمکی که اینگونه افراد می‌کنند (و برای لذت شخصی خود آنهاست) بیشتر برای ساختن ظاهری دروغین و تمایزندن تصویری نادرست از خود می‌باشد تا پاری رساندن به یک فرد مستمند... این کار به عنوان یک عمل خیرخواهانه محسوب نمی‌شود و این گونه اشخاص را، روحانی و یا بخشنده و سخاوتمند نمی‌سازد. اینگونه افراد کسانی هستند که بدون هیچ فکر و دادن، پول خرج می‌کنند، با حالتی خودخواهانه و بطوریکه غرورشان ارضا گردد. در جهان غرب، ارزش یک فرد در این است که مردم دیگر ببینند همسرایین شخص چگونه لباس می‌پوشد و تسایحه حد مجزل می‌پوشد و اینکه تسایحه نوع ماشین را فندگی می‌کند و درجه خانه و درجه محله‌ای اقامت دارد و به کدامین کلوب‌های خصوصی تعلق دارد.

آه! پس این مردم می‌بایست مرد ثروتمند و مندولی باشد زیرا آنها میلیونرها هستند که در آن کلوب مشهور عضویت دارند!

باز هم تکرار می‌کنم: این جهان، جهانی است مملو از ارزش‌های نادرست و دروغین؛ زیرا تا بحال هیچ مرد و یا زنی وجود نداشته است که موفق شده باشد حتی یک پول سیاه و بسا حتی یک سوزن بی ارزش را به دنیای بعد از مرگ برده باشد. تنها چیزی که می‌توانیم با خود به همراه ببریم، همان دانش و آگاهی است که در وجودمان گنجانده ایم؛ تنها چیزی که می‌توانیم با خود به همراه ببریم، جمع کسل تجربیات ما (چه

خوب و چه بد) است. تجربیاتی که می‌تواند طوری تصفیه بشوند که تنها جوهر اصلی آنها باقی‌ماند. بنابر این مردی که در روی زمین، تنها برای خود می‌زیسته است ویس (هر چند در روی همین کرهٔ زمینی به عنوان یک میلیونر محسوب شده است) هنگامی که از دنیا می‌رود و به دیار باقی می‌رسد، به عنوان يك دور شکستهٔ پاك باختهٔ منوی شناخته می‌شود.

در دنیای شرق، این يك امر طبیعی است که يك خانم خانه به نزدیک درختانه‌اش برود و در آنجا با يك راهب که با کاسهٔ فقیرانه خود به گدایی مشغول است مواجه گردد. این یکی از کارهای روزمره و بسیار طبیعی در شرق محسوب می‌شود. ضمناً هر که یا تویی دقت می‌کند که غذایی اضافی برای آن راهب فقیری که به سخاوت و بخشندگی او دل بسته و امیدوار است، فراهم آورده و روزی آن راهب را بدهد (مهم نیست این که بانو ناچه اندازه مستمند و یا برعکس ثروتمند و بی‌نیاز می‌باشد) رفتار همه یکسان و مشابه است. در واقع این به عنوان يك افتخار محسوب می‌شود که راهبی فقیر، برای طلب دوزی به درختانه‌ای یزند. اما بر عکس عقیدهٔ مرسوم و رایج در جهان غرب، يك راهب به عنوان يك گدا و یا يك انگل اجتماع محسوب می‌شود و يك سرود و نثیفهٔ نشناس قلمداد می‌گردد. (یعنی مردی که از کار کردن نفرت داشته باشد و پناه به کمک و یاری دیگران امر را معاش می‌کند.) آریا می‌دانید، این صحنه‌های شبانه در مشرق زمین چه معنا و مفهومی دارند؟... بیایید و فرض کنیم که سرگرم بررسی اوضاع در مشرق زمین هستیم و کشوری همچون هندوستان را برمی‌گزینیم؛ یعنی درست نقطه‌ای که یاری رساندن و صدقه دادن به يك مرتاض یا راهب امری مرسوم و معمول تلقی می‌شود. (همانطور که در

کشورهای چین و تبت، پیش از آنکه کمونیسم قدرت را بردست بگیرد، این يك امر عادی و روزمره بحساب می‌آمد.)

بنابر این ما در دهکده‌ای در هندوستان هستیم. سایه‌های شب فرا رسیده‌اند. روشنائی، رنگی آبی متمایل به اوغوانی گرفته و بزرگهای درختان دبالو باب، با ملایمت تمام در نسیم شبانه‌ای که از سوی هیمالیا می‌وزد، به ایستو و آنسو می‌روند. راهبی درجاده‌ای خاکی، با ملایمت و آهستگی هر چه تماشا از راه می‌رسد، لباسهایی ژنده و پاره پرتن دارد و تمام مایملک خود را به همراه دارد. او خرقه‌ای دارد، یا يك چفت صندل که یا کرده است. در دستش هم يك تسبیح است. بر روی شانۀش يك پتویی قرار داده که به عنوان رختخواب مورد استفاده قرار می‌دهد. يك تعداد وسایل دیگر نیز در درون لباسش جای داده. در دست راستش چوبی دارد که به عنوان دفاع در برابر حیوانات و انسان‌ها از آن استفاده نمی‌کند، بلکه برای کنار زدن شاخ و برگ انبوه جنگل‌ها است که ممکن است پشرفش را مانع شود. اوهماً از این چوب، برای فهمیدن عدم رخدادهای استفاده می‌کند تا ببیند آیا قابل عبور هستند یا خیر.

اوسرا انجام به خانه‌ای نزدیک می‌گردد، در قسمت سینه‌اش به جستجو؛ در زیر خرقه‌اش می‌پردازد و کاسهٔ کهنه و بسراش را بیرون می‌آورد؛ کاسه‌ای چوبی که از شدت استفاده و قدمت، بسیار سوده و قدیمی به نظر می‌رسد. با نزدیک شدن به درختانه، زنی ناگهان در را می‌گشاید و یا حالتی احترام آمیز با بشقابی در دست، در کنار در ظاهر می‌گردد. اکثر آنها با حالتی متواضع به سمت پایین خیره می‌شوند و به مرد راهب نگاه

نمی کنند. زیرا این به نشانه بی ادبی و گستاخی قلمداد می شود. زن ها به نقطه ای در زمین خیره می شوند تا نشان دهند متواضع، فروتن و از خاتوادای تجیب و آبرو مند می باشند. راهب به زن نزدیک می شود و با دو دست کلاهش را به جلو می گیرد. البته لازم به گفتن است که در مشرق زمین انسان همیشه کلاه و یا لیوانش را با دو دست می گیرد؛ زیرا اگر تنها با یک دست آنرا بگیرد به نشانه بی احترامی و کفر نعمت به خدا محسوب می شود؛ غذا و خوراکی بسیار با ارزش است بنابراین ارزش دقت و توجه هر دو دست را باید بخود معطوف نماید.

بجایگزین، مرد راهب کلاهش را با دو دست می گیرد. زن، با سخاوتمندی تمام مقداری غذا در کاسه می ریزد و بعد هم رویش را می چرخاند و می رود، در حالی که هیچ صحبت و گفتگویی میان آن دو صورت نگرفته و هیچ نگاهی به یکدیگر نبینداخته اند. غذا دادن به یک مرد راهب به عنوان یک افتخار محسوب می شود نه یک کار طاقت فرسا و سخت آور. غذا دادن به یک مرد راهب، تاحدودی می تواند بدی باشد که تمام افراد معمول و متوسط اجتماع احساس می کنند بایستی برای اشخاصی که در حرفة روحانیت هستند، پرداخت نمایند.

زن و کدبانوی خانه احساس می کنند که او و خانه اش احترام خود را به آن مرد مقدس و روحانی ابراز داشته اند و اینکه آن مرد روحانی آن خانه را برای درزدن برگزیده است. آن زن احساس می کند سیاسی حق شناسانه برای دستپختش ابراز شده است. از خود می پرسد آیا راهب دیگری از غذا و یا پذیرایی که او در گذشته از خود نشان داده بود، چیزی ابراز داشته است؟ بطوریکه باعث شده است راهب دیگری برای دریافت

غذا و چیزی برای خوردن به آن خانه در بزند. دو خانه های دیگر، زمانی ممکن است با حالتی جسورانه از پشت پنجره های خانه هایشان به این اوضاع نگاه کنند و از خود سؤال کنند به چه علت مرد راهب به در خانه آنها نیامده است.

مرد راهب با کاسه پر از غذایش، آهسته چرخ می زند و کماکان در حالی که کاسه را با دو دست نگهداشته است، از خیابان یا جاده می گذرد و به زیر سایه دختی می رود. او در آنجا می نشیند (همانطور که ممکن است تمام روز را در همان جا گذرانده باشد) و شام شش را می خورد؛ یعنی تنها غذای روزانه اش را...

راهبان در غذا خوردن اصرار نمی کنند. آنها در خوردن قناعت بسیاری کنند و تنها تا همان اندازه ای می خورند که نمریند و زنده بمانند. قدرت و سلامتی خود را حفظ کنند، اما نه تا آن اندازه که احساس سیری کرده و یا تبدیل به افرادی شکمباره شوند. خوراک زیاد باعث عقب انداختن رشد و پرورش روحانی و معنوی می گردد؛ ضمن غذاهای سرخ کرده یا پر چربی باعث برهم زدن سلامتی جسمانی می گردد و چنانچه شخصی بخواهد از لحاظ معنوی پیشرفت نماید، باید همچون راهبان زندگی کند؛ یعنی تا اندازه ای با اصطلاح «بخور و نمیری» تغذیه نماید. بطوری بخورند که کالبد جسمانی تغذیه شود اما نه آن اندازه که ذهن و فکر احساس سیری کند و روح در یک «جعبه گلی» حبس و اسیر بماند...

لازم به توضیح است که راهبی که به اینگونه شام شب خود را بدست آورده، ممکن است الزاماً احساس حق شناسی زیادی نداشته باشد؛ زیرا از زمانهای دور گذشته، این نوع رسم و شیوه زندگی در مشرق

هستند و توانایی پرداختن پول به او را ندارند.

به این ترتیب، از آنجایی که او مردی است که درس خوانده و دانش اندوخته، و کسکها و نسکین معنوی برای مردم بهرامغان می آورد، دیگر فرصت و همین طور هم حق کار کردن مثل دیگران را ندارد و نیاز نیست که امر امرار معاش خود را تأمین کند. بنابراین، این وظیفه و امتیاز و اختیارات دست از کسانی است که راهب به کمک آنها آمده است تا بنویسند خویش و نا آنجایی که از دستان برمی آید غذا و خوراکی که مورد نیاز مرد راهب است تا بتواند روح و جسم خود را با یکدیگر حفظ کند، برای او فراهم نمایند.

راهب، بعد از غذا، برای مدتی به استراحت می پردازد و سپس از جا برمی خیزد، کلاهش را با شن و ماسه ای ریخته و یکدست پاک می کند، اسباب و وسایلش را برمی دارد و دوباره در تاریکی شب به راه خود ادامه می دهد و در زرتور درخشان ماه براه می افتد. راهب با سرعت به سفر می پردازد و کم می خوابد. او مردی است که در سراسر کشورهای پیر و ملقب بودیسم از احترام و شرافت زیادی برخوردار می باشد.

بنابراین ما نیز باید آتش درخواست به دادن به باشیم، تا بتوانیم «دریافت» کنیم. در دوران های گذشته، این یک قانون الهی محسوب می شد که تمام مردم ناچار بودند یکدهم مایملک خود را به عنوان زکات و صدقه بدهند تا بتوانند خوبی و سعادت را به سمت خود بکشانند. این یکدهم، به عنوان عسریا و عشریه معروف شد و بزودی تبدیل به یک کارو عمل معمولی و رایجی در زندگی گشت. برای مثال در کشور انگلستان، کلیساها اجازه داشتند عشریه ای بر مایملک یک فرد تعیین نمایند و خلاصه

زمین بوده است؛ یعنی راهبان، به عنوان یک حق که همه از آن اطلاع دارند، تغذیه ای رایگان می شوند. آنها غذا نیستند، انگل اجتماع نیستند و افرادی وظیفه نشانی و کامل تیر نیستند...

در طول مدت روز و پیش از غذای شب، همین راهب به احتمال بسیار قوی ساعتها در زیر شاخ و برگ درختی نشسته و در دستش هر کسی که از سر راهش می گذشت قرار می گرفت، در دستش هر کسی که به خدمات و اندرزهایش محتاج و نیازمند بود، قرار می گرفت؛ یعنی آن دسته از اشخاصی که به راهنمایی های روحانی و معنوی نیازمندند، برای دریافت پاسخی درست به سوی اومی آیند، همین طور هم کسانی که دارای فرد مریضی در خانه هستند و یا حتی آنهایی که خواستار نوشتن نامه ای مهم می باشند، همه به سوی او می آیند...

حتی بعضی ها می آیند تا از آن راهب بشوند و ببینند آیا خبرهای دلازه ای از افراد خانواده و یا عزیزانشان به همراه دارد یا نه؟ افرادی که در نقطه دور دستی زندگی می کنند... راهبان همیشه در حال مسافرت و حرکت هستند و از شهری به شهر دیگر و همین طور هم از روستایی به روستای دیگر عازم هستند و از تمام آن سرزمین می گذرند و از هر جا دیدن می کنند. این راهبان خدمات و رایگان به دیگران ارائه می دهند؛ مهم نیست چه درخواست و خواهشی از او می شود؛ او یک مرد مقدس و روحانی و یک مرد تحصیل کرده و فاضل است؛ مهم نیست خدمتی که از او خواهش می شود تا چه مدت طول خواهد کشید تا چه اندازه مرد راهب در ایحمت و کار خواهد انداخت. او یقینی می داند که بسیاری از اهالی روستاها و دهکده ها و افرادی که به کسکهای او محتاج می باشند، فقیرتر از اینها

هرداری و مایلکی را یا شهر عشریه، علامت گذاری کنند.

این پول صرف رسیدگی به کلیساها می شد، و مقرری رسی کشیشان را برای امرامعاش آنها فراهم می ساخت. جالب توجه است که در حدود ده سال پیش^۱، يك تعداد موارد و دعوای قانونی و قضایی پیش آمد (در کشور انگلستان) که به وسیله مالکین بزرگ انگلیسی صورت گرفت.

این نجیب زادگان که زمین ها و املاک خود را بعنوان ارث و میراث از پدران خود دریافت کرده بودند، سروصدای زیادی در مورد همین «عشریه»، در دادگاههای مختلف به راه انداختند و خواستار این شدند که عشریه هایی که به وسیله کلیسای انگلستان برای آنها تعیین شده بود، پرداخته شود.

این مالکین شکایت داشتند از اینکه ناچارند يك دهم در آمدشان را به کلیسا وقف کنند. آنها مدعی بودند که اینک رباعث و رشکستگی آنها شده است. آنها در واقع به این دلیل ورشکسته می شوند که این پول را با میل و رغبت پرداخت نمی کردند؛ زیرا تنها هنگامی که شخص با رغبت و میل تمام «بدهد»، آذوقه است که پاداش معنوی آنرا دریافت می دارد، و چنانچه عکس این قضیه باشد، پس همانا بهتر که اصلاً عشریه ای پرداخت نکنند.

امروزه، قوانین و آداب تغییر پیدا کرده اند و شباهتی به دوران گذشته ندارند. مردم دیگر با صدقه و زکات و عشریه مردم دیگر زندگی نمی کنند، تازه اصلاً عشریه و زکاتی پرداخت نمی شود... و این براسنی حیف ۱- تقریباً در سال ۱۹۵۰ میلادی.

است. این براسنی حائز اهمیت است که چنانچه فردی مایل به پیشرفت و رشد معنوی باشد، بایستی صدقه و زکات بدهد و برای خدمت و سود دیگران کمک کند. زیرا: خوبی و خفمت به دیگران خود باعث می شود تا خوبی و مرحمت های فراوانی بنوۀ خوبی، دریافت کنید. بطور خلاصه: تنها با کمک به دیگران است که می توانیم پیشرفت کنیم و مورد کمک و یاری قرار بگیریم.

من تعدادی از تاجران و سرمایه داران بسیار باهوش و ثروتمندی را سراغ دارم که زیاد دارای تمایلات معنوی و روحانی نمی باشند؛ با وجود این با میل و رغبت قراوان حاضرند. يك دهم در آمدشان را برای خیر و برکت و صلاح دیگران پرداخت نمایند، و همین کار را هم می کنند؛ البته بیشتر برای خیر و صلاح خودشان. آنها اینکار را بدلیل مذهب و اعتقادات روحانی نمی کنند؛ آنها اینکار را می کنند زیرا تجربیات تجاری و بازرگانی شان، و همینطور هم حساب های دفاتر حسابرسی شان، به آنها ثابت نموده است که با خیر بودن و سخاوتمندی و واداعتن نان پروری آب های زندگی، باعث شده اند که پولشان هزار برابر به نفع خودشان بازگردد!

کسانی که پول قرض می دهند (و در بعضی از نقاط جهان به آنها «شرکت ها و اتحادیه های مالی» لقب داده اند) همیشه بخاطر حالات معنویت و یا سخاوتمندی خود شهرت ندارند. و این وجود اینطور بنظر می رسد که حتی چنانچه این آقایان تاجر و قرض دهنده پول، بقدر کافی در عشریه و زکات و صدقه، اعتقاد داشته باشند، پس براسنی بایستی يك کار سودمندی در این موضوع وجود داشته باشد تا این آقایان به اینکار خود

ادامه می‌دهند و بطور حتم منفعت و سود کلانی بدست می‌آورند... همان.
ملوک بسیاری از سرمایه‌داران و ثروتمندان مشهور جهان دقیقاً به همین کار
مشغولند...

توانین غیبی و ماورای طبیعه، نه تنها برای افراد بایسته مسائل
معنوی و روحانی قابل اجراست، بلکه درباره افراد غیر معنوی نیز صدق
می‌کند. این مهم نیست که آیا شخصی کتابهای معنوی و روحانی زیادی
مطالعه می‌کند یا خیر؛ این به تنهایی باعث نمی‌شود که شخصی مبدل به
یک فرد روحانی و بایسته به مسائل عرفانی و معنوی گردد. این امکان هست
که شخص مزبور تنها به خواندن مطالب اکتفا می‌کند و پیش خود فرض
می‌نماید که برآستی در مسیر معنویت پیش می‌رود! ممکن است مطالبی
که مشغول مطالعه می‌باشد، مستقیم از مقابل چشمانش گذشته و در هوا
محور ناپدید شوند بدون آنکه ذره‌ای در سلول‌های حافظه مغز برجا
بمانند. با این حال، این شخص خود را بعنوان روح و ذاتی بزرگتره
می‌شناسد و برآستی معتقد است که دارد پیشرفت می‌کند، درواقع، این
شخص معمولاً خیلی خشک و معتقد به عدالت خود می‌باشد و کلاً بسیار
در کمک کردن به دیگران بی‌میل و بی‌ رغبت است، هر چند بایستی بداند
با کمک به دیگران، درواقع بخود کمک کرده است... مجدداً تکرار می-
کنم که راه صحیح و درست و سودمند در این است که انسان به دیگران
کمک و یاری نماید. عجیب اینجاست که شخصی که اینگونه «می‌دهد»
کمکهای زیادی از هر مورد دریافت خواهد کرد!

بنابراین همانطور که گفتیم: عشره به معنای یک دهم است. ضمناً
نشانگر یک «ز» زندگی «می‌باشد، زیرا چنانچه شخصی «بدهد» دریافت

می‌کند. من هم اینک که مشغول نوشتن این مطالب می‌باشم، شخصی را
در ذهن دارم که به او کمک و لطف و یاری زیادی شد: کمک و لطفی که
پول زیادی را باعث خرج کردن شده، از وقت شخص کمک کننده نیز
بهره زیادی برد، و همینطور هم از یک سری دانش و فن تخصصی استفاده
نمود. به محض آنکه مشکلات شخصی، از بین رفتند، یک سری مشکلات
دیگر، همچون انبوهی از استازگان و ریز و درشت پرسرش سرازیر شد. من
فیلاهم گفتم: «برای دریافت شما نخست باید بدید». این شخص مورد
نظرم، شدیداً احساس نازاحتی می‌کرد، و طوری به من می‌فهماند که
انگاران به حساب شخص بسیار سخاوتمند و بخشنده‌ای بوده است، و تا
آنجایی که برایش مقدور بوده به دیگران کمکهای فراوانی کرده است،
همانطور که روزنامه‌های محلی حاضر به شهادت در این مورد بودند. اما
نظریه شخصی من این است که چنانچه لازم باشد برای انجام یک سری
وامعالت یک شخص، مطالبی در روزنامه‌های محلی چاپ و منتشر
شود، پس این شخص به نحوه درست و صحیح «لانی‌دهد»...

راهها و روش‌های مختلفی برای «دادن» وجود دارد. ما می‌توانیم
به غیر از دادن یک دهم از درآمدمان برای کارهای خیریه، به اطرافیان کمک
های دیگری کنیم و برای مثال به آنها درخواستهای معنوی شان یاری
دهیم، و یا در اوقاتی که با مشکلات و یا بحران‌های سختی روبرو می‌باشند
تسکینات لازم و مورد نیاز را به علاوه محبت و گوشه‌شنوائی به آنها ارائه
دهیم. یا «دادن» به دیگران، درواقع به خود داده‌ایم. درست به همان-
شکل که یک کسب و کار باید خوب باشد تا شکوفا شود، بنابراین ما نیز
بایستی «سرمایه زیادی» در اینکار بریزیم تا سرمایه خوبی دریافت کنیم.

ما باید برای کمک به دیگران بدهیم، باید کمک کنیم تا خود نیز به سهم خویش کمک دریافت کنیم کاملاً بی‌فایده است که دهان کنید چیزی به شما داده شود، مگر آنکه شما نخست نشان بدهید ارزش و لیاقت دریافت را دارید؛ برای همین هم بایستی به باری دیگران بشارید.

این کارها را تمرین کنید و باز هم تمرین کنید.

پیش خود تصمیم بگیرید که تا چه اندازه می‌توانید بدهید، چه می‌توانید بدهید، و چگونه می‌توانید بدهید. سپس کارهایتان را به مرحله اجرا دریاورید. به مدت سه ماه آزمایش کنید. بعد از سه ماه، توجه خواهید شد که نه تنها از لحاظ مالی، بلکه از لحاظ معنوی نیز غنی شده‌اید. بنابراین مطالب تکرار شده این درس را بارها و بارها بخوانید و بخاطر نگهداری که «ارحم ترحم» و «بدهید و اتفاق کنید» تا دریافت کنید.»

درس چهاردهم

این يك عادت و سنت قدیمی است که انسان همیشه وسایل باارزش و گنجینه‌های عزیز خود را در اتاق انبار، ذخیره می‌کند و جای می‌دهد، «گنجینه‌هایی» که انسان بخاطر خاطرات و دوران قدیم، به آنها پایبند است. اغلب اوقات این وسایل در اتاق زیر شیروانی یا زیر زمین باقی می‌مانند و تقریباً از خاطره‌ها زده می‌شوند، تا آنکه ناگهان در يك زمانی که شخص بدنبال چیز دیگری می‌گردد، با آنها روبرو می‌گردد.

در اینجا، مجسمه مخصوص پروو خیاطی قرار دارد که انسان را به یاد سالیان دور گذشته می‌اندازد از گذران سریع عمر خبردار می‌سازد؛ خصوصاً که دوختن پیراهنی بر روی آن مجسمه دیگر به سبب و اندازه فعلی اندام ما نخواهد بود! ممکن است یک صندوق یا حتی صندوق‌هایی از نامه‌های قدیمی نیز بشماره خورد. این نامه‌ها که با روپایی آبی و یا نرنگ صورتی بسته شده‌اند، چه هستند؟... انسان ناگهان با چیزهایی بر خورد می‌کند که از مدت‌ها قبل خاطره آنها را از خاطره برده بود. اشیاء و لوازمی

که خاطراتی دوست داشتی و محبت آمیز در ذهن بیدار می کنی، همینطور هم خاطراتی غم انگیز و تأثر بار.

آیا شما از آن دسته افرادی هستید که زیاد به اتاق انباری منزلتان سر می کشید؟ رفتن و سر کشیدن به آنجا، ارزش دارد، البته هر چند وقت یک مرتبه، زیرا هنوز هم چیزهای مفیدی ممکن است در آنجا وجود داشته باشد. لوازمی که خاطرات ایام جوانی را به یمن انسان بازمی آورند چیزهایی که به علم و دانش انسان می افزایند، مشکلاتی که در دورانهای دور گذشته ما را به تفکر و اندیشه انداخته بودند و اینک یادانش و آگاهی جدید و امروزی، بی هیچ زحمتی به کنار می روند. به تجربیاتی که از طریق گذشت زمان و سالهای متوالی بدست آمده است...

اما در این درس بخصوص، من از شما نمی خواهم که سری به اتاق انباری منزلتان بزنید. می خواهم از شما دعوت کنم به همراه من بیایید، از این پله های مارپیچی و چوبی با توده قدیمی و فرسوده اش بالا بیایید، از این پلکان چوبی بعدی نیز بگذرید، پله هایی که هر لحظه آماده فرو ریختن می باشند و انسان را به وحشت می اندازند که مبادا در زیر پله ها، به کناری بروند و خرد و خمیر بشوند... لطفاً همراه من بیایید و سری به اتاق انباری من بزنید. اندکی به اطراف نگاه کنید، زیرا این درس حاضر و محسوسطور هم درس بعدی، در اتاق انباری من برگزار خواهد شد. در اینجا من انواع و اقسام اطلاعات کوچک و خرد و در اختیار دارم که لزوماً لازم نیست در یک درس جداگانه ای جای بگیرند و بخش مخصوصی را بخود اختصاص بدهند، با این وجود از ارزش و توجه خاصی می توانند برای شما برخوردار باشند. بنابراین به انبار من بپنجهایید، بخوانند مطالب بعدی ادامه بدهید

و ببینید تاجه اندازه می توانند در شما نیز صلیق کنند. ببینید تاجه مقدار از شک و تردید و مسائلی را که مدتها است ذهن شما را بخود مشغول کرده اند و به اصطلاح «اعصابان» را خرد کرده اند، می توانند از بین ببرند و آنها را برایتان عاری از سختی و اشکال نمایند...

خود من نیز برای مدتی چند به نگاه کردن به ابراهیم مشغول شده و در مدتی که مشغول آماده کردن این بخش از کتاب بودم به گوشه کنارهای مختلف این انبار نظرافراغت و سر کشیدم و کنجکوی کردم و یک سری فرضیات و عقاید را برهم ریختم و گرد و خاک زیادی بلند نمودم! من به افرادی فکر کردم که زیاد فکر می کنند. آیا می دانید که شما می توانید بیش از حد دردم کار کنید؟ بله من بخوبی از این ضرب المثل قدیمی اطلاع دارم که می گوید: هیچ انسانی تا بحال از کار زیاد نمرده است. اما من کماکان اعلام می کنم که چنانچه شخصی دوفکر کردن و تمرکز ذهن خود زیاده از حد بکوشد، آنوقت غیب گرد خواهد رفت. در این زمینه من نامه ای زیادی از دانشجویان این رشته دریافت می کنم که برای من نویسد:

«اما من خیلی سعی و کوشش می کنم، مدام تمرکز می کنم و تمرکز می کنم و تنها چیزی که نصیب می شود یک سردرد شدید است. من اصلاً با پدیده هایی که شما از آنها صحبت می کنید تا بحال روبرو نشده ام!»
بله، در این اتاق انباری، این می تواند «گنجینه ای» محسوب شود تا ما اندکی صبر کرده و به ملاحظه و تماشا می یازیم؛ انسان همیشه می تواند کوشش سعی زیاده از حد لازم را انجام دهد. این یکی از عجایب انسانها است و با چنانچه بتوانم بطور دقیق تر صحبت کنم این یکی

از اشتباهات و ضعف‌های مغز آدمی است که اگر زیادتر از حد مورد نیاز سعی و زحمت و کوشش کنیم، دیگر ابداع بیشتری نخواهیم کرد. در واقع با کوشش بیشتر از اندازه، انسان قادر است یک مکانیسم عجیب را بکار بیندازد که می‌توان نام «اطلاعات منفی» را روی آن نهاد.

همه ما داستان آن شخص را می‌دانیم که واقعاً در زندگی کوشش و تلاش می‌کند و همیشه سعی می‌کند و سعی می‌کند و سعی می‌کند و بیش از دیگران زحمت می‌کشد اما هرگز به هیچ کجا نمی‌رسد. این شخص همیشه در یک حالت ابهام و سرگشتگی و تردید قرار دارد. هنگامی که ما مغزمان را بیش از حد لازم به کار واهی داریم، یک تنوع از دیدارهای الکترونیکی تولید می‌کنیم که علناً باعث اختلال و محدود کردن افکار و اندیشه‌هایمان می‌گردد!

ممکن است شما چیزی از الکترونیک ندانید و مهندسی الکترونیک نباشید، اما چنانچه برای مطالعه و بررسی مغز آدمی، از درس الکترونیک و الکترونیک فیر کم‌کم گرفته می‌شد، آنوقت کارها به راستی سهل و آسان می‌گشت. مغز انسان وجه اشتراك زیادی با علم الکترونیک دارد.

مثلاً آیا می‌دانستید یک رادیوی ساده و معمولی چگونه بکار می‌آید؟ لوله و پسا رشته باریکی وجود دارد که پسا حرارت یافتن به وسیله باتری‌هایی روشن می‌شود. این رشته پسا لوله، الکترون‌هایی را در یک روش و شکل کاملاً غیر منظم و نامرتبی رها می‌سازد. الکترون‌ها به عرسو جریان پیدا می‌کنند و عین جمعیتی شلوغ و بهم‌ریخته که ما بلند دانستل استاندارد فزونی‌ها بشوند به جلو حرکت می‌کنند. اگر به این الکترون‌ها اجازه داده شود که بدون هیچ حالت و شرایطی تحت کنترل قرار نگیرند

و به عرسو که ما بلند بسوزند، در این صورت در علم الکترونیک پاسخی در همین رادیو، حالتی کاملاً بی‌فایده و «بلند فزونی» خواهند گرفت. ما در لوله‌ای، یک پوشش شیشه‌ای داریم. این لوله پسا رشته باریک اولی، در این پوشش جای دارد و در حین داغ شدن و حرارت یافتن، الکترون‌ها را به عرسو پرتاب می‌کند. اما این کار بی‌فایده است. ما میل داریم این الکترون‌ها در «صفحه‌ای» جمع آوری شوند. صفحه‌ای که در نزدیکی همان رشته یا لوله باریک قرار دارد.

اگر اوضاع همان‌سانگی بود و تنها آن لوله و آن صفحه وجود داشت، عملیات تجمع و گرد هم آیی الکترون‌ها، کاری سخت و غیر قابل کنترل می‌شد. آنوقت در برنامه‌های رادیویی، اختلالاتی پیش می‌آمد و کلاً هر چیزی که قرار بود ما «دریافت» کنیم، با مشکل و ناراحتی همراه می‌شد. مهندسين این رشته دریافتند که چنانچه در پیچه‌ای مشبك میان آن لوله و آن صفحه قرار می‌دادند و يك جریان منفی هم روی آن در پیچه جای می‌دادند، آنوقت قادر می‌شدند جریان الکترون‌ها را میان آن لوله و آن صفحه، کنترل نمایند. بنابراین این در پیچه سوراخ سوراخ به عنوان يك «جریان عرسو» و متداول [Grid Bias] بکار می‌بردند. حال چنانچه شخصی از این Grid Bias، به اندازه زیادی استفاده نماید، آنوقت هیچ الکترونی از سمت لوله به طرف صفحه جریان پیدا نخواهد کرد؛ آنها تماماً به وسیله آن در پیچه به عقب رانده می‌شوند. با تغییر دادن Grid Bias به يك مقدار مناسب، کنترل الکترون‌ها می‌تواند به تنوع، درست و مناسب گردد.

برگردیم به عرسو مغز آدمی پیش از آنکه حسابی از دست رادیو

خسته نشوید!

هنگامی که ما بیش از حد به تمرکز و فکر می پردازیم، هنگامی که
اتصاله مغزمان را خسته می کنیم و آنرا اوادار به اندیشیدن راجع به مشکل
یا مسأله ای می کنیم، بلافاصله باعث پیکار انداختن «Grid Bias» منفی
و معکوس می گردیم؛ یعنی باعث می شویم تا افکار و اندیشه هایمان کاملاً
بعضب رانده شوند و محدود گردند، بنابراین بایستی کوشش و تلاش
زیادی از خود بروز ندهیم. بایستی در این مورد کاملاً عاقل و منطقی باشیم.
ما بایستی این ضرب المثل کهن چینی را در خاطر نگهداریم: «آهسته آهسته
می توان میمون را بدام انداخت» ما باید به گونه ای به فکر و تمرکز
بپردازیم که مغزمان خسته نشود، تنها آن حد کار کنید که می دانید در
قوه و توانایی نان می گنجد، نه بیشتر. سعی کنید «میانروی» را برگزینید
و از افراط پرهیز کنید.

و میانه رویی با «سیر یابی» یک روش زندگی در مشرق زمین
 ب می شود. این به آن معنا است که زیاده لازم نیست و خیلی بد
 به همان نسبت زیاد لازم نیست و خیلی خوب باشد. شما بایستی
 میان این دو حالت باشید. اگر خیلی بد باشد، پلیس و مقامات
 بدون شک شما را دستگیر خواهند کرد و چنانچه خیلی خوب
 یا انسانی خود را داشته و یا ابداً قادر به زندگی در روی این کره
 نخواهید بود، زیرا این یک واقعیت علمی است که «حق» ارواح
 بر آسمانند و این جهان اسفاله ها، مجبورند یک شکل با حالت
 است یا ابرار یا ناقص بر خود داشته باشند و مثلاً اخلاقی ماری از کمال

۱- گوجیر کٹی نہ غورہ جلیں سازیاں

داشته باشند، بطوریکه در طول اقامتشان در روی زمین از حالت «کمال» بیرون بیایند، آنهم به این علت که هیچ چیز کامل در این جهان «غیر کامل» وجود ندارد و هر گلی، خاکی دارد...

پس تکرار می‌کنم: سعی نکنید تلاش و زحماتی بیش از حد کنید. سعی داشته باشید کاری را در حد و محدودهٔ منطقی و در چارچوب قابلیت و توانایی شخصی‌تان، باحالتی طبیعی انجام بدهید. هیچ لازم نیست به این‌سو و آن‌سو بروید و حالت رعبا و تسلیمی برده‌گونه داشته و از سخنان دیگری پیروی و اطاعت کنید. از منطق و عقل و استدلال خود بهره‌جوید و کمک بگیرید. بنا به وضعیت خودتان، چیزی و یا عقیده‌ای را سازگار سازید و آن‌را با خود وفق بدهید و منطبق سازید.

ممکن است من بگویم: رنگه این پارچه سرخ است، اما این امکان هست که شما آنرا بگونه‌ای متفاوت ببینید. ممکن است برای شما صورتی جلوه نماید، یا نارنجی و یا حتی ارغوانی روشن. این تماماً بستگی به شرایطی دارد که شما در آن لحظه، آن پارچه را چگونگی دیدید. ممکن است قوه بینایی شما با من فرق داشته باشد، ممکن است روشنائی اتاق شما با من یکی نباشد و غیره و غیره. بنابراین زیادی از خود سعی و تلاش نکنید، همین طور هم حالت بردگی و تسلیمی مطلق به هیچ چیز پیدا نکنید، از قوه منجش خود کمک بگیرید. از «میربانی» باری بجویند و استفاده کنید، زیرا این «میانروی» می‌تواند یک چیز بسیار مفیدی برای شما باشد!

از این «مسیر میانی» استفاده کنید، این مسیر، یک راه اعضای و آزادمنشی محسوب می‌شود، راه محترم شعردن حقوق دیگران و

همین طوره هم محترم شمرده شدن حقوق شما بشمار می رود. در شرق، راهبان بودیگر علاقه مندان به وجود و انوار اقسام مختلف «فنون رزمی» و «کشتی» اشتغال می ورزند؛ نه باین خاطر که راهبان طبعی جنگجو دارند، بلکه با فراگیری فن جودو، شخص می آموزد که چگونه بر خود کنترل باشد، شخص یاد می گیرد بر خود محدودیت وارد آورد و بالاتر از همه، شخص می آموزد که از سر راه کنار برود تا بلکه شخص مقابل برنده و پیروز گردد. فن جودو را در نظر بیاورید: در این فن شخص برای بردن در یک نبرد، از قدرت خود استفاده نمی کند، بلکه از قدرت و توانایی شخص مقابل استفاده می کند تا او را مغلوب نماید. حتی زنی با جثای کوچک و ریز که آگاه به وجود و باشد، می تواند خول عظیمی را مغلوب کند و بر او پیروز شود. هر قدر آن مرد توانا تر و قوی تر باشد، شدت حملاتش نیز زیادتر خواهد بود و به این ترتیب مغلوب کردن او نیز یاسهول بیشتری انجام خواهد پذیرفت، زیرا نیرو و توان خود آن شخص باعث خواهد شد تا با سنگینی و خشنوت بیشتری بر زمین بیفتد!

پس بایید و از جودو با قدرت وجه مخالف استفاده نمایید تا بر مشکلاتتان فائق گردید. خود را خسته و یا ضعیف نکنید. به مشکل یا مسأله ای که فکر شما را بخود مشغول ساخته بپندیشید، سعی نکنید مثل اکثر مردم، از آن قسرا کنید. بسیاری از مردم از نگاه کردن به مشکلی، هراس دارند، آنها در اطراف مشکل خود، یا حالتی مردم به کند و کلوی ابتدایی می پردازند، اما هرگز به هیچ کجا نمی رسند. مهم نیست مشکل شما تسامح حد تا متعجار و نامطبوع می باشد، تلاش کنید دقیقاً به ریشه مشکلاتتان برسید و دریابید چه چیزی موجبات ناراحتی شما را فراهم

آورده و چه چیز شما را به وحشت می اندازد. سپس هنگامی مشکلاتتان را با خود بحث کردید و تمام جوانب آنرا مورد بررسی قرار دادید: آنرا مسکوت نگذارید و دیگر اهمیتی به آن نشان ندهید!

اگر اینگونه رفتار کنید، مشکل شما به سمت باطن رفیع خواهد رفت، زیرا باطن رفیع دارای درک و فهم بسیار بیشتری می باشد و در مقایسه با کالبد بشری، ماهیتی بسیار والا محسوب می شود.

هنگامی که باطن رفیع شما و یا ضمیر ناخود آگاهتان، قادر باشد مشکل شما را مورد بررسی قرار دهد و یا راه حلی روی سر شود، اغلب جواب و پاسخ مشکل شما را به ضمیر خود آگاهتان انتقال نخواهد داد و آنرا به داخل حافظه شما خواهد آورد، بطوریکه وقتی از خواب بیدار شدید، با تعجب و شگفتی سراپا شادمانه متوجه خواهید شد که پاسخ و راه حل مسأله ای را که باعث ناراحتی شما شده بود، بدست آورده اید.

بنابراین دیگر چیزی باعث افشاش فکری شما نخواهد گشت.

آیا از انباری من خوششان آمد یانه؟

بایید و برویم بسراغ يك «گنجینه» دیگر که در گوشه ای افتاده و اندکی خاک آلود شده است. وقت آن رسیده که اندکی نیز به آن نگاه کنیم و بگذاریم کمی هوا بخورد و برای مرتبه ای دیگر با نور و روشنائی روز روبرو گردد. در این سته چیست؟... بگذارید بازش کنیم و بگویم! امروزه، عده زیادی بر این عقیده اند: برای آنکه کاملاً «حقیقتاً» خوب باشند، بایستی پدیده و رنج دیده و بینا نیز باشند. آنها بگونه ای نادوست و غلط عقیده دارند که انسان بایستی مدام چهره ای عیوس و غمگین داشته باشد تا بتواند حالتی مذهبی و «روحانی» بدست بیاورد.

اینگونه مردم از لیخنزدن بیم دارند، نه برای آنکه صورتشان چین و چروک
خواهد خورد، بدینرا آن؛ بلکه به این خاطر که بیم دارند ظاهر ولایت
بیرونی نازل عطا بدی می‌شان را ترک بیندازد! ما همه در اطراف خود
پیرزن و یا پیر مرد بیوس و اخمویی را می‌شناسیم که تقریباً از لیخنزدن
وحشت دارد و یا آنکه از کوچکترین لذت این دنیا هراس دارد نکند
مبادا برای يك لحظه خادمی و لذت، در آتش جهنم بسوزد و «سرخ
شود»!

مذهب، مذهب راستین، يك مسأله شاد و نشاط آور است. این
مذهب است که بهما زندگی و حیات بعد از مرگ را وعده می‌دهد، بهما
پاداش تمام کارها و کوشش‌هایمان را وعده می‌دهد، بهما وعده می‌دهد
که هیچ انهدام و نیستی و نابودی در بین نخواهد بود؛ یعنی هیچ چیز برای
نگرانی و دستخوش ترس و وحشت شدن وجود ندارد.
تخم ترمی از مرگ در اکثر انسان‌ها ریشه دوانده و بالا آمده است.
این به آن علت است که اگر شخصی یاد داند دنیای بعد از مرگ بیفتد و
یا آنها را بخاطر داشته باشد، ممکن است از غرط حلقه به آن دنیا، وسوسه
شود که پایانی به عمر زمینی خود بدهد و با سرعت به دنیای شادی و لذت
بعد از مرگ رهسپار شود.

این درست‌شبه وضعیت پسرچهای است که از کلاس درمی‌فرار
می‌کند و شروع به گردش و تفریح در خارج از محیط مدرسه می‌کند.
این الزاماً باعث پیشرفت و رشد این کودک نخواهد شد!
مذهب (اگر واقعاً به آن معتقد باشیم) بهما قول می‌دهد که پس از
گذشتن از محدودیت‌های دنیوی این جهان، دیگر در مصاحبت و نزدیکی

با افرادی که ما را بدراستی به ناراحتی و درنج می‌اندازند قرار نخواهیم
گرفت، دیگر در آن دسته از اشخاصی که اعصاب ما را به اصطلاح «خرد»
می‌کنند برخورد نخواهیم داشت و با آن دسته از افرادی که باعث کج
خلقی روحان می‌گردند ملاقاتی دوباره نخواهیم کرد! از مذهب لذت
بیرنده‌ایرا چنانچه اعتقادی راسخ و عمیق به مذهب داشته باشید و تمايلات
روحانی و معنوی‌تان حقیقتاً راست باشند، پس در اینصورت سرگ
بایستی به عنوان يك مسأله نشاط‌انگیز و سرور آور تلقی شود، چیزی که
موجب شادی و خرسندی انسان می‌گردد.

من باید در کمال آندوه و ناراحتی اعتراف کنم که بسیاری از
مردمی که به مطالعه و بررسی در زمینه علم متافیزیک و ماوراءالطبیعه
می‌پردازند، در میان بدترین اهانت‌کنندگان جای دارند.

مذهبی در دنیا وجود دارد که کاملاً معتقد است فقط پیروان او
است که نجات خواهند یافت و جزو «تخبین» محسوب می‌شوند. این
مذهب که در دنیای غرب وجود دارد و من نام آنرا نخواهم آورد عقیده
دارد که تنها پیروان او است که در بهشت جای خواهند گرفت و بهشتی
ما انسانها، انسانهای فانی و کتاه‌کروید بخت، قرار است با روش‌های
مختلف وی نهایت نامطلوبی، از بین برویم و نابود شویم! اما من ابداً
عقیده‌ای به این فرضیه ندارم. من و امثال من عقیده داریم که تازمانی که
شخصی اعتقاد و باور و ایمان داشته باشد، همین برای نجاتش کافی
خواهد بود.

۱- نویسنده دارد با کتابی از مذهب مسیحیت (خصوصاً مسیحیتی که در آمریکا
و انگلستان وجود دارد) صحبت می‌کند و از آن ایراد می‌گیرد.

بنابر این:

احساس خوشحالی کنید! مسرور و شاد باشید!

هر قدر بیشتر در مسود علم غیبی علوم متافیزیک بیاموزید و از مذهب هم مطالب بیشتر و دیگری فراگیرید، بیشتر به حقیقت زندگی و الاهی که در انتظار همه ما است، باور و ایمان می آورید. زندگی که بعد از مرگ ما، با انتظار ما نشسته است.

هنگامی که ما می میریم ما فقط کالبد جسمانی خود را رها می کنیم. درست به همان شکل که انسان پس از دست کت و شلوار کهنه و فرسوده را در زباله دان می اندازد تا رفتگری آنرا بر دارد. دانش و علم متافیزیک هیچ چیز ترساننده و وحشت برانگیزی در خود ندارد. به همان نسبت نیز نباید از دین و مذهب و لعنه داشته باشید، زیرا چنانچه از دین و مذهبی صحیح و درست پیروی می کنید: هر قدر بیشتر در موردش چیز بدانید، بیشتر مفاهیم می گردید که مذهب شما همان «مذهب راستین» می باشد. مذهبی که وعده عذاب الهی و تفرین شدن بندگان خدا را می دهد، خدمت زیادی به پیروان خود نمی کند!

در دوران قدیم، هنگامی که مردم بیش و کم وحشی بودند و زیاد منمدن نبودند، احتمالاً مجاز بوده است که «چوبدست بسزرگه» را برداشت و اندکی مردم را به وحشت انداخت. اما امروزه باید دید و شیوه ای دیگر ارائه داد.

هر قدر ویا مادی موافق است که کنترل کردن بچه ها با محبت و مهربانی خیلی راحت تر و ممکن تر از تهدیداتی مداوم است. آندسته از ۱- مثل مذهب یهودی و یا مسیحی (با فرقه های متنوع و مختلف خود).

مهم نیست انسان به چه اعتقاد و ایمان داشته باشد، فقط کافی است که از این حالت برخوردار باشد.

علم غیب و مربوط به ماوراء الطبیعه دارای هیچگونه حالت اسرارآمیز و رموز نیست، ضمناً هیچ حالت دشوار و پیچیده ای نیز ندارد (مثل جدول ضرب ریاضیات!)

این علم تنها تفاوتی که دارد این است که از چیزهای متفاوتی بحث می کند و انسان را وادار به آموختن مسائلی می کند که بدنیای فیزیکی و مادی تعلق ندارند.

امروزه کسی از کشف ناگهانی اینکه عصب در بدن چگونه به کار و فعالیت می پردازد، دچار تعجب و سرمستی نمی شود و در حالتی غلبه مانند فرو نمی رود. همین طور هم تکان دادن انگشت پایمان یک امر اعتلایی و نادر نیست و ما را بهیچ وجه به شگفتی و حیرت نمی اندازد؛ اینها تنها یک مشت کارهای ساده و معمول فیزیکی و مادی هستند و بس.

بنابر این به چه جهت بایستی دچار تعجب و سرمستی بشویم و قوی که درمی یابیم ارواحی در اطراف ما حضور دارند، خصوصاً اگر بدانیم چگونه می توانیم انرژی اتریکی را از شخصی به شخص دیگر منتقل سازیم؟ لطفاً دقت کنید من در جمله قبلی گفتم: «انرژی اتریکی» که یک لغت صحیح و مناسب به زبان انگلیسی می باشد و ترجمه دقیق و درست لغتی است که در شرق به عنوان «ویرال» معروف است. من دوست دارم هنگام تعلیم درسی، از زبان محلی همان نقطه ای که مشغول درس دادن می باشم استفاده کنم!

1- Prana

تکامل ورشد خود را تأخیر انداخته است و پس بعد از دو باره شانس و امکانش به این شخص داده خواهد شد تا یک دور دیگر به دنیا بیاید... درست به همان شکلی که یک کودک ثبیل بعد از پایان سال تحصیلی رفوزه می شود و قادر نمی گردد به یک کلاس بالاتر رفته و مجبور خواهد بود درس های سال قبل را از اول بخواند و مرور کند.

کسی این کودک را در وی شعله ملائمتی از آتش نخواست و نخواهد سوزاند و با به عنوان غذای شیطانهای گرسنه نخواهد فرستاد، آنهم به این خاطر که بعضی از دروسش را درست نخوانده و اندکی شیطنت و بازی کرده است. ممکن است استادان و آموزگاران شب با لحن اندکی جدی تر و عین تر با او صحبت کنند و او را سرزنش کنند، اما به غیر از این کار، هیچ آزار و شکنجه دیگری بر سرش نخواهد آمد و چنانچه از آن مدرسه بخصوص اخراج شود، بزودی مجبور است داخل مدرسه دیگری گردد، و گرنه با مأموران دولتی مواجه خواهد شد! بنا بر این اوضاع با انسان های روی زمین نیز همینگونه است. اگر این شانس فعلی را از دست بدهد، زیاد احساس ناامیدی نکند. احتمالاً با شانس دیگری روبرو خواهد گشت. خداوند آنقدر مهربان و رحیم است که برای انهدام و مجازات ما، ما را نیافریده است، بلکه برای کمک و یاری ما را خلق نموده و ذات الهی عاری از هر نوع شر و پلیدی است. ما به خداوند بی لطف زیادی روا می داریم اگر تصور کنیم که فقط به انتظار آن نشسته است که ما را قطعه قطعه نموده و یا ما را به جانب شیطان منظور و بدجنس پرت کند.

اگر ما به خداوند ایمان داریم، بیاید و به رحمت و لطف بی منتهای او بپندیشیم، زیرا با اعتقاد به مهربانی و بخشندگی خداوند، ما نیز از

والدینی که مدام در حال تهدید فرزندان خود هستند که «الآن پلیس را صدا خواهد زد» و یا «اولیو خور خور» را صدا خواهد زد و یا حتی فرزندان شان را به اولین غریبه دعوا کنند فروخت، درست همان افرادی هستند که باعث حائلهای روانی نادرست در اطفال می گردند و بعداً اختلالاتی در نژاد پدید می آورند. اما آن دسته از والدینی که با محبت و تحکم بر فرزندان خود کنترل دارند، اولادی شاد دارند و همین کودکان، بعدها، شهروندان سالم و خوبی خواهند شد. بنا بر این من نیز به خویش از عقیده «مهربانی و انضباط» توأم با هدایتگر پدری می کنم (اینه انضباط به معنای خشونت و یا سادیسم نباید باشد).

بیاید و مجدداً از وجود مذهب اظهار شادی و خوشنودی نمایم. بیاید و فرزندان همان والدینی باشیم که عشق و محبت و رحمت و شفقت را با درکی قسروان تعلیم می دهند. بیاید و خود را از هرگونه تزویر و ریا دور نگذاریم، از انواع ترس ها و وحشت ها، مجازات های ممکن و بالاخره لعنت و نفرینی ابدی، رها سازیم. هیچ چیزی به عنوان «لعنت و نفرینی ابدی» وجود ندارد. هیچکس هرگز از دیر بازنده نخواهد شد و اصلاً چیزی شبیه به دهر بدوری و رانده شدن از جهان ارواح وجود ندارد و هر انسان واحدی می تواند نجات یابد، مهم نیست تا چه اندازه خوب و یا بد بوده است. لازم نیست کسی از درگاه الهی رانده شود. وثبت و یادداشت های آکاشیک^۱ (که بعداً در مورد آن به تفصیل صحبت خواهیم کرد) به ما می گویند که چنانچه شخصی حتی اگر بی نهایت بدجنس و شرور و سیاه دل باشد و کلاً هیچ کاری نمی شود برایش انجام داد، تنها

1- Akashic Record

مهربانی و بخشندگی پروردگار بر خوددار خواهیم شد. اما لازم است که همین حالات را به اطرافیان و بنیة انسانها نیز نشان بدهیم و اینگونه رفتار محبت آمیز نسبت به دیگران داشته باشیم!

حال که موضوع بحثمان این است، بیاید و جمیع دیگری را بکشاییم. جمعی از خالک آلود، زیرا به نظر نمی رسد کسی در دوران گذشته توجهی به آن نشان داده است. آنرا بپرخسایند و ببیند درون آن چیست؟ پناه به ویت و پادشاهای آکاشیک، قوم یهودی نژادی هستند که در زندگی های پیشین ابتدا قادر به پیشرفت نبوده اند. آنها دست به نام کارهایی زده اند که نمی بایست انجام می دادند. آنها کارهایی را که می بایست به اتمام می رساندند، ناتمام باقی گذاشتند. آنها خود را در انواع لغایذ جسمانی و وابسته به دنیا را ساختند و بی نهایت از خورد و خوراک و غذاهای چرب لذت بردند، بطوریکه بدنشان بی میل و سنگین و کاهل شد، و روحشان قادر به پرواز و شاور شدن در آسمانها (در هنگام شب) نشد. بدن آنها برعکس در پوسته جسمانی شان اسیر و محبوس باقی ماند.

این اشخاصی که ما نام «یهودی» به آنها می دهیم: نه لعنت نشدند نه مورد خشم و غضب ابدی خداوند مهربان قرار گرفتند. بجای این کارها، آنها را در یک میکل و دوره حیاتی جدیدی جای دادند، درست به مانند کودکانی که در طول سال تحصیلی اعمیانی به درس و مشق ندادند و بخاطر رفتار نادرست و دور از انضباط خود، به مدرسه ای دیگر اعزام شدند و از محل مدرسه خود اخراج شدند. آنها به مدرسه ای جدید می روند و در کلاسی دیگر شروع به درس خواندن می کنند. این کار برای یهودیان نیز به همین شکل بوده است.

در دوره و میکل فعلی زندگی، افرادی هستند که برای نخستین بار به این دوره قدم نهاده اند و هنگامی که با یهودیان برای اولین مرتبه روبرو و برخورد می کنند، حائلی متعجب و شگفت زده و سردرگم پیدا می کنند. گاهی از اوقات حتی دچار وحشت می شوند. آنها درک نمی کنند چه چیز متفاوتی در یهودیان وجود دارد، با این وجود، به گونه ای احساس می کنند که یهودیان دارای نوعی «دانش و آگاهی» بخصوصی هستند که به این دوره و جهان فعلی تعلق ندارد. بنابراین مرد یا زنی که برای اولین مرتبه به کره زمینی آمده است دچار حیرت و وحشت می گردد و از خود می پرسد به چه علت این افراد از تحت ظلم قرار گرفتن بیمناکند. دلیل اینکه چرا یهودیان تحت، به اصطلاح، «ظلم و ستم» قرار می گیرند به این خاطر است که آنها قوم و نژادی بسیار بسیار کهن و باستانی می باشد و مجبورند از اول و برای مرتبه ای دیگر میکل و دوره حیاتی دنیوی خود را سپری نمایند.

بعضی از مردم، به دانش و آگاهی یهودیان حسرت می خورند، همین طوره از قدرت مقاومت و بردباری آنها احساس تحسین می کنند. عجب اینجا است که چیزهایی را که انسان حسرت آنها را می خورد، خود به تئسی و نابودی می کشاند، اما در اینجا از یهودیان و غیر یهودیان صحبت نمی کنیم. ما می خواهیم از شادی و لذت و سروری که در مذاهب وجود دارد بحث نماییم:

شادی، لذت، خوشنودی، تماماً چیزهایی هستند که باعث می شوند شما چیزهایی بیاموزید که از طریق ترس و وحشت هرگز موفق به یادگیری آنها نمی شدید. باز هم تکرار می کنم: هیچ چیز مثل «بلک زجر و شکنجه

ایندی وجود ندارد. چیزی مثل آتش سوزانی که باعث کشته شدن پوست بدنشان شود و احساس گرمای شدیدی را در شما پدید بیاورد وجود ندارد. به اندیشه‌ها و زمینه‌های فکری خود اندکی نظر بکنید. داده‌ها و اطلاعاتی را که به شما از بدو طفولیت آموخته‌اند از تو برسی کنید، و به این بیندیشید که چقدر منطقی تر و صحیح تر است که شما در اعتقادات مذهبی‌تان دستخوش احساس شادی و سرمستی و عشق باشید تا ترس و وحشت. شما نباید تصور کنید که دارای «بدی» خشن و ظالم و بیمارگونه و سادیست می‌باشید که قرار است شما را گرفته و حسابی تنبیه و مجازات نماید به‌دفعه‌ها شما را به نقاهت‌های تاریک و دو ظلمتی ابدی بفرستد. بجای این افکار پایستی بخوبی بدانید که شما دارید با ارواحی والا و بسیار پاک برخورد می‌کنید. ارواحی که از مدهای بسیار دور گذشته، تمام این مراحل فعلی شما را سپری کرده‌اند؛ یعنی پیش از آنکه اصلاً بشری هنوز خلق و پدید آمده باشد. این ارواح از تمام مراحل ممکن عبور کرده و از تمام پاسخ‌ها اطلاع دارند، از تمام مشکلات و ناراحتی‌ها و مشقات اطلاع دارند و دارای رحم و شفقتی بی‌پایان می‌باشند. بنابراین: من از گوشه‌ای از این اتفاق انباری به شما می‌گویم: از مذهب و دینان لغت لازم را بیرون و اظهار خوشنودی کنید.

به معنیتان لبخند بزنید، احساس گرم و مطبوعی در مورد خدای خودتان داشته باشید. مهم نیست نام او را چه گذاشته‌اید. خداوند همیشه آماده است تا امواج شفا دهنده‌اش را به سمت شما بفرستد، فقط کافی است دست از این ترس و وحشت خود بردارید...

اما اینک وقت ترک کردن این اتفاق زیر شیرانی - انباری رسیده

است. پایستی دوباره از پله‌ها پایین باییم. اما بزرودی، در درس بعدی، از شما دعوت خواهم کرد تا برای باری دیگر، در آنجا به من ملحق شوید و به اطراف نگاه کنید، زیرا هنوز هم چندین چیز جالب توجه می‌بینم که در روی کف زمین افتاده و با زوی طاقچه‌ها قرار دارند و احتمالاً پراپتان می‌توانند مفید باشند. آیا ممکن است شما را در درس بعدی، در همین اتاق انباری ملاقات کنم؟

درس پانزدهم

نخب پس! ملاقات دیگری در این مکان داریم!

من اندکی اینجا را تمیز و مرتب کردم و یک مقدار وسایل دیگری یافتیم. شاید بعضی از آنها بتوانند نور کوچک وضعیتی در یک مسأله تودید آور شما، روشن نمایند. برای شروع به این نگاه کنید: در اینجا نامه‌ای است که مدتی قبل من از شخصی دریافت کردم. آیا میل دارید آنرا برایتان بخوانم؟

«... شما در مورد ترس، مطالب زیادی نوشته‌اید. شما اظهار می‌کنید که هیچ چیز ترسناکی وجود ندارد مگر خود ترس. در پاسخ به سؤال من، شما به من گفتید که این ترس بود که مرا به عقب نگه می‌داشت و مانع پیشرفتم می‌شد. اما من بخودم از این ترس، آگاهی ندارم. احساس ترس نمی‌کنم، پس این چه می‌تواند باشد؟»

بله.

این یک بحث و مشکل بسیار جالبی است! ترس... ترس تنها

چیزی است که می تواند انسان را به عقب نگاهدارد. آیا دوست دارید نگاهی به آن بیندازیم؟ لحظه ای بنشینید و بایبید با مسأله ترس برخورد کنیم.

هر يك از ما دارای يك یا چند ترس بخصوص و متفاوت می باشیم بعضی از مردم از تارکی می ترسند. بعضی دیگر از عنکبوت و مار می ترسند و بعضی هم از ترس ها و وحشت های موجود، کلاً می ترسند و هراس به دل دارند. بعضی دیگر هم هستند که از ترس ها و وحشت های ما آگاهی دارند یعنی ترس هایی که ما در ضمیر خود آگاهان داریم. اما... يك لحظه صبر کنید! ضمیر خود آگاه ما تنها يك دم از وجود ما را تشکیل می دهد، نه دم ما از ضمیر ناخود آگاه می باشد. بنابراین چه اتفاقی روی می دهد هنگامی که ترس ما در ضمیر ناخود آگاهمان حضور دارد؟

اکثر اما مرکب کارهایی می شویم که تحت يك انگیزه های مخفی و پنهانی صورت گرفته اند. در مواقعی دیگر ما از انجام کاری اجتناب می ورزیم، که آن نیز به خاطر يك سری انگیزه های نهانی و ناآشنا می باشد، ما نمی دانیم چرا بعضی از کارها را می کنیم، و چرا بعضی از کارها را انجام نمی دهیم. هیچ چیز در روی سطح افکارمان وجود ندارد، حتی چیزی که بتوان روی آن انگشت نهاد، وجود ندارد. ما با حالتی کاملاً غیر منطقی رفتار می کنیم و اگر قرار باشد به ملاقات روانشناسی برویم و برای مدتی در روی تخت اتاق معاینه اش دراز بکشیم و ساعت های متوالی به بحث و صحبت بپردازیم، شاید پزشک ما بگوید که ضمیر ناخود آگاه ما بیرون پکشد که چرا دچار يك همچون ترس و وحشی بودیم، و اینکه علت آن احتمالاً به زمانی برمی گردد که نوزادی چند ماهه بیشتر نبودیم. این ترس

کاملاً مخفی و پنهان و از آگاهی و ضمیر خود آگاهمان پوشیده است. این ترس در درون ما به کار می پردازد و از ضمیر ناخود آگاهمان شروع به آزاد دادن ما می کند. این درست شبیه موربانه هایی است که به بدنه چوبی ساختمانی حمله می یابند. ساختمانی در حین بازرسی، حالتی کاملاً سالم و درست خواهد داشت، اما يك شب، در زیر نفوذ تأثیرات مخرب موربانها ویران خواهد شد و درهم فرو خواهد ریخت. يك همچون وضعیت نیز در ترس های پنهانی ما وجود دارد. لازم نیست ترس حالتی آگاهانه داشته باشد تا فعالانه عمل کند. این ترس دهنگامی به اوج فعالیت خود می رسد که در نقطه ای در ضمیر ناخود آگاهمان جای داشته باشد. آنهم به آن علت که از حضورش اطلاعی نداریم و با ندانستن محلی که در ضمیر ناخود آگاهمان اشغال می کند، پس هیچ کاری هم از دستمان ساخته نیست.

درس تاسر زندگی، همه ما به بعضی از تأثیرات مشروط و محدود و التزامی و انکس تسلیم پذیرانه ای نشان داده ایم؛ برای مثال فردی که بعنوان يك مسیحی رشد و پرورش یافته، یاد گرفته است که بعضی از کارها را نباید انجام دهد، و اینکه بعضی دیگر از کارها علناً ممنوع و حرام است.

با این وجود قوم و ملتی دیگر، که دارای مذهبی متفاوت می باشند، و به گونه ای دیگر رشد و پرورش یافته اند، اجازه انجام دقیقاً همان کارها را دارند. بنابراین با در نظر گرفتن مسأله ترس، ما بایستی قبل از هر چیزی بررسی کنیم بینیم زمینه نژادی و خانوادگی و مذهبی این شخص چه بوده است؟ آیا از دیدن روح و شیخ ترس دارید؟ چرا؟ اگر خانه ما بلند!

زنی مهربان و سخاوتمند بود، و در طول عمرش شما را شدیداً دوست داشت، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که در نظر بگیرید با ترک کردن این دنیای فانی، دست از دوست داشتن شما برداشته است. پس چرا از روح خاله ماتیلدای پیترا بترسید و به وحشت بیفتید؟! خصوصاً که روح او به يك سطح و مرحله بهتری از حیات و نقل مكانه کرده است...

ما به این دلیل از روح و شبح می ترسیم که حس می کنیم چیزی ناشناخته و بیگانه با ما است. ممکن است به این دلیل ترسیم که در مذهب و آیین مان، وجود روح نفی شده است، و اینکه هیچکس قادر به مشاهده یک شبح نیست مگر آنکه قدسی باشد و یا فرد صالح و طهارتی باشد که با ارواح والا در ارتباط می باشد. ما از چیزی می ترسیم که از آن شناخت نداشته باشیم. لازم به توجه است که چنانچه با مسپورتی وجود نداشت، مرز و بومی مشخص برای کشورها وجود نداشت، مشکلات زبانهای مختلف دنیا وجود نداشت، در آن صورت بدون شك، جنگ و درگیری کمتری در عالم رخ می داد؛ زیرا ما به این جهت از روسها، یا ترکها یا افغانی ها با مللی دیگر می ترسیم که شناخت و درکی از آنها در دست نداریم و علت و رفتارهای بنظر عجیب آنها را نمی فهمیم، و بالاخره نمی دانیم چه کاری می خواهند بر علیه ما انجام دهند...

ترس خیلی وحشتناک و زجر آور است. همچون يك بیماری می ماند. چیزی است که باعث توقف و اسارت و از کار افتادن ذهن و هوش و عقل ما می شود. اگر ما در مورد چیزی، اندکی تردید و نا آگاهی نشان بدهیم، در آن صورت باید به علت این رفتارمان بر می م و بگوئیم تا به همیم چرا این واکنش را از خود بروز داده ایم. برای مثال، بهجه علت در

بعضی از مذاهب جهان، عقیده بر این است که تناسخ و تولدهای مکرر برای روح آدمی وجود ندارد؟ یکی از علل علنی و بارز آن این بوده است: در روزهای دور گذشته، کتشیها قدرتی کامل و مطلق داشتند و با وحشت و ترسی که بر دل مردم می افکندند، حکومت می کردند و آنها را با فکر آتش جهنم و نفرینی ابدی بههراس می انداختند. همه می آموختند که بایشی بهترین رفتار را در این زندگی از خود نشان دهند، زیرا دیگر موقعیت ثانوی برای آنها وجود نخواهد داشت. آنها می دانستند که چنانچه از تناسخ و تولدهای مکرر و یابی با مردم صحبت می کردند ممکن است آنها در آن زندگی فعلی شان تن پرور و کامل شده و قبول کنند که مجازات و رفتار بد فعلی شان را در دنیای بعدی و در زندگی بعدی پرداخت نمایند. لازم به گفتن است که در کشور چین باستان، این يك کار کاملاً مجاز بود که چنانچه وام یا قرضی از شخصی می گرفتید، حق داشتید آنرا در زندگی بعدی شان پرداخت نمایند؛ ضمناً مجدداً لازم به تذکر است که کشور چین دقیقاً به همین خاطر از اوج تمدن و فرهنگ استثنایی خود سقوط کرد؛ زیرا مردم چنان عقیده را سخ و عبقی به تناسخ داشتند که دیگر کار و کوشش زیادی در این جهان از خود نشان نمی دادند، بجای آن در گوشه های می نشستند و قناری های شان را از درون قفس در می آوردند و در زیر درختی در هنگام شب می نشستند و به فکر و خیال و نقشه کشیدن مشغول می شدند و تصمیم می گرفتند در زندگی بعدی خود چگونه باشند و بخود قول می دادند که جیرا کارهای شان را در حیات بعدی بکنند. آنها تساحودوی عقیده داشتند، این زندگی فعلی شان چیزی شبیه به يك تعطیلات است! خبر استش را بخواهید موضوع به اینگونه ای که آنها فکر

می کردند نبوده بنابر این تمدن چین از آن عظمت و شکوه خود، سقوط کرد و رویه زوال رفت.

مجدداً تکرار می کنم: خود را مطالعه و معاينه کنید. قوه تخيلات و هوش و قوه منطق خود را بسنجید، يك تجزيه و تحليل كامل از خود انجام بدهيد و بفهميد چه چيزي هست كه ضمير ناخود آگاهتان سعی دارد آنرا مسكوت فگه دارد و در خود خفه نمايد. چه چيزي است كه باعث می گردد اينقدر وحشيزده يا ننگسار يا «عصی» بشويد. هنگامي كه به كند و كاو لازم پرداختيد و پی به آن برديد، ديگر ترسي باقي نخواهد ماند. اين ترس است كه انسانها و از انجاء «سير و سفر مساوی» بازمی دارد، در واقع همانطور كه می دانيد، اين «سفر» كاری بسيار سهل و آسان است. بهيج زحمت و تلاش نیاز ندارد. درست مثل تنفس راحت و ساده است. با اين وجود اكثر مردم از آن می ترسند. خواب برادر مرگ است، خواب ياد آورنده مرگ است، ياد آورنده ای كه نهايتاً، «ما» نیز به خوابی عميق فرو خواهیم رفت و از خود می پرسيم هنگامي كه مرگ، و نه خواب، ما را دربر گرفته، چه اتفاقي خواهد افتاد؟ از خود سؤال می كنيم آیا در طول خواب، شخصی بنام بين ما را پاره خواهد كرد و ما را روانه آن دنيا خواهد كرد؟ اين اتفاق هرگز نمی تواند روی بدهد. هيچ نوع خطري در سير و سفر مساوی وجود ندارد. فقط خطر ترس هست و ترس. ترسي كه می شناسيم، و همین طور هم ترسهايي كه نمی شناسيم و از وجود آنها واقف نیستيم... من دوباره توصیه می كنم كه به سر اصل ترسان پرويد و ريشه وحشت و ناراحتی تان را پيدا كنيد. چيزی كه از آن آگاه باشيد و بشناسيد و درك كنيد، با بر اين سعی كنيد بفهميد ترسان چیست، آنرا

دريابيد، بشناسيد و بالاخره درك كنيد.

ما وقت زیادی را صرف اين مسأله كرديم اينطور نیست؟ ديگر وقت رفتن بر سر موضوعی ديگر است، زیرا هنوز مطالب بسيار زیادی هست كه می توانند توجه ما را بخود مشغول سازند. هنوز خیلی چيزها باقي مانده تا اين درس فعلی بپايان برسد. به اطراف خود نگاه كنيد، به انبار من نظری بيندازيد، آیا چيزي هست كه توجه شما و يا بخود جلب نموده باشد؟ آیا آن وسیله تزیناتی را در آن گوشه می بيند؟ انگار به اين جهان تعلق ندارد نه؟ آه! چه جالب!

شايد بهتر باشد توضیحاتی راجع به اين جلسه بخصوص ارائه بدهم. وانگار به اين جهان تعلق ندارد!

به راستی كه در زبان عاميانه و روزمره ما، ضرب المثل ها و جملاتی يافت می شود كه حقيقتاً توصيف كنده خیلی چيزهائی باشند. ممكن است مردی بگويد كه از بس چيزی چنان زیبا و فرينده ديده است كه انگار: «اصلاً» به اين جهان تعلق نداشته! و چقدر اين جمله مناسب و درست است! هنگامي كه ما از اين جهان ملوكوتی، همچون اسيری ها می شويم (با تمام ناراحتی ها و دردسرها و مشكلات و مشغلاتی كه در خود جای داده است)، می توانيم صداها و رنگها و تجربیاتی را از نزدیک بشنویم و ببينيم و بگذرانيم كه علناً «خارج از اين دنيا» می باشند. «دوين جهان خاکی، ما در خارج جمل نادانی خود حبس و اسير می باشيم. ما به وسیله محدوديت های حرص ها و آرزوهایمان و همین طور هم سرشت و افكار نا درست و گناهكارانه ما اسير و زندانی هستيم. اكثر ما آنقدر غرق در معاشرت و چشم هم - چشمنی با دوستان و آشنايان هستيم، كه ديگر فرصتی برای مطالعه

اطرافمان نداریم. ما باید امروز معاش خود و خانواده‌مان را تأمین کنیم، در چرخ زندگی با حرکت دوارش، به حرکت دربیایم و در یک سری وظایف اجتماعی حضور بدهیم و رسانیم.

بعد از این همه کار هم، مقداری خواب و استراحت داریم و همین... بنظر می‌رسد که انگار تمام زندگی و هستی ما در یک گردبادی تند، از قبل برنامه‌ریزی شده است. کارهایی شتاب‌آمیز و پرمجله... و انگار هرگز وقت و فرصتی برای هیچ کار وجود ندارد. اما... یک دقیقه تأمل کنید! آیا اصلاً نیازی به این همه شتاب و عجله هست؟! آیا نمی‌توانیم کاری کنیم که حداقل روزی نیم ساعت از وقتمان را به خود و وجودمان اشتغال بدهیم و آن مدت کوتاه را صرف نیایش یا عبادت یا تعمق و اندیشه (یا همان مدی‌تیشن) بگذرانیم؟! اگر بتوانیم به عبادت و مدی‌تیشن بپردازیم، قادر خواهیم شد حتی برای مدتی کوتاه و محدود، از این جهان خاکی بیرون برویم. با کمی تمرین می‌توانیم به بُعد سماوی برویم و به جهان پدلی و سربز نیم، این کار همچون تجربه‌ای شغف‌انگیز و وجدآور می‌ماند. تجربه‌ای مهیج و نشاط‌آور. هنگامی که ما صلح اندیشه‌های مغزی‌مان را بالا می‌بریم، باعث افزایش سرعت و شدت ارتباطاتمان می‌گردیم. به این ترتیب، هر قدر بالاتر برویم و قادر به دیدن میزان‌های بالاتری (در دنیای نش‌های پیانوی خیالی‌مان) بشویم، تجربیاتی که خواهیم دید، از زیبایی و قربندگی بیشتری برخوردار خواهند بود.

بنابراین هدف ما یابستی بدون تردید: «خارج از این جهان رفتن» باشد. ما می‌خواهیم هنگامی که دروس و تجربیات اندوخته شده‌مان را

به‌خوبی فرا گرفتیم، از این جهان خارج بشویم، نه زودتر.

تجربیات کلاس درس و مدرسه را به‌خطر بیابورید. حتماً بسیاری از ما، شدیداً از حضور در کلاسی خفنا آورده‌ایم، گرم، دیک روز زیبای بهاری، احساس نفوذ و انزجار کرده و از اینکه مجبور بودیم به‌صدای یک‌نواخت آموزگار گوش فرادهم و به‌چیزهایی توجه نشان بدهیم که باید مورد علاقه‌مان نبوده، احساس تألم و تاراج می‌کرده‌ایم. چه کسی میل داشت بداند چرا فلان سلسله و یا امپراطوری سقوط و پسا ظهور کرد؟! بدون شک عقیده داشتیم بودن در هوای آزاد و خصوصاً دور بودن اتاق و کلاس، بهترین چیزی می‌تواند محسوب شود. خصوصاً دور بودن از آن صدای کسی که کلاس را می‌خواند اما به‌حال اجازه هیچ‌کاری را نداشتیم، زیرا اگر دست به‌فراموشی زدیم، بدون شک مجازات و پسا تبهی از سوی ناظم و دیگر معلمان بر ایمان تعیین می‌شد. آن وقت اگر در دروس جلسات مدرسه حضور نمی‌رساندیم، بدون تردید در امتحانات، با نمراتی بد و پایین رتبه و مردودی شدید، و بجای رفتن به کلاس بالاتر، مجبور می‌گشتیم دوباره به‌همان کلاس درس خفنا آورده‌ایم و یک‌نواخت و یک‌نواخت برگردیم و به‌همراه یک‌عده جدیدی از دانش‌جویان و شاگردان تازه‌ای، در جلسات حاضر بشویم که قاعداً و به‌احتمال قوی ما را بتوان موجودی عجیب و شگفت‌انگیز نگاه می‌کردند: زیرا از رفتن به کلاس بالاتر منع شده و شکست خورده بودیم...

پس بیایید و تا زمانی که هنوز کاملاً در دوس و تجربیات لازم را فرا نگرفته‌اید، برای ابد از این جهان خارج نشوید، البته این اجازه را داریم که با امیدواری تمام به لذت بعد از این جهان بپندیشیم، به‌راحتی

و آسایش و آسودگی، و همینطور هم به کمال معنوی فکر کنیم و مشتاقانه به خوشی‌ها بپندشیم. (البته هنگامی که این جهان را ترک کردیم و به سوی جهانی که بی نهایت زیباتر و باشکوه‌تر است، روانه شدیم.) بایستی همیشه این فکر را در نظر داشته باشیم که ما همچون یک سری زندانیانی می‌باشیم که بایستی یک دوره مجازات بی نهایت سخت و دشواری را سپری نماید. البته تا زمانی که در این جهان فانی حضور داریم، نمی‌دانیم در چه مکان و حشاک می‌بریم، اما چنانچه در همین وضعیت و شرایط فعلی قادر می‌گشتید از این جهان خارج شده، و از نقطه‌ای در بالای آسمان‌ها، به پایین نگاه کنید، بطور حتم دچار حیرت و شگفتی می‌شدید، و بطور مسلم از بازگشت به آن خودداری می‌کردید. به همین دلیل است که بسیاری از ما انسان‌ها قادر به سیر و سفر سمای نمی‌باشیم، زیرا تا هنگامی که شخص آمادگی لازم را نداشته باشد، این بازگشت به روی زمین برآستی می‌تواند بعنوان تجربه‌ای تلخ و ناگوار محسوب شود، آنهم به خاطر آنکه تمام شادی و لذت در آنسوه قرار دارد. آن دسته از اشخاصی که قادر به سفر سمایی می‌باشند، با اشتیاق و علاقه زیاد، به زمان‌هایی از قیودند اسارت زمینی می‌اندیشند، اما در آن واحد وقت می‌کنند تا زمان به آخر رسیدن وحشی و محکوم‌نشانه در زمین، بهترین رفتار و سرشت را داشته باشند، زیرا چنانچه با رفتار و کرداری نیکو و مناسب عمل نکنیم، در زمان و مدت بخشش و گذشتن، را از دست خواهیم داد.

بنابراین، بیاید و تا زمانی که در روی زمین حضور داریم، بهترین رفتارمان را نشان دهیم بطوری که هنگام عبور از مرز زندگی به عالم مرگ آمادگی لازم را برای دریافت و دیدن چیزهای به مراتب باشکوه‌تر و

و الا تردیای ارواح را داشته باشیم. این ارزش زحمات کوچک و ناچیز ما را خواهد داشت.

انگارد در این اتاق انباری خیلی سرمان شلوغ شد و انواع و اقسام وسایل را جایجا نمودیم و گرد و خاک از روی بسیاری از لوازم پاک کردیم. اما بیاید به آنسوی انباری برویم. بیاید به یک چیز دیگر نگاه کنیم. بسیاری از مردم عقیده دارند که «دیشگوان» همیشه قادر به نگاه کردن به حالت تابان شخص می‌باشند.

آنها تصور می‌کنند پیشگویان قادر به خواندن افکار درونی آنها می‌باشند، اما نمی‌دانند که در چه اشتباهی هستند! شخصی که دارای قابلیت تله پاتیکی باشد (ویا از قوه روشن بینی برخوردار باشد) همیشه سرگرم خواندن افکار دیگران، و یا مطالعه حالت تابان دوستان و یا دشمنان خود نیست. بعضی از چیزهایی که من و یا امثال من قادر به دیدن و مشاهده آن می‌باشیم، بیش از حد لازم می‌توانند ناگوار و یا نامطلوب باشند. حتی ممکن است بعضی از آنها باعث متفرج شدن توپ و یا بالون تکبر و خودخواهی ما گردند! و باید به خاطر داشت که روی هر هفته کارهای بسیار زیاد دیگری هست که بایستی نخست به آنها رسیدگی کرد و بعد نشست و افکار دیگران را خواند و دست به این گونه کارها زد! من در ذهن خود شخصی را به خاطر دارم که گهگاه به ملاقات من می‌آید. این خسانم عادت دارد جمله‌ای را شروع کند و سه چهار کلمه از آنرا بگوید و بعد اظهار نماید: و اما طبیعا لازم نیست این چیزها را به شما بگویم و تعریف کنم مگر نه؟ شما تنها با نگاه کردن بمن قادرید همه افکار را بخوانید مگر نه؟! اما باید بگویم که ایضا همچون چیزی نیست!

درد دل‌های لازم را بکشد، سپس مجدداً همان چیزهایی را که به او گفتید، به خود شما بر خواهد گرداند. شاهم از آنجایی که به وسیله لقب و پیشگو به این شخص قریب خورده‌اید، با تعجب و شگفتی ملبوسی فریاد خواهید زد که: این شخص «چقدر دوست و دقیق صحبت کرده است» و اینکه: «دقیقاً همان حرفهای را زد که می‌خواستیم بشنوم»

بهر حال شما از اینکه شخصی با قوه روشن بینی اش، قادر خواهد بود به مسائل شخصی شما «دسترسی» پیدا نماید و از آنها خبردار شود، هیچ ترسی بدل راه ندهید.

آیا از اینکه مثلاً دو اتاقی نشسته باشید و شدیداً مشغول بکار و مثلاً نوشتن نامه‌ای باشید و ناگهان شخصی سرزده داخل اتاق شما آمده و از روی شانه‌هایان نگاهی به نامه‌تان انداخته و تمام مطالب نوشته شده شما را بخواند، احساس خوشحالی خواهید کرد؟ آیا خوشحال می‌شوید اگر همین شخص بخصوصی، به تمام وسایل و مایملک شخصی شما دست بزند و خلاصه از تمام کارهای شما مطلع گردد و از کلیه افکار و خواسته‌ها و آرزوهای مخفی شما خبردار شود، خوشحال خواهید شد؟ آیا چه عکس‌العملی نشان خواهید داد اگر فهمید که شخصی مدام مشغول گوش دادن به مکالمات تلفنی شما می‌باشد؟ البته که ناراحت خواهید شد! بایید و بهمن اجازه بدهید برای مرتب‌های دیگر تکرار کنم که چنانچه شخصی شریف، دارای قوه روشن بینی و قابلیت‌های تله پاتیکی بود، هرگز افکار و اندیشه‌های شما را بی‌اجازه نخواهد خواند. بهمان نسبت، شخصی غیر شریف و ریاکار، اصلاً دارای هیچگونه قابلیت ماوراءالطبیعه نخواهد بود! این يك قانون انعطاف ناپذیر منافی یکی می‌باشد. يك انسان تا مناسب

ما می‌توانیم از همه چیز سرود بیاوریم، اما این کار از لحاظ اخلاقی، کار نادرست و اشتباهی می‌باشد. بنابر این از پیشگویان، فالگیران، اشخاصی که دارای قوه روشن بینی یا تله پاتیکی می‌باشند، ترسی بدل راه ندهید، زیرا چنانچه دارای وجدان و پاینده به اصول اخلاقی باشند، هرگز بدون خواهش و خواسته شما به کارهای خصوصی و شخصی شما دخالت و «کنجکاوی» نخواهند کرد. اگر هم که دارای اخلاقیات و الانبساط پس خیالان آسوده باشد: آنها اصلاً قادر به خواندن افکار شما، و دخالت به امور شخصی شما نخواهند بود! من در اینجا مایلم به اطلاع شما برسانم همان «فالگیری» که در ادای مبلغی قادر به «دیدن» آینده شما می‌باشد، از هیچگونه قابلیت آینده‌نگری و پیشگویی برخوردار نیست. این فالگیر (که احتمالاً از جنس مؤنث خواهد بود) احتمالاً يك زن پیر و فقیری است که بهیچ وجه بلد نیست از راه دیگری امرار معاش کند. این شخص احتمالاً در يك مقطع دارای قابلیت‌های روشن بینی بوده است، اما هیچ شخصی که علاقمند به مسائل منافی یکی باشد، نمی‌تواند از قابلیت‌هایش در زمینه‌های تجاری و کاری استفاده کند. هیچ شخصی نمی‌تواند در ادای دریافت مبلغی پول، چیزهایی در مورد آینده‌تان بگوید، زیرا دقیقاً همین عمل رد و بدل کردن پول، باعث می‌گردد تا قابلیت تله پاتیکی شخص ضعیف شده، و حتی از بین برود. ضمناً هیچ «فالگیری» قادر نیست در هر وقت از روز «بیند» و پیشگویی کند، حال آنکه پس از دریافت پول، این شخص ناچار است بهر حال، مطالبی از خود بگوید، و به اصطلاح «برنامه‌کاری» خود را به اجرا بگذارد. اما از آنجایی که این گونه افراد روانشناسان بسیار ذریک و خوبی هستند، اجازه خواهند داد تا خود شما صحبت‌ها و

و فریکار که دارای خصوصیات ناپست اخلاقی باشد، هیچوقت نمی تواند دارای قوه روشن بینی باشد. ممکن است مطالب زیادی در مورد شخصی بشوید که این چیز را «دیده» و آن «چیز» را «بیان» کرده: وظیفه شما این است که در اینگونه موارد، نه قصد و نود و نه دوزخ را آنرا باور نکنید و به اصطلاح «از این گوش داخل کنید و از گوش دیگر تان خارج نمایید» یک «روشن بین» واقعی همیشه به انتظار خواهد ماند تا ببیند شما مایلید در مورد چه مسائلی با او به بحث و مشورت بپردازید. این شخص هرگز به انگار و اندیشه های خصوصی و محرمانه شما «کنجکوی» نخواهد کرد و حتی به اهانتان شما نیز نگاه نخواهد کرد؛ حتی اگر خود شما از این شخص بخواهید که همچون کاری را انجام دهد!

یک سری قوانین و قواعد منافی یکی وجود دارد که شخص معتقد، بایستی شدیداً به آنها پایبند باشد، زیرا چنانچه انسان این قوانین را پایمال نماید، درست به همان شدت و شیوه ای است که یک انسان معمولی، قوانین زمینی (اجتماعی و قضایی) را نادیده می گیرد و بعد هم مجازات می گردد. به شخص روشن بین آشنایان بگویید در مورد چه مطلبی خواهان گفتگو می باشید. سپس آن شخص (مرد یا زن مهم نیست) دقیقاً خواهد فهمید که آیا سرگرم بازگو کردن حقیقت هستید یا خیر. من فقط تأمین اندازه حاضرم در این موارد صحبت کنم و بیش از این اقرار نخواهم کرد! هر آنچه که میل دارید به آن شخص بازگو کنید، اما دقت کنید گفته های تان تمام صادقانه و راست باشند، وگرنه خودتان را فریب داده اید و بهیچوجه شخص روشن بین را گول نزده اید!

بنابر این: فراموش نکنید! یک «پیشگوی خوب» و واقعی هرگز

افکار مخفانه و شخصی شما را نخواهد خواند و «پیشگویان» دروغین هم اصلاً قادر به اینکار نیستند زیرا هم از لحاظ اخلاقیات، از درجه بسیار کم و پایستی برخوردارند و هم برای اینکارهای خود، پول دریافت می کنند! اینک به یک مورد دیگر می پردازیم.

عجب پس... شما با شریک زندگی تان در تقاضای سازش سر نمی برید، هان؟...

خب، این شاید دقیقاً همان سد راهی باشد که شما برای از بین بردن و فائق شدن بر آن به روی زمین آورده اید...

بگذارید آنرا بگونه ای دیگر توضیح بدهم: تعدادی اسب، و

میدان سابقه اسب دوانی می شوند. چنانچه اسبی بیای برنده می شود و ظاهر

در این کار دچار هیچگونه اشکال و ناراحتی نمی شود، باید اعلام کرد

این اسب دچار یک ناراحتی می باشد. شما می توانید این اسب را به عنوان

حودتان در نظر مجسم سازید! ممکن است با سرعت زیادی شروع به دویدن

نموده باشید، ممکن است با «سولت» خارق العاده ای از دور می قلی

دور زندگی های پیشین خود گذشته باشید. در این مورد بخصوص هم، ممکن

است شما با شریک زندگی که اصلاً برایتان مناسب و هماهنگ نبوده

است، پیوند زناشویی بسازید. تا آنجایی که برایتان مقدور باشد، سعی

کنید «سازید» و بهترین رفتار و کردار را از خود نشان بدهید؛ زیرا این

سد راه شما محسوب می شود. اینرا بظاهر بسازید که چنانچه شریک

زندگی شما به راستی باشما هماهنگ باشد، بنا بر این بعد از این زندگی

فعلی، هرگز با او در دنیای دیگر روبرو نخواهید شد و هیچگونه برخوردی

در آینده نخواهید داشت. اگر مردی یک آچار یا یک چکش بردارد، این

وسيله تنها بدرد نیاز آن لحظه آن مرد می خورد و بس تا بتواند کارش را بجلو ببرد. شما نیز می توانید به بشر يك زندگی تان، همچون يك وسیله ای نگاه کنید که شمارا قادر خواهد ساخت يك وظیفه یا کاری خصوصی را فرابگیرید. البته ممکن است همان مرد، به آچار یا چکش خود وابسته شود، وابسته شود زیرا ویرا قادری سازد تا آن کاری را که لازم است انجام دهد، به انجام برساند. اما می توانید اطمینان خاطر داشته باشید که يك مرد، هرگز آنقدر وابسته به چکش یا آچار خود نخواهد بود تا نخواهد آنرا باخود، به او آن دنیای دیگر ببرد.

مطالب زیادی در مورد افتخار بشریت به نوشته شده است، اما من مایلیم در اینجا بگویم که متأسفانه انسانها، والاترین شکل حیات و حتی محسوب نمی شوند و همانطور که قبلاً هم گفتیم: اشرف مخلوقات نیستند.

انسانهای روی زمین، به راستی که دسته ای موجودات شرور، خودخواه، متکبر، با تمایلات سادیستی می باشند. اگر اینطور نبوده، هرگز در روی زمین حضور بهم نمی رساندند، زیرا مردم برای این علت بر روی زمین می آیند تا بتوانند یاد بگیرند و بیاموزند که چگونه دقیقاً همین حالات و کردارهای خود را ازین میرند و پاكه شوند. به راستی که انسانها بعد از رفتن به دنیای باقی است که خوب و والای می شوند. اما بیایید مجدداً بخاطر بسیاری که چنانچه دارای يك بشری هستند گی نامناسب و ناجور می باشید و یا آنکه والدینی ناهماهنگ با خصوصیات اخلاقی و روحی خود دارید: دقیقاً به این علت است که ما خودمان، اینگونه برنامه ریزی کردیم تا آنکه بتوانیم بر این سدره و مشکل خود فائق شویم

و آنرا از این ببریم. ممکن است انسانی خود را واکنش نماید، مثلاً عبدالمقدار کمی از آبله مرغان را به وسیله تزریق وواکسیناسیون، به درون بدن خود داخل نماید تا آنکه از همین بیماری (با انداز و شدت و مقدار بیشتر و خطرناک ترش) در امنیت بماند. به همان نسبت نیز، شريك زندگی ما، و یا والدین ما ممکن است به این دلیل برگزیده شده باشند تا ما بتوانیم با زندگی در کنار آنها، يك سری دروس و تجربیانی را بدست بیاوریم. اما هیچ لزومی ندارد که ما دوباره، بعد از این دنیای حاضر، با آنها ملاقات نماییم. در واقع ما اسلحه قادری به هیچو کاری نخواهیم بود: زیرا چنانچه با آنها هماهنگی و سازش لازم را نداشته باشیم، هرگز نخواهیم توانست در دنیای ارواح با آنها و بر شویم.

گفته های چندوقت قبل مرا بخاطر می آورید لا در دنیای ارواح، همه در کمال هماهنگی و سازش و آرامش زندگی می کنیم، و اگر مرد در هماهنگی با یکدیگر نباشند، قادر نخواهند بود در يك مکان با یکدیگر بمانند و ارتباط داشته باشند. بنابراین بسیاری از ما می توانست از این خبر احساس آسایش و راحتی کنند!

اما سایه های شب فرا رسیده اند. و وز کم کم دارد پایان می رسد. احساس می کنم بیش از این اجازه ندارم شما را در این محل نگاهدارم، زیرا بطور حتم کارهای دیگری دارید... بیاید و این اتاق انبوی را ترک کنیم و در آن را با ملایمت پشت سرمان ببندیم و خلاصه در را در برابر تمامی و گنجینه های موجود در آنجا را قفل نماییم. بیاید از پله های فرسوده و کهنه با احتیاط پایین برویم و هر کس در کمال صلح و آرامش، به مسیر خود برود...

درس شانزدهم

آیا نابحال چنین اتفاقی برای شما افتاده که شخصی با حالتی
هیجانزده به نزد شما بیاید و بگوید: «آه! عزیزم! من دیشب تجربه
وحشتناکی داشتم! دیشب خواب دیدم بدون آنکه لباسی بپوشیده باشم،
سرگرم راه رفتن در خیابانی بودم... و شدیداً احساس خجالت و شرمساری می کردم!»...

این مسأله به روش های گوناگون و با تعریف های متنوع از بسیاری
از مردم گزارش شده است. مثلاً ممکن است شخصی در حین خواب دیدن،
ناگهان خود را در یک اتاق پذیرایی بسیار مجلل و در میان یک عده افراد
خوشپوش و بسیار شیک می بیند و بعد هم در کمال خجالت و شرمساری
متوجه می شود که خود، هیچ گونه لباسی بر تن ندارد. حتی ممکن است
خود شما هم دچار یک همچون تجربه ای شده باشید و مثلاً ناگهان خود را
در یک کوچه ای مشاهده می کنید؛ بدون آنکه هیچ پیراهن یا بلوز و شلواوری
بر تن داشته باشید و متوجه می شوید که کاملاً برهنه اید. گاهی از اوقات هم

اتفاق می افتد که خود را در یک لباس عجیب و غریبی که معمولاً با مُد و روش لباس پوشیدن شما مطابقت نمی کند، مشاهده می کنید! می دانید، این يك مسأله کاملاً طبیعی است و می تواند يك تجربه واقعی و علنی در عالم دیگر بوده و به راستی رخ داده باشد.

آن دسته از اشخاصی که همچون من، قادر به تماشای مردم در طول و سیر و سفر سماوی شانه می باشند، ملاقات ها و برخوردهای جنالبا و با مزه های ناگهانی داشته اند، اما این درس حاضر، بخشی مخصوص در مورد مطالب با مزه و خنده دار نیست، بلکه در این کوشش است تا کمکی به شما کرده و يك مسأله بسیار ساده و روزمره را برایتان روشن نماید.

بیايد و این درس حاضر را صرف توضیح دادن خواب کنیم، زیرا خواب یکی از چیزهایی است که با انواع و اشکال مختلف برای هر فردی زنده رخ می دهد و اتفاق می افتد، و امری است طبیعی که هیچکس بدون آن نبوده و نخواهد بود. از دورانهای دور گذشته، خواب و رویا به عنوان علائم و نشانه هایی از خبر و شورش محسوب می شده اند و اشخاصی حتی پیدا می شوند که با تعبیر خواب دیگران، امرار معاش می کنند و یا حاضرند آینده شخصی خواب بیننده را با شنیدن رویاهایش بیان نمایند.

بعضی دیگر هستند که خواب و رویا را تنها به عنوان قطعات مختلفی از قوه تخیلات انسان می دانند، یعنی در هنگامی که ذهن به طور موقت دست از کنترل کردن بدن برداشته و مرحله خواب انسان را در کام خود فرو برده است. این برداشت کاملاً غلط و نادرست می باشد، اما بگذارید نخست مسأله خواب و رویا را توضیح بدهم:

همانطور که در دروس گذشته بحث گردید، بدن انسان از اجزای ۴ کالبد تشکیل شده است. البته ماعلاً با تنها دو کالبد روی و هستم و تنها از آندو صحبت خواهیم کرد: کالبد فیزیکی و کالبد سماوی آنی^۱. ما با کالبد های متعدد دیگری نیز وجود دارد، اما بحث ما در مورد آنها نیست. هنگامی که ما بخواب می رویم، کالبد سماوی بتدریج خود را از کالبد جسمانی جدا می کند و از کنار کالبد دراز کشیده شده فیزیکی، خود را دور می سازد. با جدایی این دو کالبد، ذهن و شعور آدمی نیز به واسطی جدا می گردد. در کالبد فیزیکی، مگاریسمی دوست به مانند يك ایستگاه وادیویی دارا می باشد، با این شباهت و وجه مشترک که هنگامی که سخت گوی رادیو از ایستگاه می رود، دیگر کسی باقی نمی ماند که پیامها و خبرها را به بیرون ارسال نماید. به همان ترتیب نیز کالبد سماوی، مانند کی در بالای کالبد فیزیکی، در هوا شناور می ماند و برای لحظاتی به انتظار می ماند و به این فکر فرو می رود که به کدامین نقطه رفته و چه کارهایی انجام بدهد.

به محض آنکه کالبد سماوی تصمیم خود را اتخاذ نمود، پاهای خود را در انتهای تخت تکان می دهد و آنها را بر زمین قرار می دهد، سپس همچو پرند که از شاخه ای به شاخه ای دیگر می پرد، کالبد سماوی جهشی کوچک به خود می دهد و به هوا می رود و بندهسیم را به دنبال خود می کشاند.

اکثر مردم، خصوصاً در کشورهای غربی، از وقایع جزه به جزه و دقیق مسافرت های سماوی و شبانه خود اطلاعی ندارند. آنها حتی از هیچ

1- The Immediate Astral Body